

سفر مقاله

نوروز ۹۸

«عید بهاری» که برای مردم ایران «عید» نداشت

عید و تعطیلات نوروز سال ۹۸ در شرایطی بر مردم ایران سپری شد که برعکس تمام نوروزهای گذشته که مردم ایران با همه سختی‌ها و گرفتاری‌هایی که داشتند، در ایام نوروز یا روزهای آغازین بهار، هر سال تلاش می‌کردند تا برای مدتی «زردی خود را به آتش چهارشنبه سوری بسپارند و سرخی آن آتش را جایگزین زردی رنج‌های یکساله خود کنند» و به شکل صوری هم که شده سختی‌ها و گرفتاری خودشان را به فراموشی بسپارند و همراه و هم‌فاز با وجود و طبیعت و نو شدن جهان و هستی، حیاتی نو و شاد برای خود بازتولید کنند و در چارچوب «حرکت نو از زمین بر گرد خورشید» و رفتن کلاغ‌های منفرد و یاس‌آفرین از کوچه‌های کسالت زمستانی، در بهاری نو از بعد برگ‌ریزان، به تماشای ظهور حیاتی دیگر در دل مرگ و روشنایی جدید در دل تاریکی بنشینند و با لگد مال کردن «سین‌های سفره هفت‌سین گذشته خود» سرود رهائی و آزادی خویش را همراه با وجود بخواند که بالاخره و بالاخره و بالاخره «زمستان را بهاری است و در آخر تونل تاریک تاریخ روشنایی آزادی و رهائی و برابری و برادری و انسانیت پیدا خواهد شد» و در ادامه با رها کردن یاس و فراموش کردن کسالت‌های منفرد زمستانی در روز سیزده بدر، به شادی جمعی با دیگران پردازد و با کهنه‌ها و سردی‌ها و یاس‌ها و افسردگی‌های زمستان وداع نمایند. لذا بدین ترتیب است که نوروز در هزاران سال گذشته برای مردم ایران ایام شادی و همبستگی با طبیعت و جامعه و خویشان بوده است.

۲

- | | |
|---|--|
| <ul style="list-style-type: none"> ۵... «پوپولیسیم یا عوام‌گرایی» ۷ جنبش روشنگری ۸ پرسش و پاسخ هفده ۲۰ انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه...۲۰ ۲۷ درس‌هایی از تاریخ ۵۹ بحث شناسی ۶ فلسفه مرگ در رویکرد امام علی ۳ تفسیر سوره نجم | <ul style="list-style-type: none"> ۱... رمضان عرصه «پراکسیس باطنی» ۲۶ دموکراسی و آزادی ۲۵ شریعتی در آئینه اقبال ۳ سکولاریسم حکومتی ۷ «ما» چه می‌گوییم ۲۰ جنبش‌های «خودجوش پیشرو»... ۲۷ مبانی تئوریک و معرفتی استراتژی ۳ وزن و نثرا |
|---|--|

اجتماعی و اقتصادی قدرت‌های توتالی‌تر حاکم) به چالش کشیده شود، «حتی حاضرند شادی‌های نوروزی خود را هم در راه گرفتاری‌ها و سختی‌ها و بلاهای طبیعی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی توده‌ها تقدیم کنند و به جای شادی نوروز جهت همبستگی و مشارکت در غم‌ها و سختی‌های مردم ایران (آنچنانکه در جریان سیل نوروز ۹۸ در بیش از ۲۰ استان کشور شاهد بودیم که در شرایطی که سواران بر قدرت و حکومت و ثروت و معرفت مردم، مرخصی نوروزی خود را در خارج از کشور و یا در مراکز تفریحی داخل کشور می‌گذراندند) مشارکت در گرفتاری‌ها و سختی‌های مردم را به عنوان پرچم همبستگی بر دوش بکشند.»

بدین خاطر مردم ایران در نوروز ۹۸ در شرایطی به استقبال نوروز رفتند که به علت فروپاشی اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی در سال ۹۷ (و دستاوردهای این فروپاشی اقتصادی یعنی تورم بیش از ۵۰ درصدی، بعلاوه خط فقر بالای ۷۰ میلیون ریالی ماهانه، بعلاوه بحران رکود تورمی، بعلاوه رشد منفی ۵ درصد تولید ناخالص ملی کشور، بعلاوه سقوط آزاد ارزش پول ملی کشور، بعلاوه ریزش بیش از ۵۰ درصد جامعه ایران به زیر خط فقر و خط فلاکت، بعلاوه تعطیلی بیش از ۴۰ درصد مراکز تولیدی کشور، بعلاوه افزایش جمعیت ارتش بیکاران کشور به بیش از ۱۲ میلیون نفر، بعلاوه افزایش جمعیت کودک کار به بیش از دو میلیون نفر، بعلاوه افزایش جمعیت کارتن خواب‌ها و گور خواب‌ها و غیره به بیش از یک میلیون هفتصد هزار نفر، بعلاوه افزایش حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای کشور به بیش از ۱۹ میلیون نفر، بعلاوه افزایش جمعیت معتادان رسمی کشور، طبق آمارهای نهادهای خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به بیش از چهار میلیون نفر، بعلاوه افزایش طلاق‌های رسمی ثبت شده سالانه به بیش از ۲۰۰ هزار طلاق و غیره، همه و همه باعث شد که شرایط برای پیوند فرا بحران اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی، با ابر بحران زیست محیطی و فرا بحران‌های اجتماعی و سیاسی، این رژیم توتالیتر فراهم بشود. همین پیوند ابر بحران زیست محیطی (در چارچوب سیل‌های نوروز ۹۸ در بیش از بیست استان کشور) با فرا بحران اقتصادی و فرا بحران سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی بود که باعث گردید (به خصوص از بعد

همچنین نوروز در هزاران سال گذشته برای مردم ایران ایام شادی و خوشوقتی و خرمی بوده است، هر چند که در هزاران سال گذشته حکومت‌های جابر و مستبد و توتالیتر حاکم بر قدرت‌های ثلاثه مردم ایران پیوسته تلاش کرده‌اند تا شادی مردم ایران را به استخدام حاکمیت و قدرت خود درآوردند، ولی نوروز در هزاران سال گذشته نشان داده است که «عید مردم و جشن توده‌های جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بوده است» و استقلال این جشن هزاران ساله مردمی و توده‌ای (که از چهارشنبه سوری شروع می‌شود و تا سیزده بدر به مدت ۱۵ روز ادامه دارد) از حکومت‌ها و قدرت‌های حاکم، بزرگ‌ترین دستاوردی بوده است که مردم ایران تا کنون توانسته‌اند از آن پاسداری نمایند؛ و باز در همین رابطه بوده است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۰ سال گذشته، هر چند از آغاز با کفرآمیز خواندن نوروز تلاش می‌کردند تا شادی مردم ایران را در این عید ملی و عید مردمی به چالش بکشند (بطوریکه حتی هاشمی رفسنجانی در خطبه نماز جمعه تعطیلات نوروز ۵۹ اعلام کرد که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در تلاش است تا تعطیلات و جشن‌های عید نوروز را به دهه فجر و ۲۲ بهمن منتقل نماید) ولی رفته رفته دریافتند که نه تنها نمی‌توانند جشن توده‌ها در نوروز را به استخدام خود بکشند، حتی این رژیم توتالیتر قدرت مهار آتش‌بازی مردم در چهارشنبه سوری را هم ندارند. لذا بدین ترتیب بود که کوشیدند با فرار به جلو (در کادر «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو») به صورت عوام‌فریبانه خود را مدافع نوروز و شادی‌های مردم تعریف کنند؛ و با طرح جعلیاتی مثل عید غدیر در اول فروردین انجام گرفته و یا طرح عنوان عید علوی، تلاش کردن تا عید نوروز که فرهنگ مردم ایران می‌باشد، از درون مسخ کنند که البته در این رابطه هم حنای آنها دیگر رنگی ندارد.

باری با همه این تفاسیر نوروز ۱۳۹۸ برای مردم ایران در میان نوروزهای گذشته از خودویژگی خاصی برخوردار بود، چرا که نوروز ۹۸ به وضوح نشان داد که جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران زمانیکه موجودیت حداقلی زندگی عادی توده‌ها (چه توسط بلاهای طبیعی و چه توسط بلاهای سیاسی و



از سیل دروازه قرآن شیراز و کشتار و خسارت‌های فراوانی که این سیل در پنجم فروردین ماه ۹۸ به بار آورد و البته معلول بستن مسیل دروازه قرآن به سمت دریاچه مهارلو، جهت باند ورودی اتوبان شیراز بود) تا موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی توسط توده‌های سیل‌زده به چالش کشیده شود و جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به ناتوانی رژیم مطلقه فقهاتی در جهت پاسخگویی نیازهای مردم ایران پی ببرند؛ و در راستای همین به چالش کشیده شدن موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود که بیکباره حزب پادگانی خامنه‌ای با پادگانی کردن کمک به سیل‌زدگان و امنیتی کردن فضای اجتماعی مناطق سیل‌زده از یکطرف شرایط برای سرکوب جنبش اعتراضی سیل‌زدگان را فراهم نماید و از طرف جهت مقابله با سلبریتی‌ها (برعکس زلزله سرپل ذهاب) در راستای مقابله با آلترناتیوسازی این جریان‌ها گام بردارد و همچنین جهت مقابله با جناح رقیب و دولت شیخ حسن روحانی که طبق تجربه گذشته، تلاش می‌کردند تا از این فرصت‌ها جهت بازتولید هویت سیاسی و اجتماعی از دست رفته گذشته خود استفاده کنند، گام بردارند. فراموش نکنیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چنین شرایطی که موجودیت او به چالش کشیده شده است، جهت بازتولید قدرت خود نیازمند به آن است تا توسط پادگانی کردن مدیریت خود، «خودش را فشرده کند.»

باری، حاصل اینکه سیل‌های فراگیر ایام نوروز ۹۸ که از یک هفته قبل از نوروز ۹۸ در استان گلستان آغاز شده بود و تا نیمه فروردین ۹۸ بیش از ۲۰ استان کشور را در بر گرفت و بیش از ۸۰ درصد جمعیت ایران را دچار حادثه کرد و تا کنون طبق آمار پزشکی قانونی خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیش از ۷۰ کشته به جا گذاشته است و صدها زخمی و ناپدید و هزاران میلیارد تومان خسارت اقتصادی برای مردم نگون‌بخت ایران به همراه داشته است، «این همه باعث گردید تا نوروز ۹۸ برای مردم ایران نو بهاری بشود که عید نداشت و نو بهاری بشود که نوروز مردم ایران را بدل به عزا گردد.»

لذا اگر در این رابطه، در کادر هیرارشیک فرا بحران‌های

اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و زیست محیطی، فرا بحران زیست محیطی را عمده بکنیم، سوالی که در این رابطه قابل طرح است اینکه (اگر فرا بحران زیست محیطی امروز حاکم بر جامعه ایران در ایام نوروز ۹۸ در میان فرا بحران‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، جایگاه اول پیدا کرده است) آیا مصائب طبیعی سیل‌های نوروز ۹۸ و اختلال در چرخه زیست محیطی، عامل فرا بحران شدن زیست محیطی در این شرایط شده است، یا اینکه بلای مدیریتی رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه پیش‌گیری و پیش‌بینی و مقابله با این بلاهای طبیعی عامل عمده شدن فرا بحران زیست محیطی در این شرایط گردیده است؟ به عبارت دیگر آیا فاجعه سیل در نوروز ۹۸ (در بیش از ۲۰ استان کشور) یک فاجعه طبیعی است، یا یک فاجعه سیاسی و اجتماعی و مدیریتی؟

برای پاسخ به این دو سؤال، باید عنایت داشته باشیم که خود بلاهای طبیعی و مصائب سیل و زلزله، چه محصول تغییرات اقلیمی و اختلال در چرخه زیست محیطی تحلیل کنیم و چه محصول فونکسیون تخریبی محیط زیست توسط مناسبات سرمایه‌داری و رویکرد کالائی کردن همه چیز در مناسبات سرمایه‌داری (از جمله محیط زیست) و رویکرد بازار آزاد و سود نگری این مناسبات بدانیم و چه محصول استفاده از سوخت‌های فسیلی و گازهای گلخانه‌ای و گرم شدن کره زمین تحلیل کنیم و چه محصول الگوی غلط توسعه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۰ سال گذشته تحلیل نمائیم و چه محصول رویکرد غارت‌گرانه و چپاول‌گرانه رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۰ سال گذشته، به سرمایه‌های ملی این مملکت در شکل زمین‌خواری و جنگل‌خواری و کوه‌خواری و نفت‌خواری و غیره بدانیم و چه محصول خودویژگی‌های جغرافیائی فلات ایران در کره زمین تحلیل نمائیم، به هر حال می‌توانیم دآوری کنیم که در تحلیل نهائی ابر بحران زیست محیطی کشور ما بیش از آنکه مولود و سنتز یک فاجعه طبیعی باشد، مولود و سنتز یک فاجعه سیاسی و اجتماعی و مدیریتی است، چراکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۰ سال گذشته عمر خود با فرا بحران زیست محیطی کشور ایران (در مقایسه با برخورد دیگر کشورهای



پیشرفته با همین فرا بحران زیست محیطی در کشور خودشان) پیوسته به جای برخورد تطبیقی در چارچوب حفظ سرمایه‌های ملی کشور، برخوردی انطباقی در راستای رویکرد غارت‌گرانه و چپاول‌گرانه نهادهای خصولتی مذهبی و اقتصادی و سیاسی و حفظ سرمایه‌داری غارت‌گرانه حاکم داشته است.

قابل ذکر است که خود دو نوع برخورد انطباقی و تطبیقی در برخورد با بحران زیست محیطی در کشورهای مختلف پیشرفته و پیرامونی (مثل کشور ایران در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) مولود «پیوند جغرافیا و تاریخ» در این کشورهای مختلف پیشرفته و پیرامونی می‌باشد، چرا که برای مثال اگر می‌بینیم که بلاهای طبیعی و مصائب طبیعی و اختلال در چرخه زیست محیطی و تغییر اقلیمی مثل سیل و زلزله و سونامی و غیره برای کشوری مثل ژاپن (که به لحاظ بلاهای طبیعی اعم از زلزله و سیل و سونامی و غیره در نقطه بالای منحنی بلاهای طبیعی جهان می‌باشد و از جمله کشورهای پیشرفته جهان سرمایه‌داری می‌باشد) این بلاهای طبیعی علاوه بر اینکه برای مردم ژاپن تهدید نیستند، بلکه برعکس یک فرصت و یک مانور جهت بالا بردن قدرت مقاومت خودشان می‌باشد (و لذا در این رابطه است که می‌بینیم حتی زلزله بیش از ۹ ریشتر حداکثر کشته‌ای که در ژاپن به جا می‌گذرد و یک نفر و یا دو نفر بیشتر نمی‌باشند که آنهم در ضمن عبور از خیابان به علت عدم توان کنترل رانندگان در حال عبور در زمان زلزله به وقوع پیوسته است) که در مقایسه با زلزله شهر بم و یا زلزله سرپل ذهاب و غیره که هزاران کشته به جا گذاشته است و شهر و روستاهای منطقه را بدل به بیابان کرد (البته برعکس ژاپن حداکثر توان این زلزله‌ها در کشور ما کمتر از ۸ ریشتر بوده است).

باری، مقایسه دوگانگی فونکسیون بلاهای طبیعی برای نمونه در کشور ژاپن و در کشور ما خود نمودار ترسیم قانون پیوند تاریخ و جغرافیا در عرصه برخورد با بلاهای طبیعی می‌باشد؛ زیرا اگر کشور ژاپن امروز می‌تواند اینچنین در برابر بلاهای طبیعی و مصائب طبیعی مقاومت کنند و بلاهای طبیعی

و مصائب طبیعی را بدل به انرژی و پتانسیل اقتصادی و اجتماعی برای خود بکنند، بخاطر آن است که جامعه ژاپن در تاریخ دیروز توانسته است به صورت همه جانبه برای حوادث امروز زلزله و سیل و سونامی و غیره برنامه‌ریزی همه جانبه و زیرساختی داشته باشد و به بحران زیست محیطی به عنوان یک امر زیرساختی در عرصه اقتصادی و اجتماعی تکیه نماید، نه اینکه مانند امام جمعه شهر تهران این «بلاهای آسمانی و مصائب طبیعی را انتقام خداوند از مردم ایران به خاطر بی‌حجابی و غیره تحلیل کنند.»

بنابراین از اینجاست که می‌توان به فونکسیون منفی اسلام دگماتیست فقهاتی که بر سه پایه رویکرد تقلیدگرایانه و تکلیف‌مداران و تعبدگرایانه استوار می‌باشد، در جامعه فقه‌زده و استبدادزده و تصوف‌زده ایران پی برد؛ و در خصوص پیوند تاریخ این اسلام دگماتیست فقهاتی تقلیدگرا و تکلیف‌مدار و تعبدگرا با جغرافیای کشور ایران در خصوص برخورد با بلاهای طبیعی و مصائب طبیعی در سه عرصه: پیش‌بینی این بلاها، پیشگیری این بلاها، مدیریت اجرایی در زمان ظهور و وقوع این بلاها به داوری نشست؛ و برای مثال در مقایسه با فونکسیون‌های مختلف این بلاهای آسمانی مثل کشور ژاپن و ایران، این داوری کرد که در چارچوب اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام زیارتی و اسلام ولایتی هزار ساله حوزه‌های دگماتیست فقهاتی هرگز و هرگز تا زمانی که این اسلام‌های دگماتیست به عنوان عقیده بر اذهان مردم ایران سنگینی می‌کند، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم آنچنانکه در ۴۰ سال گذشته عمر این رژیم شاهد بوده‌ایم، هرگز و هرگز نمی‌تواند و نمی‌خواهد موضوع محیط زیست در کشور ایران را به عنوان زیرساخت اقتصادی تعریف نماید.

لذا شاهدیم که رژیمی که حاضر می‌شود برای اجرای پروژه سد گتوند بیش از ۳۸۰۰ میلیارد تومان هزینه در جیب سپاه بریزد و همان سدی که حداقل فونکسیون منفی که برای مردم خوزستان به بار آورده است، شور کردن آب شرب آنها می‌باشد (بطوریکه شاهد بودیم که در تابستان گذشته مردم اهواز و خرمشهر و غیره آب شرب خودشان را از مغازه‌ها خریداری می‌کردند) و رژیمی که به علت



سدسازی‌های بی‌برنامه و بی‌در پیکر سپاه (در چارچوب رویکرد نئولیبرالیست اقتصادی هاشمی رفسنجانی و دولت پنج و ششم او) حتی دریاچه ارومیه که بزرگترین مرکز زیست محیطی شمال غرب کشور می‌باشد بدل به نمک‌زار بکند و رژیم‌می که طبق گفته محمد درویش در عرصه اتوبان‌سازی دروازه قرآن شیراز حاضر می‌شود مسیل اصلی رودخانه شیراز به طرف دریاچه مهارلو با چند لوله ببندد و مسیل رودخانه قم را بدل به پارکینگ اختصاصی ماشین‌های ژن‌های برتر بکند و امروز بیش از ۶۰ نفر از مدافعین محیط زیست به جرم جاسوسی در زندان‌های خود به بند بکشد و رژیم‌می که شرایطی به وجود آورده که ریزگردهای داخلی و خارجی در بیش از ۲۰ استان کشور فلج کرده است و رژیم‌می که توسط تکیه بر سوخت‌های فسیلی شرایطی فراهم کرده است که در طول بیش از یازده ماه در سال، هوای کلان‌شهرهای کشور ایران در وضع بحرانی قرار بگیرد و توسط تکیه بر پارازیت جهت مهار کردن رادیو تلویزیون‌های خارج از کشور سرطان در کشور ایران را به صورت یک سونامی درآورده است و رژیم‌می که توسط رویکرد رانتی و گسترش بیش از اندازه شهرها به درون طبیعت توسط جنگل‌خوران و زمین‌خواران و کوه‌خوران ساخت سازه‌های بی‌ضابطه سپاه و ژن‌های برتر حواریون خود ریه‌های تنفسی جامعه ایران را به نابودی کشانیده است و آب و خاک و هوا و دریا و باتلاق‌های کشور را به مرز نابودی و غیر قابل برگشت کشانیده است؛ و رژیم‌می که برای حفظ سرمایه‌های سپاه در زمان سیل آق قلا (که در ایام نوروز ۹۸ تا چهار متر آب در سطح منطقه آق قلا و گمیشان بالا آمده بود) حاضر نمی‌شود برای مهار سیل و مقابله با ورود آب به آق قلا بخشی از راه آهن آق قلا را که به صورت غیر اصولی توسط سپاه ساخته شده بود تخریب کند، بدون تردید این رژیم هرگز نمی‌تواند و نمی‌خواهد که به جای برخورد انطباقی با بلاهای طبیعی مانند کشور ژاپن، به صورت تطبیقی برخورد کند؛ و این بلاها را به صورت تطبیقی در راستای استحاله تهدید به فرصت، تغییر جوهر و تغییر فونکسیون بدهد.

پر پیداست که برای انجام برخورد تطبیقی با بلاهای آسمانی و مصائب طبیعی و استحاله کردن بلاهای طبیعی

به پتانسیل نیازمند به آن است که:

اولاً رژیم مطلقه فقهاتی حاکم موضوع بلاهای طبیعی و مصائب طبیعی مثل زلزله و سیل و غیره در چارچوب الگوی توسعه جهت برخورد در عرصه پیشگیری و پیش‌بینی تکیه نماید؛ که در این رابطه قابل ذکر است که الگوی توسعه رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۰ سال گذشته در چارچوب یک سرمایه‌داری هار و غارت‌گرانه و رانتی و نفتی و دولتی و خصولتی تعریف شده است که خصیصه این سرمایه‌داری و این الگوی توسعه (که به صورت مشخص در زمان دولت پنج و ششم هاشمی رفسنجانی تثبیت و نهادینه شده است) بهره‌وری چپاول‌گرانه از طبیعت از جنگل‌خواری گرفته تا زمین‌خواری و کوه‌خواری در راستای نابود کردن جنگل‌ها و مراتع و دریاچه‌ها و مسیل‌ها و غیره بوده است؛ بنابراین اگر در طول ۴۰ سال گذشته شاهد بوده‌ایم که جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران تا این اندازه در برابر بلاهای طبیعی آسیب‌پذیر شده‌اند و یک زلزله ۷ ریشتری مانند زلزله شهر بم می‌تواند کل یک شهر را نابود می‌کنند و هزاران هزار خانواده را به نابودی بکشاند و شهرها و روستاهای این کشور را از بن شخم بزند؛ بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که آنچه امروز در جامعه ایران «بلاهای طبیعی» تعریف می‌شود، برای جامعه ژاپن یک «حادثه طبیعی» است و همین موضوع است که تبیین‌کننده «رابطه بین تاریخ و جغرافیا» می‌باشد.

قابل ذکر است که منظور ما در این جا از ترم «تاریخ تمامی پتانسیل بالقوه یک جامعه می‌باشد که در پروسس گذشته خود حاصل کرده است» و منظور ما از ترم «جغرافیا» در اینجا دلالت بر همان جامعه کنکریت مشخص می‌کند که در شرایط مختلف محیطی قرار دارد. پر واضح است که مطابق فرمول «پیوند تاریخ و جغرافیا در عرصه برخورد با بلاهای طبیعی هیچ جامعه‌ای در نقطه صفر فرهنگی و تاریخی و پتانسیل بالقوه حرکت نمی‌کند». برای بشر ماقبل تاریخ یا بشر اولیه امکان برخورد با بلاهای طبیعی از نقطه صفر تاریخی و جغرافیائی وجود داشت؛ و البته هزینه‌های سنگینی هم که (گاه‌ها باعث نابودی یک نسل در برابر



بلاهای طبیعی توسط بشر اولیه می‌شد) مولود همین اجبار آنها در حرکت از نقطه صفر پتانسیل تاریخی و جغرافیائی بوده است.

یادمان باشد که همین حرکت بشر اولیه (در برخورد با بلاهای طبیعی از نقطه صفر به صورت جبری) باعث شد تا بشر اولیه جهت برخورد با بلاهای طبیعی به صورت انطباقی عمل نماید؛ و از زمانی بشر توانست برخورد انطباقی خودش را (که از نظر داروین این برخورد انطباقی بشر موتور حرکت انسان اولیه به سوی تکامل بوده است) بدل به بر «خورد تطبیقی» بکند (به عبارت دیگر بشر اولیه که از آغاز در برخورد با بلاهای طبیعی تلاش می‌کرد تا خودش را بر محیط منطبق نماید، از زمانی توانست در برخورد با بلاهای طبیعی به جای اینکه خودش را با محیط منطبق کند، محیط را با تغییر در آن به صورت تطبیقی برای خودش آماده نماید) که به جای حرکت از نقطه صفر تاریخ و جغرافیا، بر پایه پتانسیل تاریخی و جغرافیائی خودش در برخورد با بلاهای طبیعی حرکت کرد. البته برای انسان تاریخی امروز دیگر امکان برخورد با بلاهای طبیعی از نقطه صفر تاریخی و جغرافیائی وجود ندارد، بدین ترتیب است که می‌توانیم (در خصوص مصائب حاصل از بلاهای طبیعی که در ۴۰ سال گذشته بر جامعه نگون‌بخت ایران وارد شده است) در ترازوی «پیوند تاریخ و جغرافیا» به فونکسیون «ندانم کاری مدیریتی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم پی ببریم.»

بنابراین اگر می‌بینیم که سیل در نوروز ۹۸ بیش از ۲۰ استان کشور را مختل می‌کند و تمامی زیرساخت‌های اقتصادی بیش از ۲۰ استان کشور را نابود می‌سازد و در شرایطی که رژیم مطلقه فقاهتی حاکم از شش روز قبل از وقوع سیل در استان گلستان توسط نهاد هواشناسی خود رژیم مطلقه فقاهتی آگاه به آن بودند (ولی این رژیم نه در الگوی توسعه ۴۰ ساله خود که تمام جنگ‌ها و پوشش‌های گیاهی را نابود کرده و مسیل‌ها مثل آنچه که در دروازه قرآن شیراز و قم شاهد بودیم، نابود کردند و توسط سدهای بی در پیکری که در خدمت جیب‌های راست پادگانی تحت هژمونی سپاه قرار داشته است، به تخریب محیط زیست و

تخریب زیستگاه‌ها و ویرانی محیط زیست ایران پرداختند) حتی در طول شش روز پیش از وقوع سیل نوروز ۹۸ هم این رژیم تلاشی برای حداقل آمادگی جهت پیشگیری و مقابله با این سیل نکرد و همگی (از بالا تا پائین آنچنانکه استاندار نگون‌بخت گلستان پس از برکناری اعلام کرد) به مرخصی خارج از کشور و یا به تفریحگاه‌های خودویژه داخل کشور رفته بودند.

ثانیاً هر چند که مساله محیط زیست امروز در جهان به عنوان بزرگ‌ترین بحران جهانی می‌باشد و آنچنانکه چامسکی می‌گوید: «بشر امروز در عرصه بحران محیط زیست به جایی رسیده است که می‌تواند در آینده تاریک حتی امکان حیات در کره زمین را هم نابود کند» و هر چند که بحران محیط زیست امروز جهانی مولود نظام سرمایه‌داری بازار آزاد و کالا شدن همه چیز در این نظام می‌باشد که از بعد از انقلاب صنعتی بود که «جنگ انسان با طبیعت شروع شد» و برخورد غارت‌گرایانه و بهره‌برداری غارت‌گرانه از طبیعت در مناسبات سرمایه‌داری در سه قرن گذشته، باعث گردیده است که در «جنگ طبیعت با انسان» این بار این طبیعت جنگ‌زده با تمام قوا به جنگ انسان بیاید، آنچنانکه دیدیم که چامسکی می‌گوید: «این طبیعت جنگ‌زده در قرن بیست یکم، ابر بحرانی برای بشریت آفریده است که حتی از ابر بحران بمب اتمی قرن بیستم بیشتر بشریت را تهدید می‌کند»، باید عنایت داشته باشیم که ابر بحران جهانی زیست محیطی فوق در کشور ما در طول چهل سال عمر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، به علت عدم مدیریت و رویکرد غارت‌گرانه این رژیم نسبت به طبیعت و نادیده گرفتن آثار زیست محیطی و ساخت‌سازهای بی رویه و فروش بی ضابطه تراکم در کلان‌شهرهای ایران و تکیه بر سوخت فسیلی به جای استفاده از انرژی پاک و گسترش بیش از اندازه شهرها به سمت طبیعت و به قیمت نابودی جنگل‌ها و مراتع و مسیل‌ها و عدم تکیه بر «شناخت سرزمینی» جهت تعریف الگوی توسعه، خود این همه باعث گردیده است تا ابر بحران زیست محیطی و جنگ بین انسان و طبیعت در کشور ایران در طول ۴۰ سال عمر رژیم مطلقه فقاهتی صورتی به غایت بحرانی‌تر پیدا کند.



آنچنانکه امروز جامعه ایران از ریزگردها تا خشکسالی و تا پیشرفت کویرها و تا سیل و زلزله و غیره به صورت همه جانبه و استراتژیک تهدید می‌شود و امروز در جامعه ایران ابر بحران زیست محیطی در هیرارشی ابر بحران‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که شامل ابر بحران سیاسی و ابر بحران اجتماعی و ابر بحران اقتصادی می‌شوند، ابر بحران زیست محیطی در رأس هرم ابر بحران‌های رژیم مطلقه فقهاتی قرار دارد؛ بنابراین برای برخورد تطبیقی با ابر بحران زیست محیطی امروز جامعه بزرگ و رنگین ایران، باید موضوع زیست محیطی در جامعه ایران به عنوان یک «موضوع زیرساختی» در نظر گرفته شود و در چارچوب رویکرد دموکراسی سه مؤلفه‌ای سوسیالیستی یا همان اجتماعی کردن سیاست و اقتصاد و معرفت با موضوع محیط زیست در کشور ایران برخورد بشود، نه در چارچوب نظام سرمایه‌داری غارت‌گر و رانتی و نفتی و دولتی و خصولتی حاکم. طبیعی است که هر گونه برخورد با ابر بحران زیست محیطی امروز جامعه ایران در چارچوب نظام سرمایه‌داری غارت‌گر و نفتی و رانتی و خصولتی حاکم آب در هاون کوبیدن می‌باشد. آنچنانکه در طول ۴۰ سال گذشته شاهد بوده‌ایم که برخوردهای بدون برنامه و بدون رویکرد زیرساختی و خارج از الگوی توسعه و در چارچوب رویکرد نئولیبرالیستی رژیم مطلقه فقهاتی به ابر بحران زیست محیطی، باعث پیچیدگی و بحرانی‌تر شدن این ابر بحران شده است.

بنابراین در این رابطه است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که برخورد تطبیقی کردن با بلاهای طبیعی در کشور ایران در شرایط فعلی تنها در چارچوب غیر سرمایه‌داری و یا دموکراسی سوسیالیستی توسط اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی ممکن می‌باشد. طبیعی است که در این شرایط که بیش از ۴۰ درصد کل اقتصاد تولیدی و توزیعی و خدماتی در دست نهاد سپاه می‌باشد و راست پادگانی تحت هژمونی سپاه تلاش می‌کند تا توسط قدرت اقتصادی خود، پایه‌های سیاسی و نظامی و اداری خودش را از بالا تا پایین مستحکم بکند، مقابله با ابر بحران زیست محیطی خارج از نظام سرمایه‌داری غارت‌گر و رانتی و نفتی و خصولتی حاکم، به معنای به چالش کشیدن

اولترا قدرت سیاسی و اقتصادی و اداری سپاه می‌باشد. موضوع سد گتوند که با هزینه بیش از ۳۸۰۰ میلیارد تومان سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران که به جیب سپاه رفت و امروزه قوز بالای قوزی برای ابر بحران زیست محیطی شده است، مشتی است که نمونه خروار می‌باشد.

ثالثاً جهت برخورد تطبیقی با بلاهای طبیعی در جامعه امروز ایران منهای چارچوب رویکرد دموکراسی سه مؤلفه‌ای سوسیالیستی نیازمند به «همبستگی بین بالائی‌های قدرت با مردم در فضای دموکراتیک می‌باشد» و این مهم هرگز حاصل نمی‌شود، مگر اینکه مبارزه اجتماعی با ابر بحران زیست محیطی امروز کشور ایران به صورت یک مبارزه مدنی توسط کنش‌گری جامعه ایران مادیت پیدا کند؛ و بدون جنبش مدنی همه جانبه زیست محیطی، امکان رهائی از ابر بحران زیست محیطی در کشور ایران وجود ندارد. همچنین بدون نهادهای فعال مدنی تکوین یافته از پائین و مستقل از نهادهای حکومتی امکان ظهور و اعتلای مبارزه مدنی زیست محیطی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران وجود ندارد، چراکه لازمه هر گونه مبارزه مدنی تکوین یافته از پائین دستیابی به نهاد مدنی و جامعه مدنی می‌باشد. طبیعی است که در شرایط فعلی در جنگ جناح‌های درونی قدرت رژیم مطلقه فقهاتی از جناح به اصطلاح اصلاح طلب در رنگ‌های مختلف تا جناح به اصطلاح اقتدارگرا و تمامیت‌خواه راست (اعم از راست پادگانی تحت هژمونی سپاه تا راست سنتی تحت هژمونی روحانیت راست‌گرای سنتی و راست بازاری تحت هژمونی حزب مؤتلفه و راست پوپولیستی تحت هژمونی جبهه پایداری و جریان احمدی‌نژاد و راست بوروکراتیک تحت هژمونی جریان علی لاریجانی) هر کدام از این جناح‌ها تلاش می‌کنند تا جهت به زانو در آوردن جناح رقیب از هر حربه‌ای استفاده کنند، همین رویکرد کسب قدرت به امور باعث گردیده است تا رژیم مطلقه فقهاتی در اثر مقابله با بلاهای طبیعی در جامعه امروز ایران فشل‌تر از گذشته بشود که در این رابطه مدیریت پاره پاره شده رژیم مطلقه فقهاتی در عرصه سیل نوروز ۹۸ در بیش از ۲۰ استان کشور مشتی نمونه خروار می‌باشد. ☀

پایان



رمضان عرصه «پراکسیس باطنی»

دراستی دستیابه به «انسان معنوی قرآن»

نشانه‌هایی است برای دارندگان قلب و مغز - آنهایی که در همه حال خداوند را یاد می‌کنند و توسط یاد خداوند دائم در آفرینش وجود و زمان می‌اندیشند و به غایت‌دار و هدفدار بودن جهان و انسان پی می‌برند یعنی به این ایمان و یقین و آگاهی می‌رسند که آفرینش وجود و زمان بی پایه و اساس نیست لذا می‌گویند: پروردگارا، این دستگاه بزرگ وجود و زمان را تو بیهوده و بی هدف و باطل نیافریده‌ای، منزهی تو ما را از عذاب آتش دور نگهدار - پروردگارا، چون ما ندای پیامبر اسلام را شنیدیم که بشریت را به سوی ایمان دعوت می‌کرد به او ایمان آوردیم، پروردگارا، پس بپوشان برای ما گناهان ما را و محو کن از ما بدی‌های ما را و بمیران ما را با ابرار» (سوره آل عمران - آیات ۱۹۱ - ۱۹۳).

شرح لغات:

۱ - خلق: (به فتح خ) به معنای حصولی و حاصل مصدر و وصفی، دلالت بر آفرینش، هستی و وجود می‌کند؛ به عبارت دیگر مراد از «خلق» در این آیه کیفیت وجود و هستی است نه پیدایش آنها.

اندرین ایام می‌آرد سبق
در ربانید اینچنین نضجات را
هر کرا می‌خواست جان بخشید و رفت
تا ازین هم وانانی خواجه تاش
جان مرده یافت در خود جنبشی
مرده پوشید از بقای او قبا
همچو جنبش‌های خلقتان نیست این
زهرهاشان آب گردد در زمان
باز خوان فابین ان یحملنها
گرنه از بیمش دل که خون شدی
لقمه چندی در آمد ره بیست
وقت لقمانست ای لقمه برو
از کف لقمان برون آرید خار

مثنوی - دفتر اول - ص ۹۹ - ابیات ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۴

در رویکرد قرآن «انسان معنوی» از آنجا متولد می‌شود که او بتواند به صورت وجودی و اگریستانی خود را در برابر این پرسش در این جهان و هستی قرار دهد که «من در کجای این جهان و هستی واقع شده‌ام؟» بدون تردید در چارچوب نوع پاسخی که او به این سؤال می‌دهد اشکال و انواع مختلف انسان معنوی تعریف می‌گردد.

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ - رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ - رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ - همانا در آفرینش هستی و آفرینش زمان



۲ - آیه: نشانه، علامت و نمودار.

۳ - الباب: جمع لب (به ضم لام) قلب و مغز.

۴ - باطل: (مقابل حق) به معنای هر چیزی است که در آن هدفی و غرضی معقول نباشد و بیهوده و بی پایه و بی اساس باشد.

۵ - منادی: در این آیه دلالت بر پیامبر اسلام می‌کند که بشریت را به سوی ایمان ندا می‌کرد.

۶ - ابرار: جمع بر (به کسر باء) خیر و نیکی گسترده.

آنچه تا اینجا می‌توان از مطالب فوق فهم کرد اینکه:

۱ - «معنویت» برای انسان از مرحله‌ای تکوین پیدا می‌کند که آدم در برابر وجود و زمان خود را در برابر این پرسش قرار دهد که «جایگاه من در نمایشگاه بزرگ حیات و زمان در کجاست؟» بنابراین تا زمانیکه آدم با آگاهی همه جانبه دینی و عرفانی و هنری و علمی، خودش را در برابر این پرسش قرار ندهد و «طلب جایگاه خودش در دستگاه هستی نکند» هرگز و هرگز معنویت در وجود او تکوین پیدا نمی‌کند. لذا در همین رابطه است که در فصل اول کتاب گران سنگ بازسازی فکر دینی محمد اقبال (که مانیفست اندیشه‌های او می‌باشد) تمام اهتمام و تلاش محمد اقبال بر این امر قرار دارد تا توسط تبیین و تشریح و تعریف و توضیح «تجربه دینی» و «تجربه باطنی»، انسان به عنوان یک «واقعیت علمی» و غیر قابل انکار نشان دهد که «معنویت» در انسان یک «تجربه» است نه توهم و تلقین.

«هدف اساسی قرآن بیدار کردن عالیترین آگاهی آدمی است تا روابط چند جانبه خود را با خدا و جهان فهم کند... بنابراین، آرامش روحی‌ای که مسیحیت در صدد یافتن آن است، از طریق پشت پا زدن به واقعیت جهان خارج حاصل نمی‌شود، بلکه از طریق سازگار شدن روابط آدمی با جهان خارج و هستی به میانجی‌گری نوری که از درون خود دریافت می‌کند میسر می‌شود. اثر اسرارآمیز عامل معنوی و فکری است که عامل واقعی خارجی را جان می‌دهد و نگاه

می‌دارد و تنها از طریق این یکی است که ما می‌توانیم عامل معنوی را کشف و اثبات کنیم. در اسلام ذهن و عین یا فکری و واقعی و معنوی و مادی (ایده و ماده و دل و دماغ) دو نیروی مخالف نیستند که با هم سازگار نباشند. حیات جزء معنوی در این نیست که آدمی از جزء مادی و واقعی قطع علاقه کامل کند، چراکه این امر سبب خرد کردن کلیت اساسی حیات و تبدیل کردن آن به تعارضات دردناک می‌شود، هدف اسلام آن است که جزء معنوی پیوسته در آن بکوشد که جزء مادی را بدان منظور در خدمت خود بگیرد و سرانجام آن را جذب کند و به صورت خود درآورد و تمام وجود آن را نورانی سازد» (کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل اول - معرفت و تجربه دینی - ص ۱۲ - سطر ۷ به بعد)

«هم اسلام و هم مسیحیت مجبور به اعتراف وجود یک خود معنوی در درون آدمی هستند، با این تفاوت که اسلام به پیوند دو عامل مادی و معنوی با یکدیگر واقف است و آن را قبول دارد، به جهان ماده بلی می‌گوید و راه تسلط بر آن را نشان می‌دهد تا از آن طریق مبنایی برای تنظیم حیات بر پایه واقعیت فراهم بشود. خصوصیت جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم از نظر قرآن عبارتند از:

الف - جهان به بازی و بیهوده و بی هدف آفریده نشده است «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ - آسمان و زمین و آنچه در میان آنها است به بازی نیافریدیم» (سوره دخان - آیه ۳۸).

ب - جهان حقیقت و واقعیتی است که باید آن را به حساب بیاوریم «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَكَ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَع النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ - در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در توالی شب و روز و کشتی‌ها که در دریا به سود مردم در جریانند و در باران نازل شده از آسمان یعنی آن آبی که با آن زمین را بعد از مرگش زنده می‌سازد و گرداندن بادها و ابرهائی که میان آسمان و زمین

مسخرند، آیات و دلایلی برای مردم صاحب اندیشه وجود دارد» (سوره بقره - آیه ۱۶۴).

ج - این جهان چنان آفریده شده است که قابل گسترش می‌باشد «وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ - هستی را بنا کردیم و آن را در حال گسترش قرار دادیم» (سوره ذاریات - آیه ۴۷).

د - جهان بسته و محصولی تمام شده و غیر متحرک و غیر قابل تغییر نیست. شاید در عمق وجود آن رویای ولادت جدیدی نهفته است «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - بگو در زمین گردش کنید و ببینید که خدا چگونه آفرینش را آغاز کرده است و خدا می‌آفریند آفرینش جدیدی را حقیقت آن است که این جریان نوسانی و پیشرفت اسرارآمیز جهان و این شناوری بی صدای «زمان» که برای ما آدمیان همچون حرکت روز و شب جلوه‌گر می‌شود، در نظر قرآن از بزرگترین نشانه‌های وجود خداوند است» (سوره عنکبوت - آیه ۲۰).

«يَقْلُبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ - خداوند شب و روز را با یکدیگر مبادله می‌کند و در این برای مردم صاحب بصیرت عبرت و آموزشی است» (سوره نور - آیه ۴۴). (کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل اول - معرفت و تجربه دینی - ص ۱۳ - سطر ۱۵ به بعد).

۲ - معنویت انسان در گرو «کشف معنا در هستی است»؛ بنابراین تا زمانی که انسان نتواند در هستی به «کشف معنا» دست پیدا نماید هرگز نخواهد توانست به «معنویت» دست پیدا کند.

حق آنکه دایگی کردی نخست

تا نهال ما زآب و خاک رست

حق آن شه که تو را صاف آفرید

کرد چندان مشعله در تو پدید

آن چنان معمور و باقی داشتت

تا که دهری از ازل پنداشتت

شکر دانستیم آغاز تو را

انبیاء گفتند آن راز تو را

آدمی داند که خانه حادث است

عنکبوتی نه که در وی عابث است

مثنوی - دفتر دوم - ص ۱۱۴ - سطر ۲۶ به بعد

حال سوالی که در این رابطه قابل طرح است اینکه، «انسان چگونه و با چه مکانیزمی می‌تواند به کشف معنا در جهان دست پیدا کند؟» ☀

ادامه دارد

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com



بدون «اندیشه و تئوری دموکراتیک»

رویکرد «دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی»

یا «دموکراسی سوسیالیستی» مورد اعتقاد ما،

نمی‌تواند نظریات ما را توضیح بدهد

«برابری در آزادی است» چراکه هر چند هم در لیبرال دموکراسی کینزی سرمایه‌داری و هم در سوسیال دموکراسی انترناسیونال دوم برنشتاینی وهم در نئولیبرالیسم تاچری «آزادی» وجود دارد، اما از آنجائیکه در چارچوب جامعه طبقاتی نظام سرمایه‌داری، «آزادی فردی» مورد ادعای رویکردهای فوق در عرصه جامعه تنها مشمول طبقه برخوردار و سواره و بهره‌کش می‌شود و طبقه پیاده یا پائینی‌ها که همان زحمتکشان جامعه می‌باشند و اکثریت عظیم جامعه را تشکیل می‌دهند، توان استفاده از آن آزادی فردی مورد ادعای لیبرالیسم ندارند و موضوع «برابری افراد در برابر قانون» که لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری به جای اصل «برابری در آزادی» بر طبل آن می‌کوبد، از آنجائیکه قانون مورد ادعای لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری توسط طبقه برخوردار و یا نمایندگان این طبقه تدوین و تصویب می‌گردد و به قول تروتسکی «مقسم غذا هرگز سهم عمده خود را در تقسیم غذا فراموش نمی‌کند» لذا به همین دلیل «برابری در برابر قانون در نظام سرمایه‌داری، نه تنها منافی اصل برابری در آزادی می‌باشد، بلکه مهمتر از آن اینکه برابری در برابر قانون در نظام سرمایه‌داری به معنای مشروعیت بخشیدن به نظام نابرابری سرمایه‌داری است» چراکه قانون در نظام لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری ابزار ولایت سیاسی و ولایت حقوقی و ولایت سرمایه

از آنجائیکه برای تبیین نظریات جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۰ سال گذشته در دو فرایند آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین) در باب «دموکراسی و آزادی» نیازمند به طرح و تبیین «دموکراسی سوسیالیستی» (نه سوسیال دموکراسی سرمایه‌داری دولت رفاه برنشتاینی اروپائی) به عنوان یک مکتب سیاسی (نه فقط مدل صرف سیاسی) می‌باشیم و بدون طرح و تبیین دموکراسی سوسیالیستی به عنوان یک مکتب سیاسی (نه یک مدل اقتصادی سیاسی و اجتماعی) جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نمی‌تواند در عرصه «گفتمان‌سازی» (در این شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران) در برابر نظام سرمایه‌داری حاکم، به لحاظ «نظری و تئوریک» اقدام به آلترناتیوسازی تئوریک و نظری بکند.

پیدا است که بدون آلترناتیوسازی تئوریک و نظری (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در برابر نظام سرمایه‌داری منوپل حاکم بر جهان امروز (در فرایند پسا شکست سوسیالیسم حزب دولت لنینیستی قرن بیستم و مارکسیسم کلاسیک قرن نوزدهم و پیوند و حل شدن سوسیال دموکراسی انترناسیونال دوم با سرمایه‌داری جهانی) هرگز و هرگز جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نمی‌تواند، استقلال نظری و تئوریک و عملی و هویتی و سیاسی و اجتماعی خودش را در برابر جریان‌های مدعی تحول و اصلاح و انقلاب در دو جبهه راست و چپ مذهبی و غیر مذهبی در داخل و خارج از کشور ایران حفظ نماید.

یادمان باشد که پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران برای اینکه بتوانند جایگاه پیشگامی خود را حفظ نمایند (و لباس پیشاهنگی و پیشروئی به تن نکنند) باید در عرصه عملی و نظری چه به صورت عمودی و چه به صورت افقی، خودش را در نیروهای غیر پیشگام حل نکند و به لحاظ تئوریک آلترناتیوهای نظری خود را به صورت شفاف و روشن در جنگ عظیم گفتمان‌های امروز جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران عرضه نماید؛ و در راستای تبلیغ و ترویج آن بی‌محابا تلاش نماید.

در این رابطه است که در راستای تبیین دموکراسی سوسیالیستی (مورد ادعای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) به عنوان یک رویکرد و مکتب سیاسی، در این نوشتار تلاش می‌کنیم تا به صورت محوری به این مهم بپردازیم.

۱ - در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی (نه سوسیال دموکراسی سرمایه‌داری برنشتاینی دولت رفاه اروپائی و نه لیبرال دموکراسی کینزی سرمایه‌داری و نه نئولیبرالیسم تاچری) آنچه شاخص اصلی دموکراسی سوسیالیستی می‌باشد



بالائی‌ها بر پائینی‌های جامعه می‌باشد، آنچنانکه در این رابطه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید «در جامعه‌ای که عده‌ای سواره هستند و عده‌ای پیاده، سخن از رقابت آزاد و مسابقه عادلانه میان آنها مسخره‌ای بیش نیست.»

بنابراین اصل رکین و محوری مورد ادعای دموکراسی سوسیالیستی (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۰ سال گذشته چه در فاز آرمان مستضعفین و چه در فاز نشر مستضعفین) «اصل برابری در آزادی است» و در چارچوب این اصل است که دموکراسی سوسیالیستی برعکس مکتب لیبرالیسم برای تعریف «آزادی فردی» در جامعه سرمایه‌داری فرد انسانی را مانند رابینسون کروزه در خلاء مٔلی افلاطونی یعنی جدای از اجتماع تحلیل و بررسی نمی‌کند، بلکه برعکس «در رویکرد دموکراسی سوسیالیستی (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) از آنجائیکه انسان و فرد در جامعه وجود ندارد، لذا به همین دلیل دموکراسی سوسیالیستی (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) دموکراسی و آزادی برای فرد تنها در زمان تحقق دموکراسی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردند قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی) در جامعه ممکن می‌داند.»

فراموش نکنیم که حتی در نظام‌های استبدادی و توتالیتری (قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی انحصاری حاکم) برای پاسیف کردن افراد در عرصه کنش‌گری اجتماعی، بر آزادی‌های فردی جدای از دموکراسی اجتماعی اصرار می‌ورزند که نمونه بارز این رویکرد رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی بود که در طول بیش از نیم قرن حاکمیت بر سه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، در شرایطی که توسط نظام پلیسی خود از حداقل آزادی اجتماعی و دموکراتیک برای جامعه ایران مضایقه می‌کرد، جهت پاسیف کردن کنش‌گری اجتماعی جامعه ایران بر آزادی‌های تزیقی و غیر دینامیک و وارداتی فردی طبقه برخوردار پای می‌فشرد.

لذا اگر موضوع دموکراسی سوسیالیستی (مورد ادعای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۰ سال گذشته در دو فاز آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین) «اجتماعی کردن قدرت در سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی تعریف نمائیم، بدون تردید دموکراسی سوسیالیستی، آزادی فردی را در عرصه دموکراسی سه مؤلفه‌ای قدرت تعریف می‌نماید». قابل ذکر است که «موضوع محوری لیبرالیسم، آزادی فردی است» و عامل انحراف لیبرالیسم

در دستیابی به آزادی فردی در جامعه طبقاتی سرمایه‌داری این است که لیبرالیسم در خلاء جامعه می‌خواهد آزادی فردی برای افراد تعریف و تفسیر نماید.

پر واضح است که تا زمانیکه لیبرالیسم در خلاء اجتماع به تفسیر آزادی فردی پردازد، دفاع فلسفی و حقوقی از آزادی فردی امری شیرین و مثبت می‌باشد، اما مشکل از آنجا آغاز می‌شود که فرد همیشه (بدون استثناء) خودش را در جامعه تعریف می‌نماید، از اینجا است که بند ناف لیبرالیسم و شعار آزادی فردی او در بیش از چهار قرن گذشته با سرمایه‌داری گره خورده است؛ زیرا در نظام سرمایه‌داری برعکس مناسبات پیشا سرمایه‌داری، با نفوذ و رسوخ سرمایه‌داری به تمامی زوایای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی جامعه، جایگاه فرد و آزادی فردی، توسط سرمایه‌داری معنی و تعریف می‌شود، نه توسط اراده فردی افراد جامعه؛ و همین امر باعث گردیده است که تمامی تئوریسین‌های لیبرالیسم از جان لاک تا به امروز بدون استثناء در تعریف و تبیین آزادی فردی بر مالکیت خصوصی به عنوان شاخص تعریف آزادی فردی تکیه محوری بکنند.

لذا در همین رابطه است که سرمایه‌داری از بدو تکوین خود به عنوان مناسبات اقتصادی به خصوص از قرن هفدهم هویت سیاسی و اجتماعی خود را در آینه لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم حقوقی و لیبرالیسم فلسفی و لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم اخلاقی تعریف کرده است. ظهور رویکردهای مختلف لیبرالیسم، از لیبرالیسم وحشی اولیه تا لیبرالیسم ستیزه‌گر امروز جوامع مغرب زمین و لیبرالیسم کینزی و نئولیبرالیسم تاچری همگی در چارچوب رابطه بین دولت و جامعه و مناسبات سرمایه‌داری (در ۴۰۰ سال گذشته عمر سرمایه‌داری) قابل تعریف می‌باشند. لذا به همین دلیل است که جان لاک (پدر لیبرالیسم) می‌گوید «جوهر لیبرالیسم دفاع از مالکیت خصوصی است» بنابراین اگر دموکراسی را (برعکس لیبرالیسم چه در عرصه سلبی و چه در عرصه ایجابی) «نقد سلبی و یا ایجابی ساختار قدرت تعریف کنیم» بدون تردید در ادامه این تعریف مجبوریم به «تعریف قدرت و مؤلفه‌های آن پردازیم.»

بدین خاطر از اینجا است که در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی (مورد ادعای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۰ سال گذشته در دو فاز آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین) هرگز نمی‌توانیم در تعریف قدرت به «قدرت و اراده فردی» بسنده کنیم و به تعریف «قدرت جدای از جامعه دست پیدا کنیم» و تازه مهم‌تر از آن اینکه در عرصه تعریف «قدرت در جامعه» مجبوریم که قدرت را تنها به قدرت سیاسی (آنچنانکه لیبرالیسم



بر طبل آن می‌کوبد) خلاصه نکنیم بلکه دو قدرت اقتصادی و معرفتی در نظام سرمایه‌داری به عنوان بن مایه قدرت سیاسی تعریف نمائیم.

باری، از اینجاست که دموکراسی سوسیالیستی (مورد ادعای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) به عنوان نقد ایجابی و سلبی قدرت تنها به نقد قدرت سیاسی در عرصه جامعه بسنده نمی‌کند، بلکه به موازات نقد قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی را هم به نقد و چالش ایجابی و سلبی بکشد و بدین ترتیب است که دموکراسی سوسیالیستی (مورد ادعای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) به عنوان یک نظام اجتماعی (نه نظام صرف سیاسی) تعریف می‌گردد؛ و همین دموکراسی سوسیالیستی عبارت می‌گردد، «به اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی»؛ و باز همین دموکراسی سوسیالیستی است که در راستای دستیابی به «آزادی فردی در جامعه می‌تواند به اصل برابری در آزادی برای همه افراد جامعه دست پیدا کند» و بدون تردید در این چارچوب دیگر دموکراسی سوسیالیستی (آنچنانکه پدر لیبرالیسم جان لاک می‌گفت) وظیفه‌اش دفاع از مالکیت خصوصی در نظام طبقاتی جامعه سرمایه‌داری نیست.

۲ - بین سه ترم «انقلاب و اصلاحات و تحول» تفاوت کیفی و ساختاری عمیقی وجود دارد، چراکه اگر «انقلاب» تنها محدود به «انقلاب سیاسی» نکنیم و لازمه تکوین انقلاب علاوه بر انقلاب سیاسی، انقلاب در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی هم بدانیم، بدون تردید انقلاب سیاسی را می‌توانیم به برانداختن حکومت‌ها به وسیله شورش‌های پائینی تعریف نمائیم و در این عرصه است که بین تعریف «انقلاب سیاسی و کودتا» تفاوت به وجود می‌آید، چراکه گرچه هم کودتا و هم انقلاب سیاسی دارای موضوع مشترک (که همان سرنگونی حکومت است) می‌باشند، ولی تفاوت در اینجا است که در کودتا سرنگونی حکومت از طریق بالا صورت می‌گیرد، در صورتی که در انقلاب سیاسی سرنگونی حکومت و رژیم حاکم از طریق پائین به انجام می‌رسد. نکته‌ای که طرح آن در این جا خالی از عریضه نمی‌باشد، اینکه انجام انقلاب سیاسی توسط پائینی‌های جامعه حتماً ضرورت ندارد که این انتقال قدرت به صورت خشونت‌آمیز صورت بگیرد، بلکه آنچنانکه در جریان انقلاب ضد رژیم آپارتایدی در آفریقای جنوبی تحت هژمونی نلسون ماندلا شاهد بودیم، انقلاب سیاسی و سرنگونی رژیم آپارتایدی بدون خشونت از طریق قیام پائینی‌های جامعه بزرگ آفریقای جنوبی به انجام رسید. بنابراین طرح شعار خشونت به عنوان ضرورت انقلاب سیاسی که در جامعه امروز

ایران توسط اصلاح‌طلبان درون حکومتی و برون حکومتی (جهت گرمی بازار ورشکسته خود) مطرح می‌شود، یک حرف مفت است که فقط ارزش مصرفی آن محدود به بازار تقسیم باز تقسیم قدرت بین اصحاب قدرت می‌شود.

به همین دلیل است که انقلاب سیاسی یا سرنگونی رژیم‌های حاکم توسط پائینی‌های جامعه هم می‌تواند همراه با خشونت باشد و هم می‌تواند به صورت غیر خشونت‌آمیز از طریق پائینی‌های جامعه به انجام برسد. نکته‌ای که در همین جا لازم است که نسبت به آن عنایت ویژه‌ای بشود، اینکه انقلاب گرچه توسط پائینی‌های جامعه بر علیه بالائی‌های قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی به انجام می‌رسد، ولی هرگز این دگرگونی همه جانبه به صورت ارادی توسط مردم به انجام نمی‌رسد، یعنی این مردم نیستند که تصمیم به انقلاب می‌گیرند بلکه برآیند حرکت اعتراضی جنبش‌های اجتماعی پائینی‌های جامعه به صورت غیر ارادی بسترساز ظهور انقلاب در جامعه می‌شود، به عبارت دیگر در یک جامعه «انقلاب می‌شود نه اینکه انقلاب می‌کنند».

لذا به همین دلیل تمامی رویکردهای که در جامعه امروز ایران و در فرایند پسا شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران جهت اعتراض به رژیم توتالیتر مطلقه فقهاتی حاکم و جهت جاده صاف کردن پروژه اصلاح‌طلبانه از طریق جناح‌های درونی قدرت توسط صندوق‌های رأی مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، کل عمل انقلاب توده‌های جامعه ایران را به چالش می‌کشند (آنچنانکه سرکرده سلطنت‌طلبان خارج از کشور رسماً ادعا کرد که ما افتخار می‌کنیم که امروز ضد انقلاب هستیم و یا آنچنانکه حسین حاجی فرج دباغ - عبدالکریم سروش - در جهت نفی و رد انقلاب اعلام کرد که انقلاب باعث حاکمیت عقب‌مانده‌های سیاسی بر جامعه می‌شود)، تمامی این رویکردهای انحرافی به انقلاب از آنجا ناشی می‌شود که مخالفین انقلاب:

اولاً فکر می‌کنند که انقلاب یک عمل ارادی و انتخابی است. ثانیاً فکر می‌کنند که مردم انقلاب می‌کنند نه اینکه انقلاب می‌شود.

ثالثاً چنین فکر می‌کنند که آنها می‌توانند از انجام انقلاب جلوگیری نمایند.

رابعاً بر این باورند که توسط کلاس‌های اخلاقی، آن‌ها می‌توانند جامعه را از انقلاب کردن منصرف نمایند. ☀

ادامه دارد



«اکنون»، «ما» و «شریعتی»

عنوان یک آلترناتیو نظری و عملی باعث بازتولید حرکت (در نیروهای مذهبی باقی مانده سازمان مجاهدین خلق) بشود. هر چند که خود شریعتی در فرایند پسا آزادی از زندان توسط برخوردهای عاطفی مثل نوار حسن - محبوبه و نشست‌های که با محمد اکبری آهنگران و مجتبی آدادپوش و غیره داشت، تلاش می‌کرد در این رابطه گام‌های حداقلی بردارد، ولی در تحلیل نهائی خود کمونیست شدن حسن آدادپوش و محبوبه متحدین (به عنوان پارادایم کیس‌های شریعتی در این عرصه) و پیوند آنها با جریان کودتاچیان (تقی شهرام - بهرام آرام) نشان داد که در این رابطه شریعتی شکست همه جانبه خورده است و صد البته تاکید می‌کنیم که دلیل اصلی شکست شریعتی همان فقدان استراتژی مرحله‌ای و استراتژی درازمدت مدون و تئوریزه شده او بود.

یادمان باشد که در «غیبت استراتژی مدون و تئوریزه شده، ایدئولوژی هر چند هم که پتانسیل آزاد کردن نیرو و بسیج‌گرائی توده‌ای هم داشته باشد، هرگز و هرگز ایدئولوژی تنها نمی‌تواند یک مثقال حرکت تشکیلاتی و سازماندهی ایجاد نماید» و این همان واقعیت بزرگی بود که شریعتی تا آخر عمر نتوانست بر آن تکیه محوری بکند و به همین دلیل از تمام جنبش روشنگری ارشاد شریعتی حتی یک مثقال حرکت عمودی و افقی سازماندهی شده و تشکیلاتی حاصل

باری، هر چند که شریعتی در دوران کوتاه ۵ ساله جنبش روشنگری ارشاد خود (سال‌های ۴۷ تا ۵۱) و در فرایند پسا آزادی او از زندان (رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) تا خرداد ۵۶ (فرایند حصار خانگی و هجرت تا وفات او) هم به علت وجود دیوار ساواک پهلوی بین او و پراتیک اجتماعی جامعه بزرگ ایران و به دلیل ضربه فنی شدن گفتمان مسلط چریک‌گرائی مدرن مذهبی (تحت هژمونی سازمان مجاهدین خلق در فرایند رهبری تقی شهرام و بهرام آرام بر این سازمان) نتوانست استراتژی کوتاه‌مدت و درازمدت خود را تدوین کند، از آنجائیکه در فرایند پسا آزادی از زندان (سال‌های ۵۴ و ۵۵) دغدغه شریعتی تنها مبارزه با گفتمان کودتائی چریک‌گرایانه تقی شهرام - بهرام آرام در سازمان مجاهدین خلق بود، همین امر باعث گردید تا شریعتی حتی در دو سال فرایند پسا آزادی از زندان هم نتواند به صورت تئوریک در عرصه استراتژی اقدام عملی تحزب‌گرایانه و سازمان‌گرایانه جنبشی خود کار کند. در نتیجه حاصل آن شد تا شریعتی در شرایطی در خرداد ۵۶ با ما وداع کند که هنوز تدوین تئوریک استراتژی جنبش روشنگری ارشاد او مراحل اولیه خود را طی می‌کرد.

لذا به همین دلیل در خلاء فیزیکی شریعتی در فرایند ۴۰ ساله پسا وفات شریعتی او (از خرداد ۵۶ الی الان) بزرگ‌ترین اهرمی که باعث زمین‌گیر شدن حرکت شریعتی شده است همین اهرم خلاء استراتژی به لحاظ شکل‌بندی و مضمون می‌باشد؛ که در تحلیل نهائی این خلاء استراتژی باعث گردیده است تا:

اولاً جنبش روشنگری ارشاد شریعتی در فرایند پسا آبان‌ماه ۵۱ به موازات خاموش کردن چراغ‌های حسینی ارشاد توسط دستگاه ساواک رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی کل جنبش روشنگری ارشاد شریعتی به صورت مطلق خاموش و تعطیل بشود.

ثانیاً این خلاء استراتژی مدون و تئوریزه شریعتی باعث گردید تا در فرایند پسا دستگیری شریعتی و فرایند پسا کودتای تقی شهرام - بهرام آرام در سازمان مجاهدین خلق، «گفتمان شریعتی» نتواند در عرصه نیروهای مذهبی تصفیه شده سازمان مجاهدین خلق (که طبق گفته خود بیانیه‌نویس تغییر مواضع ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق یعنی تقی شهرام، بیش از ۵۰ درصد نیروهای تشکیلاتی سازمان مجاهدین خلق از رأس تا بدنه و قاعده شامل می‌شدند) به

نشده، لذا در خلاء این حرکت تشکیلاتی و سازماندهی شده بود که با خاموش کردن چراغ حسینییه ارشاد توسط ساواک رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی برای همیشه چراغ جنبش روشنگری ارشاد شریعتی خاموش شد.

ثالثاً خلاء استراتژی مدون و تئوریزه شده مرحله‌ای و درازمدت در فرایند ۵ ساله جنبش روشنگری ارشاد شریعتی (سال‌های ۴۷ تا ۵۱) تا آنجا تأثیرگذار شده بود که طبق گفته رهبران جنبش چریک‌گرائی مدرن رژی دبره‌ای در دو جناح مذهبی و غیر مذهبی، حسینییه ارشاد شریعتی در فرایند ۵ ساله (۴۷ تا ۵۱) برای جنبش چریک‌گرائی مدرن به عنوان یک پایگاه عضوگیری و جذب سمپات‌های تشکیلاتی و اجتماعی و سیاسی درآمده بود. به طوری که در این رابطه آنها می‌گفتند «تا مرحله آزاد کردن نیروها و سیاسی کردن این نیروها توسط پتانسیل ایدئولوژی در حسینییه ارشاد قدرت تصمیم‌گیری با شریعتی بود، ولی از زمان خروج نیروهای آزاد شده و سیاسی شده شریعتی از حسینییه ارشاد توسط آدرس خانه‌های تیمی که ما به آنها می‌دادیم، این ما بودیم که برای نیروهای جنبش ارشاد شریعتی نقشه راه تعیین می‌کردیم.»

به هر حال برای فهم اوج این فاجعه تنها کافی است که بدانیم که از کلاس‌های هزاران نفری حسینییه ارشاد شریعتی که از فروردین ۵۰ تا آبان‌ماه ۵۱ نزدیک به دو سال و بیش از ۴۰ درس کلاس‌های تاریخ ادیان و اسلام شناسی او (که بزرگترین کلاس‌های تئوریک عمومی در ۱۵۰ سال گذشته تاریخ حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران بوده است)، شریعتی نتوانست توسط این کلاس‌ها حتی به اندازه انگشت‌های یک دست هم کادرهای همه جانبه سازمان‌گرایانه عمودی و افقی تربیت کند که توان هدایت‌گری جنبش روشنگری او را داشته باشند (که البته در دیسکورس شریعتی این کادرها عبارتند بودند از افرادی که توان تولید فکر و اندیشه و حرکت و راه داشته باشند مانند خود شریعتی). فراموش نکنیم که بیش از همه در باب این ناتوانی شریعتی در پرورش کادرهای تولیدکننده فکر و راه، این خود شریعتی بود که در درس‌های آخرین اسلام‌شناسی ارشادش در نیمه دوم سال ۵۱ و به خصوص در «تفسیر سوره انبیاء» از این شکست خود آگاه و نالان

بود و بدون اینکه بتواند این شکست خود را تئوریزه نماید به صورت سلبی (نه ایجابی) از ناتوانی خود در این عرصه از خود انتقاد می‌کرد و افسوس آن می‌خورد که «ای کاش به جای این هزاران نفر کلاس‌های اسلام شناسی و تاریخ ادیان می‌توانست به اندازه انگشتان یک دست نیروهای تولیدکننده فکر و راه و حرکت و استراتژی بسازد.»

بر این مطلب بیافزائیم که در عرصه تدوین استراتژی (برعکس ایدئولوژی) اگر با رویکرد تطبیقی (نه انطباقی و دگماتیست) به استراتژی کوتاه‌مدت و درازمدت نگاه کنیم، «راهی از قبل مشخص شده برای تغییر و تحول جامعه مشخص وجود ندارد». باید آنچنانکه شریعتی در تفسیر آیه «والذین جاهدو فینا لنهیدینهم سبلنا» در مقدمه کنفرانس «شیعه یک حزب تمام» حسینییه ارشاد (در واپسین روزهای حیات حسینییه ارشاد در آبان‌ماه ۵۱) می‌گفت «راهی وجود ندارد باید حرکت کرد و در مسیر رفتن راه را ساخت» با همه این احوال بود که شریعتی (برعکس حوزه‌های تئوری عام ایدئولوژی که موفق حرکت کرد و در این رابطه می‌توان به او نمره قابل قبولی داد) در عرصه تدوین استراتژی مرحله‌ای و درازمدت او شکست خورد؛ و همین شکست او در عرصه تدوین استراتژی باعث گردید که این شکست استراتژی او در عرصه تدوین ایدئولوژی‌اش هم تأثیر منفی و گاهی چپ‌روی‌ها و راست‌روی‌های ناپخته نظری داشته باشد.

برای مثال در کنفرانس «شهادت» و «پس از شهادت» و یا کنفرانس «امت و امامت» و نوار «حسن و محبوبه» و شعار «عرفان و آزادی و برابری» او، این خلاء استراتژی مدون و تئوریزه شده به شدت مشهود می‌باشد. عنایت داشته باشیم که در شعار «عرفان و آزادی و برابری» شریعتی سه مؤلفه وجود دارد:

الف - مؤلفه اول «عرفان» است که یک مؤلفه فردی می‌باشد نه اجتماعی و جامعه‌سازانه.

ب - مؤلفه دوم «آزادی» است که هر چند که آزادی به صورت اگزیزستانی می‌تواند صورت فردی داشته باشد.

چون به آزادی نبوت هادی است

مومنان را زانبیاء آزادی است

مولوی - مثنوی - دفتر ششم - ص ۴۱۹ - سطر ۲۴



ولی به صورت اجتماعی آزادی باید خودش را در چارچوب دموکراسی سه مؤلفه‌ای اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی تعریف نماید.

ج - مؤلفه سوم «برابری» است که اگر در چارچوب رویکرد برابری‌طلبانه یا عدالت‌خواهانه تعریف بشود، بدون تردید یک شعار اجتماعی و جامعه‌سازانه می‌باشد نه شعار فردی.

بنابراین شعار «عرفان، آزادی و برابری» شریعتی نه یک شعار فردی کامل است (آنچنانکه خود او قبلاً مطرح کرده بود «حقیقت - خیر - زیبائی») و نه یک شعار اجتماعی کامل است (آنچنانکه خود او در کنفرانس «قاسطین - مارقین - ناکثین» مطرح می‌کند «آگاهی، برابری، آزادی») و نه یک شعار سلبی دموکراسی‌خواهانه سه مؤلفه‌ای می‌باشد (آنچنانکه خود مطرح می‌کند نفی «زر و زور و تزویر» و خود او در این رابطه می‌گوید «غیر از این شعار هر چه در زندگیم گفته‌ام اضافه بوده است») و نه یک شعار اصلاح‌گرایانه دینی است (آنچنانکه خود او در نامه به پدرش استاد محمد تقی شریعتی می‌گوید «اسلام منهای روحانیت یا اسلام منهای آخوند») و نه یک شعار ترکیبی کامل فرد - اجتماعی می‌باشد (آنچنانکه خود او در این رابطه در خصوص خوابی که در دوران زندانی‌اش در کمیته مشترک ساواک رژیم کودتائی و توتالیتار پهلوی دیده بود، می‌گوید «در آن ۵۰۰ شب تنهائی، نمی‌دانم شبی یا روزی خواب می‌دیدم در حسینیه ارشاد کنفرانس می‌دادم، ناگاه در میان کنفرانس دانشجویی بلند شد و خطاب به من گفت استاد این همه از «زندگی» سخن گفته‌ای اما برای یکبار هم زندگی را تعریف نکرده‌ای، در عالم خواب آنچنان برای او زندگی را تعریف کردم که در عالم بیداری هر چه بیشتر به آن می‌اندیشم بیشتر به آن ایمان پیدا می‌کنم، گفتم بنویسید «زندگی عبارت است از نان، آزادی، ایمان، تاریخ، فرهنگ و دوست داشتن») همچنین شعار «عرفان و آزادی و برابری» یک شعار دینامیسم‌ساز برای مکتب اسلام مورد اعتقاد او (آنچنانکه خودش می‌گوید «اجتهاد و هجرت و امر به معروف» است) هم نمی‌باشد؛ و به همین ترتیب شعار «عرفان، آزادی و برابری» یک شعار انسان‌ساز تاریخی هم (آنچنانکه خود می‌گوید «عرفان و هنر و مذهب» است) نمی‌باشد و باز به همین ترتیب شعار «عرفان، آزادی و

برابری» یک شعار جامعه‌سازانه هم (آنچنانکه خود اومی گوید «کتاب، ترازو و آهن») نمی‌باشد.

بدین خاطر در این رابطه است که ما بر این باوریم که شعار «عرفان، آزادی و برابری» شریعتی تنها یک شعار دفاعی نظری در برابر هجمه ایدئولوژیک بیانیه‌نویسان و کودتاچیان (تقی شهرام - بهرام آرام) درونی‌سازمان مجاهدین خلق بوده است، نه یک شعار استراتژی‌ساز و حرکت‌آفرین.

لذا در این رابطه است که بر این باوریم که در فرایند بازگشت به گفتمان شریعتی در این عصر نباید تکیه استراتژی‌ساز بر شعار «عرفان، آزادی و برابری» بکنیم، چراکه هر چند در جامعه فقه‌زده و تصوف‌زده و استبدادزده امروز جامعه ایران شعار «عرفان و آزادی و برابری» می‌تواند آزاد کننده نیرو به نفع رویکرد شریعتی بشود، ولی نباید فراموش کرد که داوری شریعتی در باب فونکسیون اجتماعی عرفان مولوی این بود که «با همه احترام و عظمتی که برای مولوی قائم و او را در عرصه فردی جزء سرقافله سالاران کاروان انسانیت می‌دانم، در عرصه جامعه‌سازانه و اجتماعی عرفان مولوی را برای جامعه ایران سم مهلک می‌دانم.»

باری، بدین ترتیب است که معتقدیم که تکیه استراتژی‌ساز و جامعه‌سازانه کردن در این زمان بر شعار «عرفان، آزادی و برابری» شریعتی به جای اینکه ما را به کعبه برساند به ترکستان خواهد رسانید.

ترسم نرسی به کعبه‌ای اعرابی

این ره که تو می‌روی به ترکستان

سعدی

بنابراین، من حیث المجموع پیشنهاد ما به سمپوزیوم دانشگاه اصفهان این است که در عرصه شعار استراتژی‌ساز شریعتی در این شرایط باید به جای شعار «عرفان، آزادی و برابری» شریعتی، بر شعار استراتژی‌ساز «آگاهی، آزادی و برابری» شریعتی که برای اولین بار در کنفرانس «قاسطین و مارقین و ناکثین» می‌گوید، تکیه بکنیم. ☀

ادامه دارد

«سکولاریسم حکومتی»

لازمه پلورالیسم ادیان و فرهنگ‌ها و

«پلورالیسم ادیان و فرهنگ‌ها»

شرط ضروری و لازم جهت دستیابی به

«دموکراسی سه مؤلفه‌ای» در جامعه رنگین کمان ایران می‌باشد

منابع معرفت بشری می‌دهد همه سیماهای مختلف واحد ختم دوره رسالت است ولی این اندیشه به آن معنی نیست که تجربه باطنی که از لحاظ کیفیت تفاوتی با تجربه پیغمبرانه ندارد. قرآن اکنون دیگر از آنکه واقعیتی حیاتی باشد منقطع شده است. انفس (خود) و آفاق (جهان) را منابع علم و معرفت می‌داند. خدا نشانه‌های خود را هم در تجربه درونی آشکار می‌سازد و هم در تجربه بیرونی و وظیفه آدمی آن است که معرفت‌بخشی همه سیماهای تجربه را در معرض قضاوت قرار دهد. اندیشه خاتمیت را نباید به این معنی گرفت که سرنوشت نهایی حیات، جانشین شدن کامل عقل به جای عاطفه است. چنین چیزی نه ممکن است نه مطلوب ارزش عقلانی این اندیشه در آن است که در برابر تجربه باطنی وضع مستقل نقادانه ایجاد می‌کند و این امر با تولد این اعتقاد حاصل می‌شود که حجیت و اعتبار ادعاهای اشخاص به پیوستگی با فوق طبیعت داشتن در تاریخ بشری به پایان رسیده است» (کتاب بازسازی فکر دینی - فصل پنجم - روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۴۶ - سطر ۱ به بعد).

ب - تکیه محمد اقبال بر مبانی تکوین

۹ - مبنای نظری رویکرد «سکولاریسم حکومتی» (محمد اقبال در رویکرد قرآن) بازگشت پیدا می‌کند به «سکولاریسم عقلی». از نظر او که اقبال در تبیین تئوریک «سکولاریسم عقلی» در چارچوب رویکرد قرآن و بعثت پیامبر اسلام و پروژه ختم نبوت پیامبر اسلام بر دو امر تکیه می‌نماید که عبارتند از:

الف - ظهور عقل برهانی استقرائی در بشر در قرن هفتم میلادی توسط پروژه استحاله منابع شناخت انسان از تک منبعی وحی نبوی، به سه منبعی طبیعت، تاریخ و درون انسان توسط قرآن و پیامبر اسلام. مطابق این رویکرد محمد اقبال در چارچوب تبیین پروژه ختم نبوت پیامبر اسلام معتقد است که دلیل و علت تحقق پروژه ختم نبوت پیامبر اسلام این می‌باشد که با ظهور عقل برهان استقرائی در بشر در دوران بعثت پیامبر اسلام خود وحی نبوی پیامبر اسلام به ختم خود دستور داد و همین امر باعث گردید تا با قطع رابطه آسمان و زمین عقل برهانی استقرائی بشر جایگزین ادامه بعثت انبیاء بشود و لذا بدین ترتیب بود که «عقل انسان در ادامه وحی نبوی قرار گرفت» و باز بدین ترتیب بود که با تثبیت جایگاه عقل برهانی استقرائی انسان در ادامه وحی نبوی پیامبران شرایط برای «سکولار شدن عقلی انسان» فراهم گردید.

«پیغمبر اسلام میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است. تا آنجا که به منبع الهام وی مربوط می‌شود به جهان قدیم تعلق دارد و آنجا که پای روح وحی وی در کار می‌آید متعلق به جهان جدید است. حیات در وی منابع دیگری از معرفت اکتشاف می‌کند که شایسته خط سیر جدید آن است. ظهور و ولادت اسلام باعث ظهور ولادت عقل برهانی استقرایی شد. رسالت با ظهور اسلام، در نتیجه اکتشاف ضرورت پایان یافتن خود رسالت، به حد کمال می‌رسد و این خود مستلزم دریافت هوشمندانه این امر است که حیات نمی‌تواند پیوسته در مرحله کودکی و رهبری شدن از خارج باقی بماند الغای کاهنی و سلطنت میراثی در اسلام، توجه دایمی به عقل و تجربه در قرآن و اهمیتی که این کتاب مبین به طبیعت و تاریخ به عنوان



دموکراسی در جامعه از حق انتخاب تا مطالبات و نهادها و اهداف و فرهنگ دموکراتیک در جوامع مسلمین.

«بنابر فقه تسنن، تعیین امام یا خلیفه ضرورت مطلق دارد. نخستین سوالی که پیش می‌آید این است که آیا باید خلافت به شخص واحد واگذار شود؟ اجتهاد ترکیه این است که موافق روح اسلام، خلافت یا امامت ممکن است به گروهی از اشخاص یا به یک مجلس انتخابی واگذار شود. فقهای مصر و هندوستان تا آنجا که من خبر دارم هنوز نظر خود را در این باب اظهار نداشته‌اند من شخصاً بر آنم که نظر ترکیه در این باره درست است و احتیاجی به استدلال ندارد. همکاری اجتماعی نه تنها کاملاً با روح اسلام سازگار است بلکه با در نظر گرفتن نیروهایی که به تازگی در جهان اسلام آزاد شده‌اند، عنوان ضرورت و وجوب پیدا کرده است» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل ششم - اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۱۷۹ - سطر ۱۸).

بنابراین برای فرموله کردن آنچه که تا کنون در باب مقوله سکولاریسم مطرح کردیم باید بگوئیم که:

۱ - در تبیین تئوریک مقوله سکولاریسم جهت تعریف مشخص ابتدا مجبوریم که مقوله سکولاریسم به پنج قسمت، سکولاریسم فلسفی، سکولاریسم سیاسی، سکولاریسم حکومتی، سکولاریسم اجتماعی، سکولاریسم عقلی تقسیم نمائیم. در سکولاریسم فلسفی یا سکولاریسم کلامی محور سکولاریسم بر دین‌ستیزی و حذف دین از تمامی عرصه‌های نظری و عملی و فردی و اجتماعی و سیاسی و حکومتی و اخلاقی و غیره استوار می‌باشد. بدون تردید سکولاریسم ستیزه‌گری که در مغرب زمین از کشور فرانسه تا کشورهای دانمارک و سوئد و غیره در حال گسترش می‌باشد، همگی مولود و سنتز همین سکولاریسم فلسفی و سکولاریسم کلامی می‌باشد.

اما در خصوص سکولاریسم اجتماعی تکیه بر جدائی دین از اجتماع و جامعه می‌باشد، آنچنانکه امروز شاهدیم حتی در کشور سوئد مجوز بنای گنبد و گلدسته مسجد هم به مسلمانان نمی‌دهند؛ و یا در فرانسه زنان مسلمان حق انتخاب شکل لباس و حفظ حجاب خود را ندارند. در چارچوب سکولاریسم اجتماعی، دین یک امر فردی و شخصی می‌باشد که تنها باید در چارچوب خلوت خانه محدود و محصور بشود؛ و هرگز نباید در عرصه اجتماعی حضور اجتماعی و حتی نمادین پیدا کند،

به عبارت دیگر تفاوت بین طرفداران «سکولاریسم فلسفی و کلامی» با «سکولاریسم اجتماعی» در این است که معتقدین به «سکولاریسم فلسفی و کلامی» مطلقاً هر گونه اعتقاد به دین و فونکسیون مثبت دین حتی در عرصه معنا بخشیدن به وجود و عرصه اخلاق هم نفی می‌کنند و هیچ عرصه ذهنی و عینی برای حضور دین قائل نیستند؛ اما در رویکرد «سکولاریسم اجتماعی» طرفداران این رویکرد تنها عرصه‌ای که برای حضور دین به رسمیت می‌شناسند، عرصه فردی و شخصی در خلوت تنهایی خانه می‌باشد ولاغیر و دین تا زمانیکه در کنج خلوت اشخاص به صورت فردی حضور داشته باشد، خطری برای جامعه ندارد، از زمانی دین به عنوان یک خطر برای جامعه مطرح می‌شود که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم وارد زندگی جمعی و اجتماعی انسان‌ها بشود. البته دلیل این افراد هم این است که می‌گویند که دین تا زمانیکه در عرصه شخصی افراد حضور دارد نمی‌تواند بدل به قدرت اجتماعی بشود و از زمانی دین می‌تواند بدل به قدرت اجتماعی در سه شکل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بشود که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم وارد زندگی جمعی یا اجتماعی افراد بشود. اشتباه طرفداران رویکرد سکولاریسم اجتماعی آن است که:

اولاً این‌ها بین دو مقوله «دین» و «مذهب» تفاوتی قائل نمی‌شوند و به این حقیقت توجه نمی‌کنند که «مذهب غیر از دین است» چراکه «مذهب شکل نهادینه شده و تاریخی شده دین می‌باشد». در مذهب است که علاوه بر اینکه دین متولی و یا متولیان رسمی پیدا می‌کند، این متولیان مذهب قدرت خود را در سه عرصه اجتماعی و اقتصادی و سیاسی نهادینه می‌کنند و از سفره دین برای خود نام و نان می‌آفرینند و در راه حفظ منافع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی خود در زیر چتر دین به استعمار و استثمار و استعباد توده‌ها می‌پردازند، قابل ذکر است که در اسلام قرآن و پیامبر اسلام به عنوان دین، اسلام هیچگونه متولی رسمی تحت هیچ عنوانی نه روحانی و نه جسمانی و نه فقیه و نه غیر فقیه و نه معمم و نه مکلا، نه تنها به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه همه جانبه با آن مخالفت می‌کند.

یادمان باشد که در اسلام هیچ حکم و عبادتی و وظیفه‌ای وجود ندارد که در اجرای آن توسط مسلمانان نیازمند به متولی رسمی یا فقیه و روحانی و غیره باشد. شعار «اسلام منهای روحانیت شریعتی» درست در راستای مبارزه با متولیان رسمی این دین



می‌باشد که جهت صیانت از قدرت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی روحانیت به عنوان یک گروه اجتماعی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بیش از هزار سال است که (از آل بویه تا به امروز) جامعه نگون‌بخت ایران را به استحمار و استعباد و استثمار کشیده‌اند و ۴۰ سال است که (از بهمن ۵۷ الی الان) این متولیان رسمی دین به صورت هیولای رژیم مطلقه فقهاتی ظاهر شده‌اند و در زیر چتر دین خوفناک‌ترین استبداد و استثمار و استحمار تاریخ بشر را بر جامعه ایران تحمیل کرده‌اند.

ثانیاً طرفداران این رویکرد به این موضوع عنایت ندارند که میان حتی خود ادیان ابراهیمی موجود در جهان هم به لحاظ جوهر فردی و اجتماعی تفاوت وجود دارد بطوریکه مثلاً دین مسیحیت یک دین فردی و شخصی می‌باشد اما دین اسلام از آغاز تکوین خود صورتی اجتماعی و جامعه‌سازانه داشته است. قابل ذکر است که حتی شکل تکوین قرآن و تجربه وحی نبوی پیامبر اسلام با انبیاء دیگر ابراهیمی متفاوت بوده است، چراکه پیامبر اسلام در طول ۲۳ سال عمر نبوی خودش چه در فرایند ۱۳ ساله مکی و چه در فرایند ده ساله مدنی آن، پیوسته در عرصه پراکسیس انسان‌سازانه و جامعه‌سازانه به تجربه نبوی و وحی نبوی و قرآن دست پیدا کرده است و به جز ۵ آیه اول سوره علق (که طبق نظر تمامی مفسرین عام و خاص در غار حرا و دوران فاز حرائی بر پیامبر اسلام نازل شده است) تمامی آیات دیگر قرآن در عرصه پراکسیس ۲۳ ساله انسان‌سازانه و جامعه‌سازانه پیامبر اسلام بر او نازل شده است. در صورتی که مثلاً مکانیزم نزول وحی بر موسی به صورت دفعی و یکباره (و خارج از پراکسیس جامعه‌سازانه و پراکسیس انسان‌سازانه او در میان قوم بنی‌اسرائیل) تنها در دوران خلوتش و در عرصه پراکسیس صرف باطنی‌اش در طور سینا صورت گرفته است.

لذا به همین دلیل است که ماکس وبر در تعریف تفاوت جوهر وحی نبوی انبیاء ابراهیمی بر تعریف انواع پارادایم کیس‌های سنتز وحی نبوی سه دین اسلام و مسیحیت و دین یهود تکیه می‌کند و می‌گوید «پارادایم کیس دین یهود تاجر سوادگر اقتصادی است و پارادایم کیس دین مسیحیت راهب خلوت‌نشین غارها و کوه‌هاست اما پارادایم کیس اسلام مجاهد اسلحه بر دوش آماده مبارزه جامعه‌سازانه می‌باشد.»

باری، در خصوص «سکولاریسم حکومتی» (برعکس سکولاریسم فلسفی یا کلامی و سکولاریسم اجتماعی و سکولاریسم سیاسی)

«سخن تنها بر سر جدائی دین از حکومت است» (نه جدائی دین از جامعه و نه جدائی دین از سیاست و نه جدائی دین از ذهن و عین حیات انسان، آنچنانکه طرفداران سکولاریسم اجتماعی و سکولاریسم سیاسی و سکولاریسم فلسفی و کلامی بر طبل آن می‌کوبند) بنابراین در «سکولاریسم حکومتی» وظیفه حکومت «خدمتگزاری و جواب دادن به آن دسته از نیازهای اجتماعی است که افراد جامعه به صورت فردی و خارج از حکومت و دولت نمی‌توانند به آن دست پیدا کنند». در نتیجه، از آنجائیکه حکومت جوهر خدمتگزاری برای مردم دارد، تعیین و انتخاب و نصب و عزل و نقد حکومت جزء حقوق مردم یک جامعه می‌باشد؛ و به همین دلیل مشروعیت حکومت تنها باید از طریق انتخاب خود مردمان جامعه مشخص بشود، نه از طریق آسمان و امام زمان و فقیه و آخوند و حوزه‌های فقهاتی و مقام عظمای ولایت مطلقه فقهاتی.

بدین ترتیب است که پیوند بین دموکراسی سه مؤلفه‌ای (که همان اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی و قدرت معرفتی می‌باشد) با حکومت به عنوان تنها شکل حکومت (جهت حفظ جوهر حکومت که همان خدمتگزار مردم جامعه می‌باشد) مطرح می‌گردد. طبیعی است که هر گونه پیوند دین با حکومت که بستر سایه انداختن بر حق انتخاب مردم یک جامعه در عزل و نصب و نقد حکومت‌ها جهت تعیین سرنوشت خود بشود، امری منفی می‌باشد؛ و این مهم در جوامع مذهبی مثل ایران دست یافتنی نیست، مگر در سایه تحقق «سکولاریسم حکومتی» یا «جدائی دین از حکومت»، چرا که در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران این «سکولاریسم حکومتی» تنها عامل بسترساز ظهور پلورالیسم فرهنگ‌ها و ادیان (موجود در جامعه ایران) جهت جایگزین شدن حق شهروندی به جای تکلیف رعیتی (مولود و سنتز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و اسلام فقهاتی حوزه فقهی) به دموکراسی می‌باشد. ☀

ادامه دارد

«ما» چه می‌گوئیم؟

اقتصادی و فرهنگی و سیاسی سرمایه‌داری موجود می‌باشد که بستر ساز آن شده است تا تمامی امور عینی و ذهنی در جامعه ایران صورت «کالائی» پیدا کنند؛ و به همین دلیل در جامعه امروز ایران تمام امور از «نیروی کار» طبقه کارگر گرفته تا «آموزش» و تا «محیط زیست» و تا «بهداشت و مسکن» و غیره در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری موجود صورت «کالائی» پیدا کرده‌اند.

بدین خاطر در این رابطه است که ما بر این باوریم که «نقد سرمایه‌داری» در کادر جنبش گفتمانی و استراتژی دموکراتیک (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) علاوه بر اینکه می‌تواند باعث پیوند دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه افقی و عمودی در قاعده و بدنه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود، می‌تواند تمامی تبعیض‌های موجود جامعه ایران از تبعیض جنسیتی تا تبعیض قومیتی و تا تبعیض طبقاتی و تبعیض سیاسی و تبعیض اجتماعی و تبعیض حقوقی و تبعیض عقیدتی و مذهبی و فرهنگی را به چالش بکشند.

ما می‌گوئیم در چارچوب «جنبش گفتمانی و استراتژی دموکراتیک» (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در این شرایط، این جنبش برای نقد سرمایه‌داری موجود حاکم بر جامعه ایران، باید ترم‌های «سرمایه‌داری و امپریالیسم» و طبقه و کارگر» و غیره دوباره «بازتعریف» بکنند، چراکه در چارچوب تعاریف کلاسیک سوسیالیست‌های نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا و یا در چارچوب تعاریف سوسیالیست‌های حزب دولت قرن بیستم لنینیستی نمی‌توانیم

ما می‌گوئیم هر گونه «جنبش آلترناتیوسازی» در جامعه بزرگ و رنگین کمان امروز ایران چه در داخل و چه در خارج از کشور و چه در چارچوب پروژه رژیم پنج ترامپ - بن سلمان - نتانیاهو و چه در کادر رویکرد انقلابی‌گری جهت کسب قدرت سیاسی در چارچوب تکیه بر شورش‌های توده‌های بی‌شکل جامعه ایران و چه در عرصه رویکرد تجزیه طلبانه اقلیت‌های قومی باشند، در این شرایط تندپیچ تاریخ ایران «باعث انسداد سیاسی در جامعه ایران می‌شود» که البته خود «انسداد سیاسی» علاوه بر اینکه باعث شکاف در جبهه اپوزیسیون در داخل و خارج از کشور می‌گردد، به علت امنیتی کردن فضا جامعه بزرگ ایران (توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، یا حزب پادگانی خامنه‌ای و راست پادگانی تحت هژمونی سپاه) بستر ساز رکود جنبش‌های مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی مستقل دینامیک تکوین یافته از پائین گروه‌های مختلف اجتماعی قاعده و بدنه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌گردد.

آنچنانکه در خصوص تأثیر تحریم‌های تحمیلی اقتصادی جناح هار امپریالیسم آمریکا بر جامعه امروز ایران، بر این باوریم که این تحریم‌های همه جانبه اقتصادی امپریالیسم آمریکا، در تحلیل نهائی بستر ساز مطلق شدن مطالبات معیشتی و صنفی و کارگاهی متمایز شده و خیزش ضد فقر حاشیه تولید ۱۹ میلیون نفری کلان‌شهرهای ایران (که خود بستر ساز افول و رکود جنبش‌های مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی دینامیک گروه‌های پیشرو اجتماعی بدنه و قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران و زمینه ساز ظهور هیولای پوپولیسم ستیزه‌گر و غارت‌گر درون حکومتی) می‌شود.

ما می‌گوئیم «انسداد سیاسی» مولود تحریم‌های اقتصادی جناح هار امپریالیسم آمریکا و یا مولود جنبش آلترناتیوسازی جریان‌های طرفدار پروژه رژیم پنج ترامپ - نتانیاهو - بن سلمان، از سلطنت طلبان تا مجاهدین خلق، به جای جنبش گفتمان‌سازی و استراتژی دموکراتیک (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در تحلیل نهائی زمینه ساز بازتولید پروژه اصلاح طلبی درون حکومتی (که از خیزش دی‌ماه ۹۶ به محاق و دخمه اجتماعی و تاریخی و سیاسی رفته بودند) می‌شود.

ما می‌گوئیم جنبش گفتمانی و استراتژی دموکراتیک جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) باید بر محور «نقد سرمایه‌داری» موجود جامعه امروز ایران استوار باشد، چراکه در تحلیل نهائی عامل تمامی تبعیض‌های موجود جامعه ایران، از تبعیض جنسیتی تا تبعیض قومیتی تا تبعیض طبقاتی و تا تبعیض سیاسی و تا تبعیض حقوقی و فرهنگی و مذهبی و عقیدتی، مناسبات

به نقد سرمایه‌داری حاکم در جامعه امروز ایران بپردازیم.

ما می‌گوئیم در جامعه امروز ایران بدون دستیابی به «پلورالیزم فرهنگی» نمی‌توانیم به «پلورالیزم اجتماعی» و «پلورالیزم سیاسی» دست پیدا کنیم؛ بنابراین «جنبش گفتمان‌سازی» (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) جهت بسترسازی برای دستیابی به روش دموکراتیک یا استراتژی دموکراتیک در جهت نیل به دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی (در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) لازم است که بر سه مؤلفه «پلورالیزم فرهنگی و اجتماعی و سیاسی» تکیه محوری بکنند. در این رابطه است که اعتقاد به «پلورالیزم فرهنگی» در جامعه ایران به عنوان زمینه‌ساز «پلورالیزم اجتماعی و پلورالیزم سیاسی» یکی از محورهای کلیدی است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه «جنبش گفتمان‌سازی و استراتژی دموکراتیک خود» باید بر آن تکیه بکند.

البته «پلورالیزم فرهنگی» در جامعه دینی ایران حاصل نمی‌شود مگر از طریق «اصلاح دینی» توسط «پروژه بازسازی اسلام محمد اقبال و شریعتی» چراکه تنها پروژه بازسازی اسلام اقبال و شریعتی است که می‌تواند پیوند «آزادی و عدالت» و پیوند «خودمختاری انسان با آزادی‌های فردی و اجتماعی و سیاسی تبیین کلامی و تاریخی بکند» و تنها اسلام تطبیقی محمد اقبال و شریعتی است که در این زمان می‌تواند «روح دموکراتیک» را به عنوان آلترناتیو «روح فقهاتی» و «روح مداحی‌گری» و «روح زیارتی» اسلام دگماتیست و روایتی حوزه‌های فقهاتی شیعه و سنی مطرح نماید؛ بنابراین تا زمانیکه اسلام فقهاتی حاکم توسط پروژه اصلاح دینی اقبال و شریعتی مورد بازسازی کلامی و فلسفی و عرفانی و فقهی و سیاسی قرار نگیرد، امکان دستیابی به پلورالیزم فرهنگی در جامعه ایران وجود ندارد.

پر واضح است که بدون «پلورالیزم فرهنگی» در جامعه دینی ایران امکان دستیابی به «پلورالیزم اجتماعی» و «پلورالیزم سیاسی» و در نهایت به «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی وجود ندارد». شکست ۱۵۰ ساله گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران جهت نیل به «دموکراسی سه مؤلفه‌ای پایدار» مولود انحراف از این «استراتژی دموکراتیک سه مؤلفه‌ای پلورالیزم فرهنگی و پلورالیزم اجتماعی و پلورالیزم سیاسی بوده است.»

باری بدین ترتیب است که ما معتقدیم جهت دستیابی به «دموکراسی سکولار» (جدائی دین از حکومت، نه جدائی دین از جامعه) در جامعه امروز ایران باید ابتدا توسط پروژه بازسازی اسلام اقبال و شریعتی به «اصلاح دینی همه جانبه اسلام فقهاتی و اسلام زیارتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی و اسلام مداحی‌گری حاکم بپردازیم.» فراموش نکنیم که هسته اصلی اسلام تطبیقی محمد اقبال در چارچوب پروژه «ختم نبوت» (در کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام او) بر این نظریه استوار می‌باشد که «در دوران ختم نبوت، عقل سکولار بشری به عنوان آلترناتیو جایگزین پروژه وحی نبوی می‌شود» چراکه از نظر محمد اقبال لاهوری «پروژه وحی نبوی مربوط به دوران کودکی بشر بوده است» لذا اقبال معتقد است که با ظهور «عقل برهان استقرائی» در قرن هفتم میلادی در بشریت، «دوران بلوغ بشریت فرا می‌رسد» به همین دلیل است که از نظر محمد اقبال در دوران ختم نبوت «عقل سکولار» جایگزین «پروژه وحی نبوی» می‌شود. بدین ترتیب است که تنها توسط «اصلاح دینی از طریق پروژه بازسازی اقبال لاهوری» است که ما می‌توانیم به «دموکراسی سکولار» در جامعه ایران دست پیدا کنیم. یادمان باشد که هم محمد اقبال و هم شریعتی مخالف هر گونه «تئوکراسی فقهاتی و ولایتی» بودند.

ماحصل اینکه، ما معتقدیم که «کارزار اصلی» امروز جامعه ایران «کارزار دموکراسی - اقتدارگرایی» است، چراکه در چارچوب «کارزار دموکراسی - اقتدارگرایی» توسط «گفتمان دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای اقتصادی، سیاسی، معرفتی» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران است که تضادهای «سنت - مدرنیته» و «کار - سرمایه» قابل حل می‌باشند.

بنا بر این تکیه مکانیکی کردن و مطلق کردن تضاد «سنت - مدرنیته» و «کار - سرمایه» در شرایط تندپیچ امروز تاریخ ایران باعث می‌گردد تا هدف «دموکراسی» نتواند از مسیر دموکراتیک توسط استراتژی دموکراتیک و گفتمان دموکراسی - سوسیالیستی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران حاصل بشود. ☀

پایان



جنبش‌های «خودجوش پیشرو»

در مسیر «خودسازمان‌یابی»

۲- هر چند جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در فرایند جدید سال‌های ۹۶ و ۹۷ در «دایره جنبش‌های مطالباتی محصور مانده‌اند» ولی به علت اینکه جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در فرایند جدید سال‌های ۹۶ و ۹۷ صورت خودجوش و خودسازمانده و دینامیک و خودرهبر و خودمدیریتی و تکوین یافته از پائین و مستقل از حکومت و مستقل از جناح‌های درونی قدرت در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش و مستقل از جناح‌های راست و چپ جامعه سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور می‌باشند، همین امر باعث گردیده است تا این «جنبش‌های مطالباتی» در طول دو سال گذشته (۹۶ و ۹۷) باعث «بالا آمدن وزن پائینی‌های جامعه ایران در عرصه توازن قوای میدانی با دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حزب پادگانی خامنه‌ای و راست پادگانی تحت هژمونی سپاه، بشود.»

تغییر گفتمان رژیم مطلقه فقهاتی در فرایند جدید سال‌های ۹۶ و ۹۷ (برعکس گفتمان سرکوب همه جانبه ۳۸ ساله گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) از «گفتمان تهاجمی به گفتمان تدافعی» آنچنانکه به وضوح، به خصوص از بعد از

ح - تکیه بر حقوق دموکراتیک، از نفی تبعیض جنسیتی گرفته تا نفی تبعیض قومیتی و نفی تبعیض اعتقادی و فرهنگی و نفی تبعیض طبقاتی و نفی تبعیض سیاسی و غیره در گفتمان‌سازی دموکراتیک جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید به صورت «سلبی و ایجابی» یا به صورت «ارگانیک و دیالکتیکی» در نظر گرفته شود؛ بنابراین در گفتمان دموکراتیک جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هر گونه تکیه محوری کردن بر نفی تبعیضات موجود جهت دستیابی به حقوق دموکراتیک گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران به صورت «فردی و مکانیکی» جدای در نظر گرفتن نفی تبعیضات دیگر، نه تنها شعار آن فقط مصرف تبلیغاتی و سیاسی دارد و نه تنها دستیابی به آن غیر ممکن می‌باشد و نه تنها در حد شعار باقی خواهد ماند، بلکه مهمتر از همه اینکه این رویکرد باعث «شکاف» بین گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه و باعث «سکتاریست» پیشگامان این جنبش‌ها و خیزش‌ها نسبت به گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران می‌شوند.

ط - تکیه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر «سکولاریسم حکومتی» جهت تبیین «گفتمان دموکراتیک» خود در چارچوب دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی در جامعه بزرگ و رنگین کمان امروز ایران باید به صورت مشخص «تنها بر سکولاریسم حکومتی یا جدائی دین از حکومت تعریف و تکیه بشود» چراکه «تکیه عام کردن بر سکولاریسم» بدون مرزبندی مؤلفه‌های مختلف سکولاریسم (که شامل سکولاریسم حکومتی و سکولاریسم سیاسی و سکولاریسم اجتماعی و سکولاریسم کلامی و غیره می‌شود) در عرصه اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اعتقادی باعث «گرایش به رویکردهای دین‌ستیزانه» در جامعه دینی ایران می‌گردد.

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینک:

۱ - جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در فرایند جدید سال‌های ۹۶ و ۹۷ (برعکس جنبش‌های اجتماعی سال ۵۷ که صبغه آرمانی داشتند) بیشتر «صبغه مطالباتی» داشته‌اند تا «صبغه آرمانی» و غیره.

اعتلای جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز و جنبش کامیونداران شاهد بودیم، مولود همین فونکسیون اعتلای جنبش‌های دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و خودمدیریتی و تکوین یافته از پائین و مستقل از حکومت و مستقل از جناح‌های درونی قدرت در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش و مستقل از جناح‌های راست و چپ جامعه سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور می‌باشد.

۳ - از آنجائیکه یکی از وظایف و مسئولیت‌های کلیدی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «مطالبه‌گر بار آوردن گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌باشد»، لذا جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در راستای پرورش مطالبه‌گرانه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، باید ابتدا گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران را در «عرصه افقی و عمودی پراتیک اجتماعی خود پرسش‌گر بار بیاورد» چراکه «تا زمانیکه گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در عرصه پراتیک اجتماعی افقی و عمودی خود (در چارچوب مطالبات آزادی‌خواهانه یا افقی و مطالبات برابری‌طلبانه یا عمودی) وارد فرایند پرسش‌گری نشوند و نتوانند به صورت عملی و نظری وضعیت موجود را توسط به پرسش گرفتن عملی و نظری به چالش بکشند، هرگز نخواهند توانست در عرصه پراتیک اجتماعی مطالبه‌گرانه خود وارد پروسس تغییر سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و زیرساختی و روساختی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بشوند.»

البته در «فرایند مطالبه‌گرانه» از آنجائیکه «گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در چارچوب زندگی عادی و افقی خود وارد فرایند مطالبه‌گری صنفی و سیاسی و مدنی در دو جبهه بزرگ افقی آزادی‌خواهانه و عمودی برابری‌طلبانه می‌شوند» و از آنجائیکه تمامی گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در چارچوب «تلاش برای زندگی بهتر مادی و این جهانی و عینی و روزمره خود وارد فرایند مطالبه‌گری صنفی و سیاسی و مدنی در دو جبهه بزرگ افقی آزادی‌خواهانه و عمودی برابری‌طلبانه می‌شوند»، همین خودویژگی‌های روانشناسی اجتماعی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ و رنگین

کمان باعث می‌گردد که «جنبش مطالبه‌گری» همیشه در جامعه از «مطالبه‌گری صنفی آغاز بشود و در عرصه پراتیک اجتماعی صنفی است که گروه‌های مختلف اجتماعی به اعتلای جنبش مطالباتی خود دست پیدا می‌کنند» و توسط اعتلای جنبش مطالباتی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان در دو جبهه افقی آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه است که جنبش مطالباتی جامعه ایران در بستر پراتیک اجتماعی مشخص و کنکریت خود می‌توانند از فرایند مطالبات صنفی وارد فرایند مطالبات مدنی و بالاخره وارد فرایند مطالبات سیاسی بشوند.

پر پیداست که در چارچوب این رویکرد، «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هرگز نباید نسبت به جنبش مطالبه‌گرانه صنفی گروه‌های مختلف اجتماعی از کارگران تا کامیونداران و تا معلمان و تا بازنشستگان و تا مزدبگیران و تا کارمندان و پرستاران و تا حاشیه‌نشینان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بی تفاوت باشند» (و یا برای آنها کم اهمیت باشد) بلکه برعکس، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران موظف است «وظایف حداقلی و حداکثری خود چه در عرصه حرکت افقی آزادی‌خواهانه و چه در عرصه حرکت عمودی برابری‌طلبانه خود در بستر همین پراتیک اجتماعی مطالبه‌گرانه گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران تعریف بکند» و طبیعی است که «محصور ماندن جنبش‌های مطالبه‌گرانه گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه امروز ایران در دایره صرف صنفی و کارگاهی، آن هم با شعارهای حداقلی مثل پرداخت حقوق معوقه یا افزایش حداقل حقوق خود یا دریافت حداقل تسهیلات تأمین اجتماعی در این شرایط خودویژه و فرابحرانی و تندپیچ تاریخ ایران» وظایف جنبش پیشگامان مستضعفین ایران را دو چندان می‌کند، چراکه یکی از مسئولیت‌های کلیدی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «شکستن همین حصارهای صنفی جنبش‌های مطالبه‌گرانه گروه‌های مختلف اجتماعی جهت اعتلا بخشیدن به حرکت مطالبه‌گرانه آن‌ها در فرایندهای مدنی و سیاسی می‌باشد.»

بنابراین اگر هیرارشی جنبش مطالبه‌گرانه گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در دو جبهه افقی آزادی‌خواهانه و عمودی برابری‌طلبانه به سه



مؤلفه مطالبات صنفی و مطالبات مدنی و مطالبات سیاسی تقسیم بکنیم «بدون تردید جنبش‌های مطالبه‌گرایانه گروه‌های مختلف اجتماعی به صورت طبیعی باید از فرایند صنفی استارت بخورد»؛ و در این چارچوب است که در عرصه آسیب‌شناسی پراتیک اجتماعی و جنبش‌های مطالبه‌گرایانه سال ۵۷ جامعه بزرگ ایران باید بگوئیم که از جمله ضعف‌های کلیدی جنبش‌های مطالبه‌گرایانه سال ۵۷ (در دو جبهه افقی آزادی‌خواهانه و عمودی برابری‌طلبانه آن) این بود که این جنبش‌ها نتوانستند در عرصه پراتیک اجتماعی کنکریت و مشخص خود به اعتلای فرایندی از صنفی تا مدنی و سیاسی دست پیداکنند در نتیجه همین انحراف استراتژیک بود که باعث شد تا جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران در سال ۵۷ بستری برای موج‌سواری غاصبان از راه رسیده قدرت بشود.

بدین ترتیب است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه پرورش مطالبه‌گری گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران باید در برابر یک مثال از جنبش‌های مطالبه‌گر صنفی گروه‌های مختلف اجتماعی هم بی‌تفاوت نباشند و آن را دست کم نگیرند.

همچنین جنبش پیشگامان مستضعفین ایران پیوسته باید بر این باور باشند که «توده‌های پائینی جامعه و گروه‌های مختلف اجتماعی در دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه تنها در عرصه پراتیک اجتماعی مشخص و کنکریت خود (حتی اگر به صورت حداقلی هم باشد) می‌توانند پراتیک دموکراسی و سازمان‌یابی بکنند» و همزمان و به موازات آن نسبت به خیزش‌های توده‌های بی‌شکل و متمیزه شده فاصله بگیرند و با آنها مرزبندی کنند؛ که در این رابطه در فرایند جدید سال‌های ۹۶ و ۹۷ در مرزبندی بین جنبش‌ها با خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ تا مردادماه ۹۷ جنبش‌های اجتماعی شاهد این مرزبندی بودیم.

همچنین بدین ترتیب است که گروه‌های مختلف اجتماعی در عرصه پراتیک اجتماعی مطالبه‌گرایانه خود می‌توانند (علاوه بر پراتیک اجتماعی مطالبه‌گرایانه خود) پراتیک سازماندهی (و خارج شدن از صورت توده‌های بی‌شکل و متمیزه) خود را به صورت مشخص و کنکریت به انجام برسانند، «تفاوت اشکال مختلف سازماندهی امروز گروه‌های

مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در دو جبهه بزرگ افقی آزادی‌خواهانه و عمودی برابری‌طلبانه از شکل سندیکائی مستقل (مثل سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه تا کارگران اتوبوس واحد) گرفته تا شکل اتحادیه‌ای و تا شکل شورائی و تا شکل کانونی و انجمنی و غیره مولود و سنتز این موضوع می‌باشند.»

یادمان باشد که دموکراسی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی شدن قدرت سیاسی و اجتماعی شدن قدرت اقتصادی و اجتماعی شدن قدرت معرفتی یا به قول معلم کبیرمان شریعتی مبارزه با زر و زور و تزویر) سنتز مبارزه دموکراتیک جامعه به عنوان کنشگران اصلی می‌باشد؛ بنابراین بدون پروسس دموکراتیک اجتماعی، دموکراسی به عنوان یک نظام اجتماعی (نه دموکراسی به عنوان صرف شکل حکومت آنچنانکه لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری بر طبل آن می‌کوبد) آن هم در چارچوب جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و مستقل و دینامیک تکوین یافته از پائین در یک جامعه شکل نمی‌گیرد، لذا در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که تنها گروه‌های مختلف اجتماعی (که در عرصه جنبش مطالباتی خود و در فرایندهای مختلف صنفی و مدنی و سیاسی شکل می‌گیرند) می‌توانند پراکسیس دموکراتیک (در راستای دستیابی به دموکراسی سه مؤلفه‌ای اجتماعی کردن قدرت سیاسی و اجتماعی کردن قدرت اقتصادی و اجتماعی قدرت معرفتی) حاصل نمایند.

در چارچوب همین پراکسیس دموکراتیک است که گروه‌های مختلف اجتماعی می‌توانند نهادهای جامعه مدنی (جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و خودمدیریتی و دینامیک تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت و مستقل از جناح‌های درونی قدرت در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش و غیره و مستقل از جناح‌های راست و چپ جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور) از پائین و قاعده اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نهادینه کنند. ☀

ادامه دارد

مبانی تئوریک و معرفتی استراتژی ۲۷

محورهای

«استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران»

گردیده است.

خامسا در عرصه حرکت اعتراضی به شدت و بی در پیکر رادیکالیزه می‌شوند؛ که البته همه اینها باعث گردیده است که «گفتمان جنبشی» در رقابت فشرده با گفتمان‌های فعلی جامعه ایران نتواند به عنوان گفتمان مسلط خودش را در جامعه ایران تثبیت نماید. البته از آنجائیکه این گفتمان همان عرصه و بستر گفتمان جنبشی می‌باشد که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به دنبال اعتلای آن می‌باشد، این امر باعث می‌گردد تا جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بیش از همه به آسیب‌شناسی و ترویج و تبلیغ آن اهتمام بورزد.

قابل ذکر است که منهای این «گفتمان‌های محوری»، گفتمان‌های حاشیه‌ای هم در رقابت فشرده گفتمان‌های امروز جامعه ایران وجود دارد که می‌توانیم از جمله آنها به «گفتمان رژیم پنج» اشاره کنیم که در جامعه امروز ایران با تکیه بر این تحلیل که:

اولاً رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط به علت ضعف اپوزیسیون اعم از راست و چپ آن، توسط نیروهای داخلی قابل تغییر نمی‌باشد.

ثانیاً جهت تغییر این رژیم از آنجائیکه «توازن قوا در عرصه میدانی» به سود حاکمیت مطلقه فقهاتی می‌باشد، بنابراین تنها راه تغییر از

پر پیداست که گرچه تمامی رویکردهای مختلف استراتژی پیشاهنگی گرفتار بحران تئوریک و سیاسی و استراتژی و تشکیلاتی می‌باشند، با همه این احوال جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید عنایت داشته باشد که «امکان رشد و سلطه این گفتمان در آینده، بیش از گفتمان به اصطلاح اصلاح‌طلبانه می‌باشد» و دلیل این امر همان است که این گفتمان در مؤلفه‌های مختلف آن برعکس رویکرد اصلاح‌طلبانه به صورت آلترناتیو رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۰ سال گذشته مادیت داشته است. طبیعی است که همین موضع آلترناتیوی این گفتمان (آنچنانکه در مرحله پسا انقلاب ۵۷ هم شاهد بودیم) شرایط برای بازتولید سلطه این گفتمان بر اذهان جامعه ایران فراهم می‌گردد. بر این مطلب بیافزاییم که از آنجائیکه این گفتمان نه توسط خود جریان‌های تابع و مؤمن به آن و نه توسط جریان‌های دیگر آسیب‌شناسی جدی نشده است و هنوز گرفتار بحران‌های همه جانبه تئوریک و سیاسی و استراتژی و تشکیلاتی می‌باشند، بدون تردید با سلطه دوباره این گفتمان بر اذهان جامعه ایران (مانند سال‌های ۵۸ و ۵۹ و ۶۰) شرایط برای انحراف جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران فراهم می‌گردد.

ج - سومین گفتمان در عرصه رقابت فشرده گفتمان‌ها در جامعه امروز ایران، «گفتمان خود جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه می‌باشد»؛ که این گفتمان به صورت خودجوش و دینامیک در اشکال مختلف جنبش مطالباتی و جنبش اعتصابی و حتی جنبش حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران و جنبش خیابانی یا آکسیونی و خیزش‌ها در حال اعتلا می‌باشند.

مشخصه اصلی این گفتمان جنبش‌های پیشرو عبارتند از:

اولاً خودجوش بودن آنها می‌باشد.

ثانیاً فقدان سازماندهی و تشکیلات مستقل فراگیر و سراسری در جامعه امروز ایران.

ثالثاً رهبری درون‌جوش و خودمدیریتی این جنبش‌ها.

رابعاً جنبش مطالبات صنفی و حداقلی و کارگاهی آنها که باعث اتمیزه شدن آنها

«سازماندهی هرمی» معتقد به «تقدم حزب بر جنبش هستند» و در این عرصه تمامی تلاش می‌کنند تا «جنبش‌های مختلف موجود جامعه ایران را به دنباله‌روی از خود بکشانند» و هر گونه پتانسیل خودسازماندهی و خودرهبی و خودمدیریتی از این جنبش‌ها سلب نمایند.

خامسا دارای «رویکرد انطباقی و وارداتی می‌باشند.»

در خصوص بدیل گفتمان رژیم چنج باید بگوئیم که:

اولاً از تجاوز نظامی و تحریم‌های اقتصادی قدرت‌های امپریالیستی تحت هژمونی جناح‌ها امپریالیسم آمریکا به کشور ایران جهت تغییر رژیم حاکم حمایت می‌نمایند.

ثانیاً طرفداران این گفتمان از مجاهدین خلق تا سلطنت‌طلبان تا جریان‌های تجزیه‌طلب هر کدام به صورت منفرد خود را تنها آلترناتیو رژیم مطلقه فقهاتی می‌دانند؛ و از آنجائیکه معتقدند در عرصه نظامی توازن قوا به سود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد، بنابراین جهت تغییر رژیم بر دخالت نظامی و اقتصادی و سیاسی قدرت‌های خارجی تکیه می‌کنند.

۶- مشکل اصلی امروز جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «خلاء گفتمان توده‌ای است» لذا در این رابطه است که «گفتمان‌سازی به جای آلترناتیو‌سازی» جزء وظایف فوری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد، چراکه تا زمانیکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران نتوانند این خلاء گفتمان توده‌ای خود را پر نمایند، بدون تردید ورطه «سکتاریست» در انتظار جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد. برای دستیابی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به گفتمان توده‌ای، باید این مهم را در سه فرایند به انجام برسانیم:

فرایند اول اینکه از آنجائیکه در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران دستیابی پیشگامان به گفتمان «تنها از طریق کشف این گفتمان از دل پراتیک اجتماعی موجود جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌باشد» (نه توسط بحث‌های مجرد انتزاعی و پلمیک نخبگان)، لذا به همین دلیل در فرایند اول پیشگامان باید به شناخت و فهم دیالکتیک پراتیک اجتماعی جنبش پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه دست پیدا نمایند. طبیعی است که «فهم و شناخت دیالکتیکی این پراتیک اجتماعی در گرو پیوند افقی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران یا جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین می‌باشد.»

طریق تکیه بر قدرت‌های خارجی که در رأس آنها امپریالیسم آمریکا و جناح‌ها امپریالیسم یعنی ترامپ‌سیسم ممکن می‌باشد. بدین ترتیب است که در چارچوب این گفتمان هم «رویکرد راست» یعنی سلطنت‌طلبان و هم رویکرد آنتاگونیستی از مجاهدین خلق تا جریان‌های تجزیه‌طلب قومیتی در کردستان و خوزستان و بلوچستان امروز بر طبل گفتمان رژیم چنج می‌کوبند. باری در این رابطه است که در یک نگاه کلی می‌توانیم در عرصه رقابت فشرده گفتمان‌ها، تمامی این گفتمان‌ها را در چارچوب چهار بدیل:

۱- بدیل رفرمیستی.

۲- بدیل دموکراتیک.

۳- بدیل انقلابی‌گری.

۴- بدیل رژیم چنج و رژیم رام خلاصه نمائیم؛ که مطابق این دسته‌بندی، بدیل رفرمیستی شامل جریان‌های می‌شوند که هنوز هم بر اصلاح‌پذیر بودن رژیم مطلقه فقهاتی پای می‌فشارند؛ و بدیل دموکراتیک شامل آن دسته از جریان‌هایی می‌شوند که:

اولاً معتقد به حرکت از پائین می‌باشند.

ثانیاً معتقد به استراتژی جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین هستند.

ثالثاً به جنبش‌های دموکراتیک خودجوش و خودمدیریتی و خودسازمانده و خودرهبی اعتقاد دارند.

رابعاً بر «استراتژی تحول‌گرایانه از پائین» به جای «استراتژی به اصطلاح اصلاح‌طلبانه از بالا» یا «استراتژی رژیم چنج و رژیم رام» پای می‌فشارند.

در خصوص «بدیل انقلابی‌گری» که شامل آن دسته از گفتمان‌هایی می‌شوند که توسط رویکرد پیشاهنگی خود در سه مؤلفه مختلف آن معتقدند:

اولاً هر گونه تحول و تغییر در جامعه ایران در گرو کسب قدرت سیاسی توسط آنها می‌باشد.

ثانیاً هر گونه تغییر و تحول در جامعه ایران از بالا به پائین، باید توسط پیشاهنگان حزبی، یا پیشاهنگان چریکی، یا پیشاهنگان ارتش خلقی انجام بگیرد.

ثالثاً هر گونه تغییر و تحول در جامعه ایران در گرو حاکمیت سیاسی خود جریان‌های سه مؤلفه‌ای پیشاهنگ می‌باشند.

رابعاً در عرصه سازمان‌گری همه این جریان‌ها در چارچوب

یادمان باشد که در عرصه «پیوند افقی با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران»، پیشگامان باید در چارچوب همان خودویژگی‌های جنبش‌های پیشرو، یعنی «خودسازماندهی و خودرهبری و خودمدیریتی تکیه نمایند». لذا هر گونه «سازماندهی هرمی» آنچنانکه تمامی جریان‌های «حزب‌محور» در سه مؤلفه آن در ۷۶ سال گذشته انجام داده‌اند به عنوان سم قاتل برای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد.

فرایند دوم حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در این عرصه پس از کشف گفتمان، «تدوین تئوریک گفتمان کشف شده می‌باشد» و از بعد از تدوین تئوریک گفتمان است.

فرایند سوم حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، یعنی «فرایند توده‌ای کردن گفتمان فرا می‌رسد.» بدون تردید در فرایند سوم حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران جهت توده‌ای کردن گفتمان کشف کرده از پراتیک اجتماعی و مدون شده تئوریک، تنها در عرصه حضور افقی خود و پیوند با جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌تواند به این مهم دست پیدا کند.

پیوند تکیه بر دو فضای مجازی و میدانی جهت هدایت‌گری جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودمدیریتی و خودرهبر «نقشه راهی» است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید در عرصه فرایند سوم حرکت خود (که همان توده‌ای کردن گفتمان می‌باشد) بر آن تکیه نماید. بهترین مثال عینی برای تشریح این نقشه راه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران جهت توده‌ای کردن گفتمان خود، مثال جنبش اعتراضی و اعتصابی کامیونداران در سه فرایند است، فراموش نکنیم که آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم، جنبش مطالباتی - اعتراضی - اعتصابی ۳۵۰ هزار کامیوندار ایران که در سه مرحله در سال جاری به انجام رسید و مرحله سوم آن که طولانی‌ترین مرحله بود، از ۳۱ شهریور ماه تا ۲۱ مهرماه سال جاری ادامه داشت، از موفق‌ترین جنبش‌های مطالباتی - معیشتی - اعتراضی و اعتصابی در ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی بوده است، چرا که این جنبش یک جنبش خودجوش و دینامیک و خودمدیریتی و خودرهبر و خودسازمانده بود که از همان آغاز ظهور خود در چارچوب ۱۷ خواسته مطالباتی - معیشتی حرکت خود را به صورت اعتراضی و اعتصابی از سر گرفتند.

خواسته‌های این جنبش از مقابله و اعتراض با گرانی لاستیک و وسایل یدکی و درخواست توزیع لاستیک و وسایل یدکی

به قیمت دولتی گرفته تا مبارزه با پائین بودن نرخ کرایه‌ها و درخواست بالا بردن کرایه حمل به صورت «تن - کیلومتر» و تا مشکلات بیمه و مقابله با حضور دلال‌ها و واسطه‌ها و غیره بوده است. آنچنانکه در یک نگاه کلی می‌توان گفت که مطالبات آنها ماهیت معیشتی و از جوهر معیشتی - طبقاتی و پراتیک اجتماعی روزمره کامیونداران برخوردار می‌باشد. لذا به همین دلیل بود که در اندک مدتی این جنبش با اینکه فاقد اتحادیه و سندیکا و سازماندهی مستقل بودند، به صورت فراگیر و سراسری توانستند جنبش اعتراضی و اعتصابی و مطالباتی خودشان را در مسیر فراگیر و سراسری و رو به اعتلا به پیش ببرند. آنچنانکه طبق اعلامیه که خود آنها در ۲۱ مهر ماه دادند و در آن پایان اعتصاب ۲۱ روزه مرحله سوم خودشان را اعلام کردند، توانستند به سه خواسته از ۱۷ خواسته خودشان دست پیدا کنند؛ و البته در آن اعلامیه از پیگیری خواسته‌های دیگرشان هم در آینده خبر دادند.

جنبش اعتراضی و اعتصابی و مطالباتی کامیونداران غیر از اینکه در ۱۱۸ شهر بزرگ کشور توانستند گسترش پیدا بکنند و غیر از اینکه ضرب آهنگ شدیدی در عرصه اعتلای جنبش مطالباتی جامعه بزرگ ایران به وجود آوردند، هزینه لازم آن را هم پرداخت کردند، آنچنانکه علاوه بر دستگیری ۲۵۴ نفر از آنها، حتی از طرف قوه قضائیه و دادستانی رژیم مطلقه فقهاتی در چارچوب راه زن یا قطاع الطریق، تهدید به مرگ هم شدند؛ اما آنچه به عنوان بزرگ‌ترین دستاورد این جنبش مطالباتی - معیشتی - اعتراضی - اعتصابی باقی ماند، خودویژگی جنبش کامیونداران یعنی دینامیک و خودجوش بودن آنها بود؛ که به صورت درون‌جوش توسط پیوند دو فضای مجازی و میدانی تکوین پیدا کرد و در ادامه به مرحله خودمدیریتی این جنبش رسید.

لذا به همین دلیل است که مدل حرکت جنبش کامیونداران می‌تواند به عنوان یک الگوی خودجوش و دینامیک و خودرهبر و خودمدیریتی برای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران جهت توده‌ای کردن گفتمان خود در عرصه گروه‌های مختلف اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران مطرح باشد. ☀

ادامه دارد





در ونزوئلا چه می‌گذرد؟

لذا بدین ترتیب است که در داوری ما در عرصه مدیریتی عامل اصلی فرابحران امروز ونزوئلا دولت بولیواری چاوز - مادورو می‌باشد؛ اما برعکس در رابطه با تأثیر مؤلفه سیاسی در تکوین فرابحران‌های امروز کشور ونزوئلا باید به دخالت امپریالیستی آمریکا تکیه نمائیم که از سال ۱۸۲۳ توسط دکترین مونرو استراتژی سلطه تمام عیار بر کشورهای آمریکای لاتین به عنوان حیات خلوت آمریکا در دستور کار آنها قرار داشته است؛ بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که علت دخالت همه جانبه امپریالیسم آمریکا در این شرایط فرابحرانی ونزوئلا:

اولاً به خاطر دستیابی به ذخایر عظیم نفت و طلا و آلومینیوم و غیره ونزوئلا می‌باشد.

ثانیاً به خاطر خاموش کردن کانون سوسیالیسم پوپولیستی منطقه آمریکای لاتین است که در دو دهه گذشته پس از شکست رویکرد حزب - دولت کوبا توانسته است موج چپی در کشورهای منطقه‌ای آمریکای لاتین به وجود بیاورد.

ثالثاً جهت مقابله با بازتولید روسیه به عنوان قدرت نظامی - سیاسی بین‌المللی (که بستر ساز بازتولید دوران جنگ سرد بین دو قدرت امپریالیستی روسیه و آمریکا در این شرایط بحرانی بین‌المللی) می‌باشد؛ زیرا دولت پوتین در روسیه در مقابله با حضور نظامی امپریالیسم آمریکا و ناتو در کشورهای هم‌مرز خود (اوکراین و لهستان)

۳- در عرصه بین‌المللی صف‌بندی جدیدی (در خصوص ونزوئلا فرابحران‌زده) ایجاد شده است، بطوریکه از یکطرف امپریالیسم آمریکا و کشورهای هم‌پیمان منطقه آمریکای لاتین امپریالیسم آمریکا (که در رأس آنها کلمبیا و برزیل و می‌باشند) و کشورهای رأس اتحادیه اروپا قرار دارند که به صورت مستقیم و غیر مستقیم از پروژه دست‌ساز رئیس‌جمهور موقتی خوان گوایدو حمایت می‌کنند؛ و از طرف دیگر صف چین و روسیه ترکیه و آفریقای جنوبی و ایتالیا و غیره قرار دارند که از مادورو در برابر خوان گوایدو حمایت می‌نمایند. البته حضور چین و روسیه در صف حامیان بین‌المللی مادورو باعث گردیده است که صف مقابل نتوانند در شورای امنیت مجوز حمله نظامی به ونزوئلا را کسب نمایند چرا که هرگونه تلاش امپریالیسم آمریکا در این رابطه با وتوی این دو کشور روبرو می‌شود.

بدین ترتیب است که در خصوص تأثیر فرابحران‌های ونزوئلا در صف‌بندی‌های سه مؤلفه‌ای بین‌المللی و منطقه‌ای و داخلی می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که به خاطر موقعیت ژئوپلیتیکی و ذخائر عظیم نفت و طلا و آلومینیوم و غیره کشور ونزوئلا، این امر باعث گردیده است که تمامی صف‌بندی‌های سه مؤلفه‌ای فوق تحت تأثیر بحران امروز ونزوئلا قرار گیرند.

پر پیداست که اگر بخواهیم هیرارشی ارزشی این صف‌بندی‌های سه مؤلفه‌ای جدید را ترسیم نمائیم، بدون تردید باید از صف‌بندی بین‌المللی شروع کنیم و تأثیر صف‌بندی بین‌المللی جدید بر صف‌بندی جدید منطقه‌ای و صف‌بندی جدید داخلی کشور ونزوئلا مورد مطالعه قرار دهیم، چراکه در عرصه مدیریتی عامل ظهور فرابحران امروز ونزوئلا (عامل اصلی) بحران مدیریتی خود دولت‌های چاوز - مادورو می‌باشد که نتوانسته‌اند در مدت بیش از دو دهه عمر دولت بولیواری (۱۹۹۸ - ۲۰۱۹) نظام سرمایه‌داری دولتی - رانتی - نفتی و همچنین الیگارشی مالی حاکم بر نظام سرمایه‌داری ونزوئلا را دچار تحول زیرساختی بکنند، طبیعی است که اگر دولت بولیواری چاوز - مادورو در طول دو دهه گذشته می‌توانستند مناسبات سرمایه‌داری رانتی - نفتی - دولتی فعلی ونزوئلا را دچار تحول ساختاری بکنند، در شرایط فعلی الیگارشی مالی ونزوئلا به نمایندگی خوان گوایدو (عضو راست‌گرای افراطی اتحاد ملی) نمی‌توانستند جاده صاف کن ورود امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا بشوند.



در ونزوئلا توسط امپریالیسم آمریکا از دیگر شگردهای آمریکا جهت دستیابی به پروژه رژیم چنج خود در ونزوئلا در امروز مادورو می‌باشد.

باری، بدین ترتیب است که در عرصه عامل سیاسی (نه عامل مدیریتی و نه عامل اقتصادی) تأثیرگذار در فراجحان‌های کنونی ونزوئلا مجبوریم دخالت‌های مستقیم و غیر مستقیم امپریالیسم آمریکا را در عرصه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای آمریکای لاتین و داخلی ونزوئلا عمده نمائیم و سیاست رژیم چنج امپریالیسم آمریکا در امروز کشور ونزوئلا را به عنوان عامل اصلی تمامی تغییر صفبندی‌های بین‌المللی و منطقه‌ای آمریکای لاتین و داخلی کشور ونزوئلا در شرایط فعلی مطرح نمائیم.

یادمان باشد که امپریالیسم آمریکا در این شرایط در مرحله‌ای قرار دارد که هم در افغانستان و هم در عراق که بیش از ۵ تریلیون دلار هزینه کرده است، شکست خورده است و هم در سوریه با شکست و عقب‌نشینی خود توازن قوا را به سود روسیه (به عنوان برنده اصلی) تغییر داده است، همچنین در اوکراین (نسبت به الحاق کریمه به روسیه) در برابر روسیه شکست خورده است. لذا به همین دلیل امپریالیسم زخم خورده آمریکا در افغانستان و عراق و سوریه و لیبی و یمن و غیره تلاش می‌کند تا توسط سرنگون کردن مادورو و تثبیت حاکمیت خود بر ونزوئلا (ثروتمندترین کشور آمریکای لاتین به لحاظ ذخایر و معادن) بتواند توازن قوا در عرصه بین‌المللی به سود خود تغییر بدهد. آنچنانکه در عرصه منطقه خاورمیانه، امپریالیسم آمریکا توسط پروژه رژیم چنج خود تحت مدیریت ترامپ - نتانیا هو - بن سلمان بر علیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تلاش می‌کند تا توسط تثبیت سلطه خود بر کشور ایران توازن قوا در عرصه منطقه خاورمیانه و بین‌المللی را به سود خود تغییر بدهد. ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینک:

۱ - ظهور سوسیالیسم پوپولیستی در انتخابات دسامبر ۱۹۹۸ ونزوئلا با پیروزی هوگو چاوز به انجام رسید و توسط ظهور سوسیالیست پوپولیستی هوگو چاوز در ونزوئلا بود که موج چپ جدید (در فرایند پسا فروپاشی اتحاد جماهیر

تلاش می‌کند تا کشور ونزوئلا را (مانند بند ر طرفوس سوریه در مدیترانه) به عنوان پایگاه نظامی استراتژیک خود انتخاب نماید که ورود بمب افکن‌های استراتژیک روسیه، در همین دوران بحرانی ونزوئلا در یک پرواز بدون توقف از روسیه به خاک ونزوئلا دلالت بر همین رویکرد پوتین به کشور ونزوئلا می‌کند.

به هر حال بدین ترتیب است که امپریالیسم آمریکا و دولت ترامپ در این شرایط حساس بین‌المللی (که دوران انحطاط هژمونی منوپل آمریکا در فرایند پسا فروپاشی بلوک شرق فرا رسیده است) تلاش می‌کند که از مسیرهای گوناگون بحران امروز کشور ونزوئلا را در خدمت منافع سیاسی و اقتصادی خود درآورد که این تلاش‌های امپریالیستی آمریکا عبارتند از:

الف - حمایت همه جانبه از خوان گوییدو (نماینده راست افراطی اتحاد مردمی ونزوئلا که در این شرایط به صورت رئیس جمهور موقت خود خوانده و دست‌ساز امپریالیسم آمریکا مطرح شده است) به عنوان آلترناتیو مادورو (که در انتخابات سال گذشته توانست با ۶۰ درصد از رأی‌های شرکت کننده در آن انتخابات که ۴۶ درصد از کل افراد صاحب رأی ونزوئلا بودند و در کل ۳۰ درصد از جمعیت صاحبان رأی کشور ونزوئلا می‌شدند به پیروزی در آن انتخابات دست پیدا کند) مطرح نماید.

ب - توسط تحریم همه جانبه اقتصادی و بانکی و مالی کشور ونزوئلا، امپریالیسم آمریکا تلاش می‌کند تا نظام اقتصادی و اجتماعی ونزوئلا را به فروپاشی کامل بکشد تا توسط آن بتواند پروژه رژیم چنج خود را بر شانه‌های شورش مردمی استوار نماید.

ج - با تأسیس ۷ پایگاه نظامی و اعزام واحدهای نیروی دریایی آمریکا به کلمبیا (به بهانه مبارزه با قاچاق مواد مخدر) جهت آموزش و آماده‌سازی نیروهای مسلح مزدور خود در ونزوئلا، در راستای جنگ داخلی در ونزوئلا و در هم شکستن حمایت ارتش از مادورو تلاش می‌نماید.

۴ - نفوذ و تشویق ارتش مدافع مادورو جهت کودتای نظامی

شوروی و بلوک شرق و پسا شکست سوسیالیسم حزب - دولت لنینیستی و سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا) در کشورهای آمریکای لاتین (حیات خلوت امپریالیسم آمریکا) به راه افتاد و بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین از جمله بولیوی و اکوادور و اروگوئه و پاراگوئه و برزیل و شیلی و غیره را در بر گرفت.

۲ - پروژه سوسیالیسم پوپولیستی هوگو چاوز در آغاز صورت گفتمانی داشت، چراکه خود هوگو چاوز مدعی بود که این گفتمان او تنها راه سوسیالیسم در قرن بیست و یکم می باشد.

۳ - پروژه سوسیالیسم پوپولیستی هوگو چاوز هر چند نتوانست به صورت آلترناتیو نظام سرمایه‌داری رانتی و نفتی و دولتی حاکم بر جامعه ونزوئلا درآمد، اما به عنوان یک رویکرد توزیعی، هوگو چاوز توانست توسط ۳۸۳ میلیارد دلار درآمد فروش نفت به فقرزدائی نسبی در جامعه ونزوئلا دست پیدا کند و در نتیجه همین امر باعث گردید تا در عرصه مبارزه ضد امپریالیستی جامعه ونزوئلا به حمایت از هوگو چاوز برخیزند و البته کودتای نظامی ۲۰۰۲ بوش پسر بر علیه هوگو چاوز بدین ترتیب شکست خورد.

بنابراین در رابطه با فونکسیون پروژه سوسیالیسم پوپولیستی چاوز می توان داوری کرد که اگر چه دولت بولیواری هوگو چاوز توسط این پروژه توانست تا اندازه‌ای به فقرزدائی در جامعه ونزوئلا دست پیدا کند، اما این دولت نتوانست سرمایه‌داری رانتی و نفتی و دولتی ونزوئلا را توسط کالازدائی و نفی کار مزدی به چالش ساختاری بکشد.

۴ - ملی کردن صنعت نفت ونزوئلا توسط هوگو چاوز باعث گردید تا الیگارش‌های مالی ونزوئلا در کنار امپریالیسم آمریکا (به عنوان صف مخالف) قرار گیرند، قابل ذکر است که ونزوئلا دارای بزرگترین ذخایر نفت و گاز و طلا و آلومینیوم می باشد.

۵ - بحران اقتصادی ونزوئلا از زمانی شکل گرفت که با کاهش قیمت نفت به علت ناتوانی دولت بولیواری در مولد کردن اقتصاد ونزوئلا، دیگر سوسیالیسم پوپولیستی به عنوان یک سوسیالیست توزیعی (نه تولیدی) نتوانست در راستای

فقرزدائی قاعده جامعه ونزوئلا حرکت کند. نصف شدن تولید ناخالص ملی و تورم یک میلیون درصدی و فرار بیش از یک میلیون نفر از جمعیت ونزوئلا به کشورهای همجوار، همه سنتز همین ناتوانی سوسیالیسم پوپولیستی در عرصه مدیریت سرمایه‌داری رانتی و نفتی و دولتی حاکم بود.

۶ - هر چند چاوز در چارچوب پروژه سوسیالیست پوپولیستی خود (برعکس سوسیالیست حزب - دولت لنین که بر پایه رویکرد تک حزبی استوار بود) معتقد به کسب قدرت سیاسی از طریق دموکراسی سیاسی بود، اما از آنجائیکه در رویکرد او دموکراسی از جایگاه ابزاری برخوردار بود و سوسیالیسم مورد نظر او پیوند ساختاری با دموکراسی در عرصه نظر و عمل نداشت، در نتیجه همین امر باعث گردید تا سوسیالیسم او در حد سوسیالیسم توزیعی باقی بماند و نتواند بسترساز تعمیق عمودی دموکراسی در کشور ونزوئلا بشود.

بدون تردید اگر سوسیالیسم چاوزی می توانست در عرصه عمل و نظر در چارچوب دموکراسی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن قدرت سیاسی و اجتماعی کردن قدرت اقتصادی و اجتماعی کردن قدرت معرفتی) حرکت کند، آن سوسیالیسم می توانست بسترساز تعمیق دموکراسی در جامعه ونزوئلا بشود. همچنین همین سوسیالیسم می توانست به عنوان آلترناتیو نظام سرمایه‌داری نفتی و رانتی و دولتی کشور ونزوئلا مطرح بشود و همین سوسیالیسم می توانست به صورت دو مؤلفه‌ای توزیعی و تولیدی مطرح گردد. ☀

ادامه دارد



«پوپولیسیم یا عوام‌گرایی» در اشکال

«حکومتی» و «جنبشی» و «حزبی»

در چرخه حرکت تحول خواهانه ۱۵۰ ساله جامعه بزرگ ایران

چراکه چه تشکیلات سنتی چریکی فدائیان اسلام و چه حزب زحمتکشان مظفر بقائی و حسن آیت در پیوند با راست حوزه فقهاتی تحت هژمونی کاشانی - بروجردی مبارزه خود با مصدق تعریف می‌کردند یعنی آنچنانکه احمد کسروی طبق فتوای حوزه فقهاتی کارد آجین می‌شود، طرح ترور حسین فاطمی نیز در همین چارچوب توسط فدائیان اسلام تعریف می‌گردد؛ بنابراین بهتر است برای فهم جایگاه پوپولیسیم راست در دوره مصدق از حوزه‌های فقهاتی شروع بکنیم.

یادمان باشد که آنچنانکه فوقا هم اشاره کردیم، در باب شاخه‌های مختلف پوپولیسیم در عرصه‌های مختلف سه مؤلفه‌ای قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی - مذهبی نمی‌توان به تعریف یکسانی از پوپولیسیم دست پیدا کرد و شاید بهتر آن باشد که بگوئیم که هنوز تعریفی جامع و مانع به صورت کلاسیک از پوپولیسیم وجود ندارد؛ و دلیل این امر همان است که تا زمانیکه دموکراسی مستقیم یا دموکراسی مشارکتی یا دموکراسی شورائی در جوامع بشری مادیت اجتماعی و تاریخی پیدا نکنند و دولت شهرها جایگزین دولت - ملت‌ها نشوند، حتی در دموکراسی‌های

بنابراین برای آسیب‌شناسی جنبش رهائی‌بخش مصدق در دو فرایند ضد استعماری و ضد استبدادی و فهم تأثیر جایگاه بیماری پوپولیسیم یا عوام‌گرایی در این شکست باید به تضادهای مصدق با جریان‌های سیاسی و در رأس آنها با حوزه فقهاتی روحانیت تحت هژمونی بروجردی و کاشانی تکیه بکنیم؛ زیرا پوپولیسیم در جنبش رهائی‌بخش مصدق (برعکس پوپولیسیم در فرایند اول و دوم انقلاب مشروطیت) دارای مؤلفه‌های مختلفی بود امثال پوپولیسیم راست، پوپولیسیم چپ، پوپولیسیم حزبی و پوپولیسیم حکومتی و غیره. نمونه عینی یا مصداق پوپولیسیم راست دوران مصدق روحانیت حوزه‌های فقهاتی بود که در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی تحت رهبری بروجردی و بهبهانی و کاشانی و شاخه نظامی فدائیان اسلام نواب صفوی این جدال همه جانبه به صورت مخفی و علنی در دوران جنبش رهائی‌بخش مصدق (در دو فرایند ضد استعماری و ضد استبدادی آن) ادامه داشت. جوهر پوپولیسیم راست یا عوام‌گرایی مذهبی در دوره جنبش رهائی‌بخش مصدق در جامعه ایران با پوپولیسیم در دو فرایند اول و دوم مشروطیت متفاوت بود. هر چند که آبخور اولیه هر دو پوپولیسیم همان اسلام فقهاتی و دیسکورس روحانیت حوزه‌های فقهاتی بود اما آنچنانکه در بحث پوپولیسیم در فرایند آغازین انقلاب مشروطیت مطرح کردیم از آنجائیکه پوپولیسیم یا عوام‌گرایی روحانیت در راستای رویکرد کسب قدرت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی روحانیت در عرصه جامعه ایران شکل گرفته است، همین امر باعث شده است که تقدم کسب حمایت یا مشروعیت و یا مقبولیت اجتماعی برای روحانیت بسترساز اصلی آن هدف کسب قدرت سیاسی بشود.

حال اگر با این نگاه به مطالعه پوپولیسیم راست (در دوران مبارزه رهائی‌بخش مصدق در دو فرایند ضد استعماری و ضد استبدادی آن) بپردازیم، بدون تردید باید در ابتدا پوپولیسیم راست دوره مصدق را به سه شاخه حوزه‌ای، حزبی و چریکی سنتی تقسیم کنیم. آنچه در این رابطه قابل توجه می‌باشد اینکه هدایت‌گری سه شاخه فوق دست روحانیت حوزه‌های فقهاتی بود،



پارلمانی یا دموکراسی‌های نیابتی و یا دموکراسی‌های لیبرال -دموکراسی سرمایه‌داری، پوپولیسم به عنوان یک سونامی و اپیدمی فراگیر می‌تواند ظاهر بشود. آنچنانکه در جوامع امروز سرمایه‌داری شاهد ظهور هیولای پوپولیسم از آمریکا تا برزیل و تا سوئد و غیره هستیم که با مهاجرت‌سبزی و زن‌ستیزی و بیگانه‌ستیزی و نژادپرستی و حقوق بشرستیزی و مطلق کردن منافع ملی و نادیده گرفتن حقوق انسانی و غیره، تمامی هنجارهای گذشته دموکراسی بورژوازی بشر را هم به چالش کشیده‌اند.

بنابراین در این رابطه است که اگر داوری کنیم که در جوامع امروز بشر پوپولیسم به صورت یک اپیدمی جهانی در آمده است (که مقابله نظری به صورت تئوریک جزء وظایف محوری پیشگام جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد) داوری دور از واقعیتی نمی‌باشد. البته مهمتر از همه اینکه جامعه بزرگ ایران (علاوه بر اینکه در مدت ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه خود پیوسته مجبور به پرداخت هزینه رویکرد پوپولیستی اصحاب قدرت سه مؤلفه‌ای حاکم سیاسی و اقتصادی و معرفتی - مذهبی بوده‌اند و در دولت نهم و دهم با ظهور پوپولیسم غارت‌گر جامعه ایران مجبور به پرداخت مضاعف هزینه پوپولیسم‌گرایی در عرصه سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی - مذهبی شد با همه این احوال) امروز هم جامعه ایران آبستن بازتولید هیولای پوپولیسم می‌باشد، طبیعی است که بازتولید هیولای پوپولیسم در این شرایط فقط مشمول پوپولیسم در سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی - مذهبی حاکم نمی‌شود، بلکه این هیولای پوپولیسم حتی در لباس تمامی جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور (که توسط تکیه بر «توده‌های بی‌شکل» می‌خواهند استراتژی کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی خود را در چارچوب پروژه رژیم چنج ترامپ - بن سلمان - نتانیاهو و یا پروژه اصلاحات از طریق صندوق‌های رأی رژیم مطلقه فقهاتی در چارچوب قانون اساسی ولایت‌مدار مطلقه فعلی توسط جناح‌های درونی قدرت در رنگ‌های مختلف سبز و سفید و بنفش و غیره و یا پروژه انقلابی‌گری و تغییر از طریق شورش‌های توده‌های بی‌شکل دنبال می‌کنند) مادیت پیدا کرده است.

لذا برای تعریف مشخص و کنکریت از پوپولیسم یا عوام‌گرایی مجبوریم پوپولیسم را در هر عرصه بر پایه عامل عوام‌گرایانه یا عوام‌فریبانه یا فریبنده عوام آن تکیه بکنیم، چرا که در تحلیل نهائی پوپولیسم یا عوام‌گرایی شیوه و سلاحی است در دست طرفداران کسب قدرت سه مؤلفه‌ای که بر پتانسیل موجود برای بدل شدن به نیروئی در خدمت جریان خود (در عرصه رقابت کسب قدرت سه مؤلفه‌ای) تکیه دارند؛ و بدین ترتیب است که پوپولیسم توسط کسب حمایت مردم حتی از طریق عوام‌فریبی به دنبال کسب مشروعیت خود در برابر رقیب‌ها یا آلترناتیوهای سه مؤلفه‌ای قدرت می‌باشند؛ بنابراین اگر پوپولیسم تلاش برای به دنبال خود کشانیدن مردم جهت کسب قدرت سه مؤلفه‌ای تعریف بکنیم، در این رابطه می‌توانیم به جوهر پوپولیسم راست حوزه‌های فقهاتی به خصوص در مبارزه با حرکت دموکراسی‌خواهانه دکتر محمد مصدق (در فرایند دوم حرکتش) پی ببریم، چراکه از بعد از ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ بود که پوپولیسم راست حوزه‌های فقهاتی شیعه (تحت هژمونی کاشانی - بروجردی - بهبهانی) در چالش با مصدق بر سر تقسیم قدرت خود را نمایندگی کل جامعه ایران می‌دانست و توسط این ادعا بود که پوپولیست راست حوزه‌های فقهاتی (تحت هژمونی کاشانی - بروجردی - بهبهانی) چالش ساختار دولت مصدق را در دستور کار خود قرار دادند؛ و در جهت حذف دولت مصدق نه تنها با دربار شاه وارد توافق و معامله شدند، حتی پیش از آن با امپریالیسم آمریکا هم به توافق رسیدند. بطوریکه اگر بخواهیم به هیرارشی تعیین سهم سه عامل راست حوزه فقهاتی و دربار پهلوی و امپریالیسم آمریکا در انجام کودتای ۲۸ مرداد بپردازیم، راست حوزه فقهاتی از سهم بالائی برخوردار می‌باشد؛ و به همین دلیل بود که بروجردی در زمان بازگشت شاه فراری به کشور در فرایند پسا کودتا به او تبریک گفت و نیکسون معاون رئیس جمهور وقت آمریکا در زمان ورودش به ایران در فرایند پسا کودتا و در آذرماه سال ۱۳۳۲، با تماس با ابوالقاسم کاشانی نخستین قدردانی خود را از او کرد.

بدین ترتیب اگر پوپولیسم را عوام‌گرایی ترجمه نمائیم و اگر عوام‌فریبی را تنها ابزاری در دست پوپولیست‌ها بدانیم و بین عوام‌گرایی و عوام‌فریبی تفاوت قائل بشویم و اگر پوپولیسم



یا عوام‌گرائی را «یک پدیده تاریخی» بدانیم که بر حسب شرایط مختلف تاریخی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی یک جامعه چهره‌های مختلفی به خود می‌گیرد و هرگز نباید در تحلیل و تفسیر از پوپولیسم تنها یک چهره برای پوپولیسم یا عوام‌گرائی تعریف نمائیم و اگر پوپولیسم یا عوام‌گرائی را تنها منحصر به بالائی‌های قدرت (سه مؤلفه‌ای در راستای جذب قدرت مردمی و اجتماعی جهت بالا بردن قدرت چانه‌زنی خود در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت) نکنیم و پوپولیسم یا عوام‌گرائی را آنچنانکه برای بالائی‌های قدرت تعیین می‌کنیم در حوزه احزاب و جامعه سیاسی و جامعه مذهبی نیز تعمیم بدهیم و اگر پوپولیسم یا عوام‌گرائی را به صورت یک اپیدمی تعریف کنیم که می‌تواند حتی تمامی جریان‌ها و جنبش‌های پیشرو و پیشگام و پیشاهنگ اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را هم در هر فرایند اجتماعی و تاریخی را آلوده و زمین‌گیر بکند و اگر بپذیریم که تنها راه مقابله با پوپولیسم و عوام‌گرائی نقد جامعه و مردم و توده‌ها توسط جنبش پیشگام و جنبش پیشاهنگ و جنبش پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین می‌باشد و اگر نادیده گرفتن تفاوت گروه‌های اجتماعی یک جامعه و مطرح کردن جامعه به صورت یک کل در راستای جذب حمایت جامعه، پوپولیسم و عوام‌گرائی بدانیم و اگر طرح جامعه خارج از تمایز و تفاوت گروه‌های اجتماعی را «به صورت یک کلی» در شکل «خلق» یا «توده» یا «مردم» نوعی پوپولیسم تعریف بکنیم و اگر پوپولیسم یا مردم‌گرائی را سنتز و مولود رویکرد کسب قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بدانیم و اگر پوپولیسم یا عوام‌گرائی را مهمترین خطری بدانیم که پیشاهنگ و پیشگام و پیشرو در عرصه مبارزه اجتماعی تهدید می‌نماید و اگر پوپولیسم یا عوام‌گرائی را برای جریان‌ها یا افرادی که در تلاش کسب نمایندگی مردم یا کل جامعه هستند، امری گریزناپذیر بدانیم و اگر پوپولیسم یا عوام‌گرائی را در عرصه مذهبی و فرهنگی و سنت‌گرائی خطرناکتر از پوپولیسم در عرصه صرف سیاسی و اقتصادی تعریف کنیم و اگر پوپولیسم و عوام‌گرائی را یک نوع دوپینگ سیاسی و مذهبی تعریف نمائیم و اگر پوپولیسم یا عوام‌گرائی را به صورت یک موضوع ذومراتب بدانیم که در مراتب مختلفش به عنوان یک بیماری تمام جریان‌ها و افرادی که در پی کسب نمایندگی کل جامعه

می‌باشند، در بر می‌گیرد و اگر عوام‌محوری و خلق‌گرائی و مردم‌پرستی و توده‌گرائی در صورت بی‌شکل آن انواعی از پوپولیسم بدانیم و اگر طلائی کردن گذشته برای نقد حال نوعی از پوپولیسم تعریف کنیم و اگر تکیه بر اسلام زیارتی و اسلام مداحی‌گری شکلی از اشکال پوپولیسم مذهبی بشناسیم و اگر پوپولیسم را به اقسام پوپولیسم چپ و راست و حاکم و حزبی و فرهنگی و مذهبی و سنتی و اجتماعی و سیاسی تقسیم کنیم و اگر قرآن بر سر نیزه کردن معاویه و عمروعاص در جنگ صفین نوعی از پوپولیسم مذهبی بدانیم و اگر شعار «**کونوا مع الناس و لا تکنوا مع الناس**» - با مردم باشید اما با مردم نشوید» پیشگام را در راستای گریز از پوپولیسم و عوام‌گرائی پیشگام تحلیل کنیم و اگر نهضت مبارزه با بت‌پرستی پیامبران ابراهیمی در راستای مبارزه با پوپولیسم یا عوام‌گرائی یا عوام‌فریبی مذهبی و معرفتی صاحبان قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی تعریف نمائیم و اگر رویکرد سنت‌گرایانه جلال آل احمد و دفاع او از مشروعه‌خواهان در برابر مشروطه‌خواهان مولود رویکرد پوپولیسم و مردم‌گرائی او بدانیم و اگر خرافاتی کردن مذهب و فرهنگ توسط اصحاب سه مؤلفه‌ای قدرت در تاریخ مولود نگرش پوپولیستی آنها بدانیم و اگر ریا بزرگترین آفت جامعه مذهبی مولود بیماری پوپولیسم یا عوام‌گرائی بدانیم و اگر پناه بردن به مشروعیت آسمانی جهت تقدیس قدرت سه مؤلفه‌ای زمینی مولود پوپولیسم یا عوام‌گرائی تعریف بکنیم و اگر تمامی عوام‌فریبی‌های مذهبی و فرهنگی و سنتی سنتر پوپولیسم یا عوام‌گرائی بدانیم و اگر جایگزین کردن عوام‌گرائی به جای انسان‌گرائی یا انسان‌محوری ثمره پوپولیسم بدانیم و اگر رویکرد شیعه‌گرائی آل بویه و صفویه مولود عوام‌گرائی و پوپولیسم بشناسیم و اگر عامل شکست جنبش سیاهکل در بهمن ماه سال ۴۹ عوام‌گرائی یا پوپولیسم پیشاهنگی جریان‌های چریک‌گرا بدانیم و اگر بالا بردن عکس خمینی در سطح کره ماه در سال ۵۷ مولود عوام‌گرائی و پوپولیسم تعریف بکنیم و اگر خطر پوپولیسم چپ بیشتر از خطر پوپولیسم راست بشناسیم و اگر ظهور هیولای ترامپیسم در قرن بیست و یکم مولود پوپولیسم بدانیم و اگر بازتولید پوپولیسم در خلاء جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین یک امر طبیعی بشناسیم، همه این امور باعث می‌گردد تا این



حقیقت برای ما مسلم بشود که در شرایط فعلی جامعه ایران آبستن بازتولید اشکال مختلف پوپولیسم است؛ و این همان خطر استراتژیکی است که جامعه امروز ایران و جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه گروه‌های مختلف امروز اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را تهدید می‌کند؛ و البته از خودویژگی‌های این خطر استراتژیکی اینک امروز در جامعه ایران پوپولیسم در ابعاد مختلف حکومتی و جنبشی و حزبی و فرهنگی و مذهبی و سیاسی جامعه ایران را تهدید می‌نماید.

یادمان باشد که بزرگترین آفتی که باعث شکست جنبش پیشاهنگی و چریکی دهه ۴۰ و ۵۰ و بزرگترین آفتی که باعث انحراف و شکست جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران شد و بزرگترین آفتی که باعث ظهور هیولای رژیم مطلقه فقهاتی از دل جنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال‌های ۵۸ و ۵۹ در فرایند پسا انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران گردید و بزرگترین آفتی که باعث ظهور هیولای چریک‌گرایی و مسلط شدن گفتمان چریکی و ارتش خلقی و پیشاهنگی در دهه ۶۰ و به خصوص در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۶۰ گردید و بزرگترین آفتی که باعث ظهور پروژه به اصطلاح اصلاح‌طلبی جناح‌های درونی قدرت در عرصه صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت از نیمه دوم دهه ۷۰ گردید و بزرگترین آفتی که باعث ظهور هیولای پوپولیسم غارت‌گر و ستیزه‌گر در دولت نهم و دهم شد و بزرگترین آفتی که باعث شکست جنبش سبز در سال ۸۸ گردید و بزرگترین آفتی که باعث ظهور و افول خیزش دی‌ماه ۹۶ و عدم مشارکت جنبش کارگری و جنبش اقشار میانی جامعه ایران در خیزش دی‌ماه ۹۶ شد و مهمترین آفتی که امروز باعث هزار تکه شدن جریان‌های راست و چپ اپوزیسیون در داخل و خارج از کشور شده است و بزرگترین عاملی که باعث گردیده است تا رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۰ سال گذشته عمر خود حداکثر هزینه از سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران در راستای تثبیت اسلام زیارتی و اسلام مداحی‌گری و اسلام دولتی فقهاتی حوزه‌های فقهی پرداخت بکند و بزرگترین عاملی که باعث گردیده است تا جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در طول ۴۰

سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی نتوانند به جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودمدیریتی و خودرهبری استحاله پیدا کنند و جامعه مدنی جنبشی خودجوش و دینامیک و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین شکل بدهند و بزرگترین عاملی که باعث گردیده است تا جنبش سندیکائی مستقل خودجوش و خودسازمانده و خودمدیریتی و خودرهبر تکوین یافته از پائین (که بستر ساز اصلی تکوین جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشد) در جامعه ایران در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه خود عقیم و سترون بشود و بزرگترین عاملی باعث شده است که حتی در شرایط فعلی ابر بحران‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و زیست محیطی نتوانند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را از پای در آورند، بدون تردید آفت پوپولیسم یا عوام‌گرایی در اشکال مختلف پوپولیسم حکومتی و پوپولیسم جنبشی و پوپولیسم حزبی می‌باشد.

البته اوج فاجعه آنجا است که حداقل در ۷۷ سال گذشته عمر جامعه سیاسی و جامعه حزبی مردم ایران هنوز جامعه سیاسی ایران نتوانسته است در چارچوب آسیب‌شناسی (مستمر مبارزه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) به جایگاه و فونکسیون این آفت تشکیلات‌سوز و جامعه مدنی دینامیک جنبشی‌سوز دست پیدا کند؛ و لذا در این رابطه است که می‌توانیم در اینجا به این داوری بپردازیم که تا زمانیکه به تحلیل مشخصی از این آفت و بیماری و آسیب دست پیدا نکنیم، هر گونه خیزش و جنبش و حرکت تحول‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران (مانند ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران) محکوم به شکست و انحراف و بن بست می‌باشد. باز هم تاکید می‌کنیم که برای مبارزه با پوپولیسم یا عوام‌گرایی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید همراه با نقد سه مؤلفه‌ای قدرت و آسیب‌شناسی جامعه سیاسی و جامعه مدنی، جامعه سنتی ایران را هم نقد و آسیب‌شناسی مستمر کنند. لذا بدون آسیب‌شناسی مستمر گروه‌های اجتماعی جامعه ایران نمی‌توان به مبارزه با پوپولیسم و عوام‌گرایی دست پیدا کرد. ☀

پایان



ایران در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول خواهانه جامعه ایران،

از کدامین مسیر و منازل عبور کرده است؟

همان رویکرد خود محوری که داشته‌اند دارای رویکرد شوئینیستی و دین‌ستیزانه و عرب‌ستیز بوده‌اند؛ یعنی آنچنانکه در «توپ مروارید» صادق هدایت عرب‌ستیزی می‌کند در «بوف کور» دین‌ستیز می‌شود و تلاش می‌نماید تا ایران ماقبل اسلام را مشعشع و طلائی بکند. البته این آفت فقط محدود به جنبش روشنگری نمی‌شود، چراکه رژیم مطلقه فقهاتی هم گرفتار این مصیبت می‌باشد. بطوریکه ۴۰ سال است که شاهدیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت دستیابی به یک هویت عام و کلی برای جامعه بزرگ رنگین کمان فرهنگی و قومیتی و عقیدتی تلاش می‌کند تا به موازات سرکوب نرم‌افزاری و سخت‌افزاری اقلیت‌های قومی و مذهبی و عقیدتی و فرهنگی و زبانی و غیره جامعه بزرگ ایران، به این هویت عام مکانیکی تزریق شده از بالا بر جامعه ایران به صورت غیر دموکراتیک دست پیدا کند؛ و در این رابطه رژیم مطلقه فقهاتی تا آنجا پیش رفته است که در طول ۴۰ سال گذشته حتی حاضر به قبول بنای یک مسجد خاص برای برادران تسنن جهت برپائی نماز جمعه در کلان‌شهر تهران که امروز بیش از ۱۷ میلیون نفر جمعیت دارد نشده است؛ و این در شرایطی است که طبق آمار خود رژیم بیش از ۱۰ درصد جمعیت ۸۲ میلیون نفری جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران اهل تسنن می‌باشند.

فراموش نکنیم که همین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط جنگ‌های نیابتی در منطقه

۲۵- از دیگر آفت‌های جنبش روشنگری جامعه بزرگ ایران (در ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول خواهانه جامعه ایران) این بوده است که به علت تقدس‌گرایی طبقه کارگر ایران توسط جریان‌های سوسیالیستی این جنبش:

اولاً جنبش روشنگری ایران در ۱۵۰ سال گذشته ناتوان از آسیب‌شناسی طبقه کارگر ایران بوده است.

ثانیاً جنبش روشنگری ایران توسط کوبیدن بر طبل رهبری مجرد طبقه کارگر از ایجاد پیوند بین جنبش‌های آکسیونی و مطالباتی و سندیکائی و اجتماعی با جنبش اعتصابی طبقه کارگر ایران ناتوان بوده است.

ثالثاً از ایجاد پیوند بین دو جبهه بزرگ جنبش‌های آزادی خواهانه و برابری طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران ناتوان بوده است.

رابعاً تنها در چارچوب رویکرد تقدس‌گرایی طبقه کارگری است که حزب همه کاره می‌شود و جایگزین طبقه کارگر می‌گردد.

خامساً چنین رویکردی است که باعث می‌گردد که چنین فرد و جریانی به این مرحله از رابطه یکطرفه با طبقه کارگر دست پیدا کند که فکر کند که تمام حقیقت‌ها در خصوص حرکت طبقه کارگری در دست اوست و دیگر نیازی به تحلیل مشخص از شرایط مشخص میدانی جنبش کارگری ندارد.

۲۶- از آفت‌های دیگر جنبش روشنگری جامعه بزرگ ایران چه در عرصه فردی و چه در عرصه جریانی این جنبش این بوده است که به علت «خودبینی و خودمحوری گرفتار عرب‌ستیزی یا ترک‌ستیزی یا اسلام‌ستیزی شده‌اند»؛ زیرا از آنجائیکه این جنبش پیوسته در ۱۵۰ سال گذشته خودش را مجرد از جامعه و تاریخ و بی‌نیاز از همبستگی منطقه‌ای و کشوری و بین‌المللی تعریف می‌کرده است، همین امر باعث گردیده است تا در عرصه تعریف وظایف و مسئولیت خود گرفتار قوم‌ستیزی و اقلیت‌ستیزی و ترک‌ستیزی و عرب‌ستیزی و دین‌ستیزی فرهنگ ستیزی بشوند.

برای فهم این مهم کافی است که دو رویکرد صادق هدایت و احمد کسروی در این رابطه مورد کالبد شکافی نظری قرار بدهیم، چراکه با اینکه هر دو اینها جزء جنبش روشنگری جامعه بزرگ ایران بوده‌اند، با همه این‌ها هر دو به علت

خاورمیانه برای تثبیت هژمونی خود بر هلال شیعه نه تنها مدافع اهل تسنن فلسطینی‌های نوار غزه می‌باشد و نه تنها امروز مدافع شش دانگ علویان سوریه می‌باشد و نه تنها مدافع حوثی‌های چهار امامی یمن است، بلکه در بحرین و عراق جهت تثبیت هژمونی خود بران جوامع شعار وحدت شیعه و سنی به صورت محوری مطرح می‌نماید. هزینه‌های نجومی این رژیم جهت سفر زوار اربعین به عراق همراه با هزینه صدها کیلو طلا برای دربها و گنبدها زرین قبور ائمه در عراق (آن هم در شرایطی که پس از ۴۰ سال حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی هزاران نفر دانش‌آموز ایرانی هنوز در کپرها تحصیل می‌کنند و هنوز بسیاری از خانواده‌های ایرانی برای تأمین هزینه تحصیل فرزندان‌شان مجبور به فروش اعضای بدن خود هستند) و همچنین تکیه رژیم بر نهادینه کردن اسلام زیارتی و اسلام مداحی‌گری همه و همه در راستای همان تلاش رژیم مطلقه فقهاتی جهت مبارزه با هویت دینامیک و دموکراتیک ایرانی در جامعه رنگین کمان عقیدتی و قومیتی و فرهنگی ایران می‌باشد.

۲۷ - دو قطب جنبش روشنگری جامعه ایران در بین سال‌های ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۶ (دوران سیاه استبداد رضا شاهی) که قطب تقی ارانی یا همان گروه ۵۳ نفری و قطب صادق هدایت بودند، به علت همین آفت رویکرد دین‌ستیزی که داشتند، نتوانستند در آن شرایط که بیش از ۹۰ درصد جامعه ایران در بیسوادی مطلق به سر می‌بردند، هیچگونه تحول فرهنگی و اجتماعی در اعماق قاعده جامعه ایران ایجاد نمایند؛ و این در شرایطی بود که شاهد بودیم که در قرن نوزدهم «جنبش بابی» در چارچوب همان ادعای‌های ارتجاعی شیخ احمد احسائی نسبت به مهدویت، توانست تا اعماق قاعده جامعه بزرگ ایران نفوذ نماید.

۲۸ - شعار «همه با هم» همراه با شعار «امت بی‌شکل اسلامی» خمینی در سال ۵۷ که بستر ساز حاکمیت هیولای نظریه «ولایت فقیه» او در شکل دولت و حکومت و قانون اساسی در ۴۰ سال گذشته به عنوان خشن‌ترین و مهیب‌ترین شکل حکومت تاریخ گردیده است، از آنجا توانست در سال ۵۷ به عنوان گفتمان مسلط بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران درآید و خمینی توانست عکس خود را در سطح کره ماه قرار دهد و هژمونی خود را بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران تثبیت کند که جنبش روشنگری جامعه بزرگ ایران (به خصوص از بعد از فوت شریعتی در خرداد ۵۶) «هیچگونه بدیل گفتمانی مترقیانه برای

جامعه ایران نداشت» و البته و البته و البته اوج فاجعه آنجا بود که همین خلاء گفتمانی بدیل دموکراتیک جنبش روشنگری جامعه ایران در فرایند پسا شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران باعث گردید تا شرایط برای ظهور هیولای پوپولیسم در اشکال مختلف آن فراهم بشود.

۲۹ - اگر وظیفه محوری جنبش روشنگری جامعه بزرگ ایران در ۱۵۰ سال گذشته عمر خود «نقد قدرت» تعریف نمائیم و اگر با تاسی از برتراند راسل فیلسوف انگلیسی «قدرت را به سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی» یا به قول شریعتی به سه مؤلفه «زر و زور و تزویر» تقسیم نمائیم، بدون تردید می‌توانیم «دموکراسی را به مکانیزم محدود کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعاتی (توسط اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی) تعریف نمائیم»؛ که البته این مهم در شرایطی به انجام می‌رسد که جامعه بتواند از طریق پائین در چارچوب جامعه مدنی جنبشی و رسانه‌ها و شوراهای مردمی بر بالائی‌های قدرت سه مؤلفه‌ای فوق اعمال اراده نماید.

بدون تردید «لازمه انجام این مهم، گفتمان‌سازی و نقد نظری و عملی در جامعه بزرگ ایران می‌باشد»، به عبارت دیگر «تا زمانیکه نقد عملی و نظری به صورت گفتمان مسلط در سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی توسط جنبش روشنگری جامعه ایران به صورت یک نُرَم اجتماعی مادیت پیدا نکند، امکان نهادینه شدن دموکراسی پایدار در جامعه بزرگ ایران وجود ندارد». آفت مهمی که در این رابطه جنبش روشنگری ایران در ۱۵۰ سال گذشته با آن درگیر بوده است اینک «نقد قدرت» به عنوان وظیفه محوری خود تعریف نمی‌کردند؛ و در شرایطی هم که بعضی از جریان‌ها و یا افراد جنبش روشنگری ایران نقد قدرت را در دستور کار خود قرار می‌دادند، به علت رویکرد مکانیکی آنها «نقد قدرت آنها فقط مشمول یک مؤلفه یا حداکثر دو مؤلفه از سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی می‌شد.»

البته تنها در دوران پنج ساله جنبش روشنگری ارشاد شریعتی ۴۷ - ۵۱ بود که توسط جنبش روشنگری ارشاد شریعتی «سه مؤلفه قدرت یعنی زر و زور و تزویر به صورت دیالکتیکی مورد چالش قرار گرفت»، بدین خاطر همین رویکرد اکلکتیویته‌ای جنبش روشنگری ایران (در ۱۵۰ سال گذشته عمر خود) به نقد

مکانیکی سه مؤلفه‌ای قدرت در راستای دستیابی به دموکراسی پایدار در جامعه بزرگ ایران باعث گردیده است که در ۱۵۰ سال گذشته «جنبش روشنگری در جهت دستیابی به دموکراسی پایدار در جامعه ایران ناکام بماند.»

۳۰ - از آفت‌های مهم دیگر جنبش روشنگری ایران (در ۱۵۰ سال گذشته) این بوده است که به جز در مقطع ۵ سال جنبش روشنگری ارشاد شریعتی، این جنبش هرگز در چارچوب «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» جامعه ایران نتوانسته است به این مهم دست پیدا کند که «جامعه ایران یک جامعه دینی است» و «در جامعه دینی همه اصلاحات اجتماعی و فرهنگی می‌بایست از کانال دین به انجام برسد» و برای دستیابی به این مقصود است که در جامعه دینی باید «پروژه اصلاح دینی در دستور کار جنبش روشنگری قرار بگیرد»، به عبارت دیگر «در جامعه دینی بدون پروژه اصلاح دینی امکان تحول فرهنگی و اجتماعی وجود ندارد» و البته برای انجام پروژه اصلاح دینی در جامعه ایران باید «پروژه بازسازی اسلام تطبیقی در دستور کار جنبش روشنگری ایران قرار بگیرد». آنچنانکه در این رابطه می‌توان داوری کرد که «بدون پروژه بازسازی اسلام تطبیقی در جامعه ایران امکان اصلاح دینی از طریق رویکرد انطباقی برون دینی یا درون دینی وجود ندارد.»

به همین دلیل بوده است که در ۱۵۰ سال گذشته جنبش روشنگری ایران نتوانسته است در راستای اهداف استراتژیک خود به تحول فرهنگی و اجتماعی در جامعه بزرگ ایران دست پیدا کند. پر پیداست که تا زمانیکه جنبش روشنگری ایران نتواند به این مهم دست پیدا کند، امکان دستیابی به تحول فرهنگی و تحول اجتماعی برای آنها وجود ندارد. طبیعی است که لازمه انجام این مهمان است که جنبش روشنگری ایران به این مهم دست پیدا نماید که اصلاً اسلام قرآنی (نه اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام ولایتی حوزه‌های فقهی) به صورت دینامیک در چارچوب «اجتهاد در اصول و فروع اصلاح‌پذیر می‌باشد»؛ و گرنه اگر آنچنانکه اصغر حاجی سید جوادی از اعضای همین جنبش روشنگری جامعه ایران معتقد بود که اصلاً و ابداً اسلام قابلیت اصلاح دینی ندارد، بدون تردید به جای پروژه اصلاح دینی باید پروژه دین‌ستیزی در دستور کار جنبش روشنگری قرار بگیرد؛ که البته سنتز این جابجائی آنچنانکه در ۱۵۰ سال عمر حرکت جنبش روشنگری ایران شاهد بوده‌ایم، دستاوردی جز متصلب

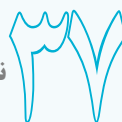
شدن اسلام دگماتیست و خرافاتی و فقهاتی و روایتی برای جامعه ایران نخواهد داشت.

۳۱ - از آفت‌های دیگر جنبش روشنگری جامعه بزرگ ایران در ۱۵۰ سال گذشته عمر این جنبش این بوده است که این جنبش در «تعریف هویتی از جامعه بزرگ ایران» گرفتار تفرقه و تشتت و فراز و نشیب و بن‌بست بسیاری شده است و دلیل این امر هم این بوده است که پیوسته در راستای تعریف هویت اجتماعی جامعه ایران خودش را در برابر سه انتخاب هویت ایرانی صرف، هویت اسلامی صرف، هویت غربی تقلیدی می‌دانسته است.

پر واضح است که سنتز این رویکرد سه گانه هویتی برای جنبش روشنگری جامعه ایران حاصلی جز این نداشته است که در برابر انتخاب «هویت ایرانی صرف» (آنچنانکه در دیسکورس صادق هدایت شاهد بودیم) راهی جز این نداشتند مگر اینکه به ستیز با مؤلفه‌های دیگر هویتی جامعه ایران مثل هویت دینی و اسلامی بپردازند؛ و یا آنچنانکه در دیسکورس جلال آل احمد شاهد بودیم (از آنجائیکه جلال آل احمد هویت جامعه ایران را در چارچوب هویت اسلامی، آن هم در شکل اسلام سنتی و فقهاتی آن تعریف می‌کرد) او در راستای تعریف و تثبیت هویت جامعه ایرانی به جنگ هویت غربی در جامعه ایران تحت عنوان غرب‌زدگی بپردازد.

باری، بدین ترتیب بوده است که جنبش روشنگری جامعه بزرگ ایران در ۱۵۰ سال گذشته عمر خود در این عرصه گرفتار بن‌بست‌ها و انحرافات بسیاری شده است. طبیعی است که ریشه این بن‌بست‌ها و بحران‌ها در جنبش روشنگری جامعه ایران به آنجا منتهی بشود که در عرصه هیرارشی سه «هویت ایرانی» و «هویت اسلامی» و «هویت غربی» نظریه‌پردازان جنبش روشنگری به بن‌بست برسند، چراکه آنها در این رابطه انتخاب هر یک از سه مؤلفه فوق، بسترساز نفی مؤلفه‌های دیگر هویتی می‌دانسته‌اند. ☀

پایان



میزگرد مستضعفین

سوال هفدهم

«پروژه اصلاح دینی»

در جامعه ایران از کدامین مسیر باید صورت پذیرد؟

الان شاهد آن می‌باشیم. خلاصه اینکه محمد حنیف‌نژاد هم نتوانست در این رابطه گام جدی بردارد، چرا که جایگزینی علوم اجتماعی به جای علوم طبیعی مورد اتکای بازرگان و طالقانی تنها فونکسیون که داشت این بود که او توانست با زبان دین و قرآن و نهج‌البلاغه حرف انطباقی و وارداتی و کپی - پیست شده خود را بزند، در صورتی که در رویکرد تطبیقی شریعتی و محمد اقبال آنها توسط رویکرد تطبیقی خود به جای اینکه بخواهند مانند بازرگان و طالقانی و محمد حنیف‌نژاد با زبان دین حرف آنها را بزند با زبان عصر، توسط اجتهاد در اصول و فروع و بازسازی اسلام تاریخی توانستند قرآن را به حرف درآوردند و در چارچوب «پیوند تطبیقی بین ابدیت و زمان» آنچنانکه اقبال می‌گوید «حرف دین را بزنند».

باری، در این راستا بود که در فرایند پسا فروپاشی بلوک شرق و شکست مارکسیسم دولتی در تاریخ، رویکرد اقبال و شریعتی توانست به عنوان آلترناتیو سوسیالیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا هم بشود و باز بدین ترتیب بود که در جامعه

بنابراین آفت مشترک مسیر اصلاح دینی بازرگان و طالقانی در رابطه با عدم توانائی آنها جهت توده‌ای کردن جنبش اصلاح دینی خود این بود که هر دو در دو مسیر به صورت انطباقی (نه تطبیقی) تلاش کردند تا در چارچوب علوم طبیعی بشر به اصلاح دینی در جامعه ایران بپردازند؛ که البته این اشتباه راه رفتن آنها (نه راه اشتباه رفتن) باعث گردید تا منهای اینکه پروژه اصلاح دینی آنها نتواند به انجام برسد، باعث شد تا به دلیل اینکه نتوانستند حرکت اصلاح دینی خود را اجتماعی و توده‌ای بکنند در جریان انقلاب ضد استبدادی ۵۷ دستاورد اجتماعی و سیاسی و نظری و عملی آنها در تحلیل نهائی در خدمت سردمداران موج‌سوار از راه رسیده فقهاتی جهت نهادینه کردن قدرت به ارث رسیده انقلاب ۵۷ درآید. البته در ادامه همین مسیر انطباقی اصلاح دینی مهدی بازرگان و سید محمود طالقانی بود که مهندس محمد حنیف‌نژاد تلاش کرد تا با جایگزین کردن علوم اجتماعی و در رأس آنها سوسیالیسم و مارکسیسم به جای علوم طبیعی مورد تکیه بازرگان و طالقانی به «به‌سازی» پروژه اصلاح دینی بازرگان و طالقانی بپردازد؛ اما از آنجائیکه مهندس محمد حنیف‌نژاد در چارچوب همان رویکرد انطباقی بازرگان و طالقانی به این مهم پرداخت، این امر باعث گردید تا در چارچوب رویکرد انطباقی خود:

اولاً به جای دستیابی به دموکراسی سوسیالیسم شریعتی گرفتار سوسیالیسم دولتی قرن بیستم لنین بشود.

ثانیاً در عرصه تبیین استراتژی با تکیه بر اصل کلیدی لنینیستی و مائوئیستی کسب قدرت سیاسی وظیفه اصلی پیشاهنگ بداند و به جای قدرت اراده توده‌ها قدرت را در لوله تفنگ پیشاهنگ تعریف کند و در عرصه استراتژی بر جنگ درازمدت توده‌ای توسط ارتش خلقی پیشاهنگ تکیه نماید که حاصل همه آنها همین سازمان مجاهدینی شد که از ۳۰ خرداد ۶۰ الی



ایران سیر پروژه اصلاح دینی به صورت بازسازی تطبیقی محمد اقبال از نیمه دوم دهه ۴۰ به شریعتی رسید و او در ادامه راه اقبال لاهوری و پروژه بازسازی تطبیقی‌اش تلاش کرد تا توسط ریل‌گذاری تطبیقی جدید قطار اصلاح دینی جامعه ایران را وارد ریل جدیدی بکند. از آنجا بود که شریعتی در چارچوب رویکرد تطبیقی وام گرفته از علامه محمد اقبال لاهوری توسط سلاح اجتهاد در اصول و فروع دین پروژه اصلاح دینی تطبیقی محمد اقبال را در جامعه ایران استارت زد. مبانی پروژه اصلاح دینی به صورت بازسازی تطبیقی شریعتی عبارتند از:

الف - اعتقاد به دو فرایند «اصلاح دینی» و «اصلاح اجتماعی» یا به عبارت دیگر نجات اسلام و نجات مسلمین که البته هم در رویکرد اقبال و هم در رویکرد شریعتی اصلاح دینی و اصلاح اجتماعی در طول هم می‌باشند نه در عرض یکدیگر. به همین دلیل هم شریعتی و هم اقبال علاوه بر اینکه بر تقدم پروژه تکوین اصلاح دینی نسبت به پروژه اصلاح اجتماعی معتقد بودند «پروژه اصلاح دینی را برای اصلاح اجتماعی می‌خواستند». قابل ذکر است که هم شریعتی و هم اقبال در عرصه آسیب‌شناسی اسلام تاریخی و جوامع مسلمین (موضوع انحطاط تمدنی مسلمانان از قرن پنجم هجری) معتقد بودند که این انحطاط اسلام تاریخی توسط تصوف‌گرایی و فقه‌زدگی و ارسطوزدگی و افلاطون‌زدگی بوده که بسترساز انحطاط‌زدگی مسلمانان شده است. لذا در رویکرد اقبال و شریعتی تنها در چارچوب مهندسی معکوس در شرایط امروز، برای نجات مسلمین باید از نجات اسلام توسط پروژه بازسازی اصلاح دینی آغاز بکنیم نه از اصلاح اجتماعی، چراکه آنچنانکه شریعتی می‌گفت نجات مسلمین اگر قبل از نجات اسلام در جامعه دینی ایران صورت بگیرد قطعاً جامعه ایران گرفتار و اسیر ارتجاع مذهبی خواهد شد. آنچنانکه در انقلاب ضد استبدادی ۵۷ شاهد بودیم همین طور هم شد؛ زیرا انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران در شرایطی صورت گرفت که پروژه اصلاح دینی به انجام نرسیده بود و هنوز چتر اسلام فقهاتی و اسلام تصوف‌گرایانه و اسلام فلسفی یونانی‌زده بر جامعه ایران سنگینی می‌کرد در نتیجه همین امر باعث گردید تا حتی حرکت تحول‌خواهانه فرهنگی شریعتی هم در

سال ۵۷ در غیبت شریعتی تغییر جوهر بدهد و به حرکت سیاسی صرف بدل بشود و در خدمت موج‌سواران فقه‌گرای از راه رسیده درآید.

ب - مشخصه دوم پروژه اصلاح دینی شریعتی و اقبال این بود (که برعکس رویکرد انطباقی مهدی بازرگان و طالقانی که بر علوم طبیعی جهت بازشناسی اسلام تکیه می‌کردند) اقبال و شریعتی جهت بازسازی اسلام تاریخی در چارچوب شعار «بازگشت پیامی به قرآن» و شعار «پیوند ابدیت با تغییر»، «ابدیت» را در قرآن تعریف کردند و «تغییر» را در زمان. یادمان باشد که شعار بازگشت شریعتی و اقبال (مانند سلفیه) شعار بازگشت زمانی به گذشته نیست، اقبال و شریعتی هرگز و هرگز در تلاش آن نبودند تا اسلام قرن هفتم میلادی پیامبر اسلام که در چارچوب جامعه آن روز عربستان تکوین پیدا کرده بود و فقه و حقوق آن متعلق به آن جامعه بود بخواهند در جامعه امروز ایران پیاده کنند. اقبال و شریعتی توسط شعار «بازگشت» معتقد به بازگشت پیامی یا بازگشت به قرآن بودند نه بازگشت به عصر و فقه و حقوق اقتصاد و مناسبات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی زمان پیامبر اسلام، آنچنانکه امروز اسلام سلفیه شیعه و سنی که همان اسلام فقهاتی حکومتی می‌باشند مدعی آن هستند؛ و مطابق این رویکرد امروز منطقه را به خاک و خون کشیده‌اند و عصر توحش را برای بشریت به ارمغان آورده‌اند «بازگشت» اقبال و شریعتی «بازگشت به قرآن است» آن هم البته با رویکرد تطبیقی توسط سلاح «اجتهاد در اصول و فروع».

ج - مشخصه سوم پروژه اصلاح دینی اقبال و شریعتی اعتقاد به رویکرد «بازسازی» در عرصه اصلاح دینی بود نه رویکرد «به‌سازی انطباقی» یا رویکرد «واسازی اسلام تقلیلی و حداقلی و فردی»، چراکه تفاوت پروژه «بازسازی» با پروژه‌های «به‌سازی» و «واسازی و سلفی‌گری» در این است که در پروژه بازسازی باور اقبال و شریعتی بر این امر قرار داشت که کل اسلام تاریخی در شاخه‌های مختلف فقهی، سیاسی، اجتماعی، فلسفی، عرفانی، کلامی و غیره دچار انحراف و آسیب شده است لذا از نو باید کل اسلام تاریخی مورد بازسازی قرار گیرد. رویکرد تطبیقی در عرصه

بازسازی اقبال و شریعتی به این خاطر بود که هم اقبال و هم شریعتی معتقد بودند که برای بازسازی اسلام تاریخی (برعکس علوم طبیعی و علوم اجتماعی رویکرد به‌سازی انطباقی بازرگان و طالقانی و حنیف‌نژاد) تنها تکیه مطمئن خود قرآن است و لذا به همین دلیل بود که آنها شعار «بازگشت پیامی» به قرآن دادند.

پر واضح است که حتی شعار «بازگشت پیامی به قرآن» اقبال و شریعتی بازگشت یکجانبه تقدس‌گرایانه به قرآن نیست بلکه برعکس هم اقبال و هم شریعتی در عرصه بازگشت به قرآن، معتقد به بازفهمی تطبیقی قرآن بودند نه بازفهمی فقیهانه قرآن یا بازفهمی انطباقی قرآن و غیره، بنابراین در چارچوب بازفهمی تطبیقی قرآن بود که هم اقبال و هم شریعتی برای به حرف در آوردن قرآن در این عصر، سؤال‌های نو جهت دریافت پاسخ‌های نو در برابر قرآن قرار دادند و بدین ترتیب بود که اقبال و شریعتی پس از ۱۴ قرن توانستند به صورت تطبیقی قرآن را به حرف درآورند؛ و توسط این به حرف در آوردن تطبیقی قرآن، به بازسازی اسلام ویران شده تاریخی پرداختند. ذکر این موضوع در اینجا لازم است که رویکرد تطبیقی اقبال و شریعتی جهت به حرف در آوردن قرآن و بازفهمی دوباره قرآن و تاریخی دانستن قرآن، با رویکرد «واسازی» تحلیلی و تقلیلی و اسلام حداقلی سروش و مجتهدی شبستری و غیره متفاوت می‌باشد؛ زیرا سنتز نهائی رویکرد تحلیلی و تقلیلی و اسلام حداقلی، عبدالکریم سروش و محمد مجتهدی شبستری و غیره که همان اسلام فردی و شخصی و بی‌تفاوت در برابر جامعه و اجتماعی بشری می‌باشد، در چارچوب رویکرد «واسازی» تکوین پیدا کرده است نه رویکرد بازسازی تطبیقی و رویکرد به‌سازی انطباقی، در نتیجه به دلیل همین رویکرد «واسازی» است که در نهایت وحی نبوی پیامبر اسلام یا به صورت «نومن» غیر قابل شناخت کانت در می‌آید و یا به صورت «خواب‌نامه» شخصی یک فرد عربستانی قرن هفتم میلادی که بدون تردید فونکسیون نهائی این رویکرد «واسازی» به وحی نبوی پیامبر اسلام، جز نفی عملکرد اجتماعی و تاریخی وحی نبوی نمی‌باشد؛ و حداکثر جایگاهی که وحی نبوی پیامبر اسلام در عرصه رویکرد «واسازی» اسلام حداقلی پیدا می‌کند، «یک تجربه

عرفانی و صوفیانه و فردی» در حد صوفیان گذشته است.

پر پیداست که این رویکرد «واسازی» به وحی نبوی پیامبر اسلام با رویکرد علامه محمد اقبال لاهوری و شریعتی که در فرمول «پیوند بین ابدیت و تغییر» اسلام تطبیقی، قرآن و وحی نبوی پیامبر اسلام در چارچوب «ابدیت» تعریف می‌شود از فرش تا عرش متفاوت می‌باشد. لازم به ذکر است که گرچه هم محمد اقبال و هم شریعتی نخستین نظریه‌پردازان مسلمانی هستند که برای اولین بار وحی نبوی پیامبر اسلام را در چارچوب «تجربه باطنی» پیامبر اسلام تعریف کردند، اما به دلیل مرزبندی که هم اقبال و هم شریعتی در عرصه مقایسه بین تجربه باطنی پیامبر اسلام با تجربه باطنی صوفیانه کردند، هرگز وحی نبوی پیامبر اسلام در دیسکورس تجربه فردی صوفیانه تشریح و تبیین و تعریف نکرده‌اند. لذا گرچه نظریه‌پردازان رویکرد «واسازی» تقلیلی و تحلیلی و اسلام حداقلی وحی نبوی پیامبر اسلام در توجیه رویکرد خود به وحی نبوی پیامبر اسلام معتقدند که برای زمینی کردن وحی نبوی پیامبر راهی جز این وجود ندارد، باید در پاسخ مطرح کنیم که در رویکرد اقبال و شریعتی، جهت زمینی کردن وحی نبوی پیامبر اسلام، به جای تکیه بر «نومن» کانت و «خواب‌نامه» دانستن قرآن و یا غیر قابل شناخت دانستن جوهر وحی حتی برای خود پیامبر، با «تاریخی کردن وحی نبوی پیامبر اسلام» وحی نبوی پیامبر اسلام را زمینی و واقعی و اجتهادپذیر می‌دانستند؛ و لذا در این رابطه داوری ما بر این امر قرار دارد که بزرگ‌ترین دستاورد پروژه اصلاح دینی به صورت بازسازی تطبیقی شریعتی، «تاریخی کردن و واقعی کردن تمامی امور فراتاریخی اعتقادات گذشته مسلمانان بود» و توسط همین رویکرد است که محمد اقبال در سه فصل آغازین کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام خود، تمام تلاشش بر این امر قرار دارد تا حتی وجود خود خداوند را هم به صورت یک واقعیت در عرصه وجود تبیین نماید نه خارج از جهان و وجود.

بنابراین توسط همین تاریخی و واقعی کردن امور فراتاریخی اعتقادات مسلمانان بود که هم اقبال و هم شریعتی توانست تمامی این امور را نقدپذیر و اجتهادپذیر و زمان‌مند بدانند؛



به عبارت دیگر هم شریعتی و هم اقبال در عرصه بازفهمی تطبیقی متن قرآن، اگرچه فهم ما را نسبت به قرآن تاریخی می‌دانستند و گرچه در چارچوب دو فرمول «محکم و متشابهات» و «ناسخ و منسوخ» قرآن معتقد به بازسازی کل فقه قرآن بودند، ولی هرگز نه اقبال و نه شریعتی معتقد به بازسازی کل قرآن نبودند. اعتقاد آنها به پروژه بازسازی در خصوص اسلام تاریخی بود نه کل متن قرآن، چراکه بازسازی کل متن قرآن آنچنانکه محمد اقبال در فصل ششم کتاب بازسازی فکر دینی مطرح می‌کند باعث می‌شود که «ابدیت» در فرمول اجتهاد تطبیقی بین «ابدیت و تغییر» از بین برود. باری، برای تشریح و کالبد شکافی بیشتر موضوع باید پروژه اصلاحات اعتقادی به دو فرایند:

الف - اصلاح دینی.

ب - اصلاح فقهی، تقسیم کنیم زیرا «اصلاح فقهی» که از آخوند خراسانی و نائینی در دوران مشروطیت، در حوزه‌های فقهی شیعه شروع شد و در ادامه آن به حسینعلی منتظری و شاگرد او مرحوم احمد قابل رسید و امروز افرادی مثل محسن کدیور در خارج از کشور از این رویکرد دفاع می‌کنند، یک اصلاح درون دینی می‌باشد، نه یک اصلاح دینی؛ بنابراین در تحلیل نهائی از آنجائیکه «اصلاح فقهی، بدون اصلاح کلامی کل دین ممکن نمی‌باشد» و «بدون اصلاح کلامی در دین هر گونه اصلاح فقهی محکوم به شکست خواهد بود» و از آنجائیکه تمامی کسانی که از مشروطیت الی الان، «اصلاح فقهی بدون اصلاح کلامی انجام داده‌اند» همین امر باعث گردیده است تا در این نوشتار ما «اصلاح فقهی را از اصلاح دینی جدا بکنیم و اصلاح فقهی بدون اصلاح کلامی در دین را محکوم به شکست بدانیم.»

یادمان باشد که اقبال در فصل ششم کتاب گران سنگ بازسازی فکر دینی، موضوع «اصلاح فقهی در اسلام را در چارچوب اصلاح کلامی تعریف می‌کند»، چراکه محمد اقبال معتقد است که «بدون اصلاح کلامی در کل دین، هر گونه اصلاح فقهی چه فقه قرآنی باشد و چه فقه روایتی محکوم به شکست خواهد بود»؛ و به همین دلیل است که اقبال در کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام خود که مانیفست تمامی اندیشه‌های او می‌باشد - در فصل ششم - پس از طرح

تمامی اصول رویکرد اصلاح دینی و کلامی خود به طرح اصلاح فقهی می‌پردازد؛ بنابراین در این رابطه است که باید در اینجا به یک نکته دیگر هم اشاره کنیم و آن اینکه به تمامی نظریاتی که اصلاح فقهی را کار تخصصی حوزه‌های فقهی می‌دانند و هر گونه نظریه اصلاح فقهی خارج از حوزه‌های فقهی امری غیر کارشناسی شده می‌دانند، باید مطرح کنیم که از آنجائیکه اصلاح فقهی تنها در چارچوب اصلاح کلامی معنی پیدا می‌کنند، از آنجائیکه حوزه‌های فقهاتی و روحانیت محصول این حوزه‌ها آنچنانکه تاریخ هزار ساله عمر حوزه‌های فقهاتی نشان داده است، هرگز و هرگز و هرگز حتی یک روحانی حوزه‌های فقهاتی در هزار سال گذشته حاضر نشده است جهت اصلاح فقهی مانند اقبال و شریعتی به اصلاح کلامی کل دین دست بزنند و همین امر باعث گردیده است تا همه اجتهادهای فقهی و اصلاح فقهی روحانیت محصول حوزه‌های فقهی گرفتار شکست بشوند و تاکنون هیچ ثمره‌ای اصلاح دینی از شجره روحانیت حاصل نشود، در نتیجه در این رابطه است که داوری ما بر این امر قرار دارد که هرگز روحانیت محصول حوزه‌های فقهاتی نمی‌توانند نه مصلح دین باشند و نه مصلح فقه دین، زیرا در تحلیل نهائی هیچ چاقوئی حاضر نمی‌شود دسته خود را ببرد. ☀

ادامه دارد





پرش جامعه بزرگ ایران «در تاریکی» بود

۶ - انقلاب یک پدیده نادری است که در هر قری چند تا به صورت انگشت‌شمار در جهان اتفاق می‌افتد، در قرن بیستم (به خصوص از بعد از جنگ بین‌الملل) به خاطر مبارزه رهایی‌بخش کشورهای پیرامونی در برابر کشورهای متروپل امپریالیستی بیشترین انقلاب‌های تاریخ بشر صورت گرفته است. انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران از جمله آخرین انقلاب‌های قرن بیستم بود که به علل:

الف - خلاء مطالبات ایجابی دموکراتیک مردم ایران.

ب - خلاء نهادهای دموکراتیک در جامعه ایران.

ج - خلاء اهداف مشخص دموکراتیک از قبل تئوریزه و تعریف شده توسط پیشگام.

د - خلاء فرهنگ دموکراتیک و تئوری دموکراسی تدوین شده توسط پیشگام، این انقلاب نتوانست در برابر انقلاب ارتجاع مذهبی که به دنبال دستیابی و جایگزینی ولایت فقیه به جای ولایت سلطانی (رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی بود) مقاومت نماید، در نتیجه انقلاب ضد استبدادی مردم ایران که تنها دارای مضمون سلبی داشت، شکست خورد.

۷ - از ۱۷ شهریور ۵۷ که رژیم توتالیتر پهلوی در میدان ژاله تهران اقدام به کشتار و سرکوب خونین جنبش اعتراضی مردم

۴ - تراژیک‌ترین فرایند انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ در پروسه تکوین خود (و در شرایطی که انقلاب دوم تحت مدیریت ارتجاع مذهبی فقاهتی جهت جایگزین کردن ولایت فقیه به جای ولایت سلطانی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی تلاش می‌کرد) پیوند جریان لیبرالیسم (تحت هژمونی مهندس مهدی بازرگان با عنوان دولت موقت) با ارتجاع مذهبی فقاهتی بود، چرا که آنچنانکه در جلسه معرفی بازرگان به عنوان نخست وزیری موقت (قبل از ۲۲ بهمن ۵۷ در نامه خمینی که توسط هاشمی رفسنجانی خوانده شد) مطرح کردید، خمینی به صورت مشخص در چارچوب قدرت آسمانی خود بازرگان را به عنوان نخست وزیر معرفی کرد، لذا از آنجا بود که پیوند لیبرالیسم با ارتجاع مذهبی فقاهتی، نخستین صفبندی قدرت در عرصه جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ در برابر قدرت مردم یا انقلاب اول به وجود آورد. هر چند که این پیوند بسیار سست بود و جریان ارتجاع مذهبی فقاهتی پس از استفاده تجربه حکومتی از جریان لیبرالیسم (توسط پروژه دست‌ساز اشغال سفارت آمریکا) مانند دستمال کلینکس یکبار مصرف با این جریان تسویه کردند و عطایش را به لقائش بخشیدند، ولی مهندس مهدی بازرگان در برابر خمینی اعلام کرد که «بعد از خداوند جنابعالی در زمین مقوم خود می‌دانیم»، آنچنانکه سید محمود طالقانی خطاب به خمینی گفت «مانند کعبه به گرد تو می‌چرخیم».

۵ - درس بزرگی که پروسه تکوین انقلاب ضد استبدادی ۵۷ برای جنبش پیشگامان مستضعفین امروز جامعه ایران دارد، اینکه برای ایجاد هر گونه تحول افقی و عمودی همه جانبه در جامعه ایران در چارچوب حرکت از پائین، نیازمند به چهار فاکتور هستیم:

الف - ایدئولوژی بسیج‌گر.

ب - رهبری بسیج‌گر.

ج - جنبش‌های پیشرو خودسازمانده و دینامیک خودجوش مستقل تکوین یافته از پائین.

د - روایت‌های بزرگ تبیینی و تفسیری و تغییری از جهان جامعه و تاریخ و انسان.



استبداد سیاسی و استبداد دینی (توسط پروژه حسن آیت - مظفر بقائی) در قانون اساسی ولایت‌مدار بود که «هیولای ولایت فقیه در صورت شکل دولت و حکومت برای اولین بار در تاریخ بشر متولد گردید.»

۹ - اگر انقلاب مشروطیت توانست مردم ایران را از «فرایند رعیتی وارد فرایند شهروندی بکند»، جایگزینی ولایت فقیه به جای ولایت سلطانی (در پروسه انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران) باعث گردید تا جامعه ایران از «فرایند حقی، وارد فرایند تکلیفی بشود» و اگر خلاء «عصر روشنگری» انقلاب مشروطیت باعث گردید تا دو جناح روحانیت حوزه‌های فقهاتی، تحت عنوان مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان رهبری جنبش ضد استبدادی مردم ایران را در دست بگیرند و جنگ سیاسی آن دو جناح روحانیت حوزه‌های فقهاتی عامل اصلی شکست انقلاب مشروطیت و بازتولید استبداد (در اشکال مختلف محمدعلی شاه قاجار تا رضاخان میرپنج و کودتای سیاه اسفند ۱۲۹۹ سیدضیاء و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ ارتجاع مذهبی - دربار پهلوی - امپریالیست تازه نفس آمریکا) گردید، خلاء «عصر روشنگری» و سترون شدن جنبش روشنگری ارشاد شریعتی (در فرایند پسا بسته شدن حسینیه ارشاد و دستگیری معلم کبیرمان شریعتی توسط ساواک رژیم کودتائی پهلوی) در انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، باعث ظهور هیولای ولایت فقیه در چارچوب قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی گردید. ☀

پایان

کرد، فرایندی جدیدی در جنبش ضد استبدادی مردم ایران (بر علیه رژیم سرکوب‌گر و کودتائی و توتالیتر پهلوی) شکل گرفت و در همین رابطه بود که از فردای ۱۷ شهریور ۵۷، جنبش کارگری ایران تحت هژمونی کارگران صنعت نفت ایران با تمام توان و پتانسیل خود وارد مبارزه ضد استبدادی با رژیم توتالیتر پهلوی شد، سرعت رادیکالیزه شدن جنبش ضد استبدادی مردم ایران در فرایند پسا سرکوب خونین ۱۷ شهریور میدان ژاله تهران، همچنین باعث گردید تا در خلاء جنبش‌های دینامیک خودسازمانده تکوین یافته از پائین و خلاء جامعه سیاسی سازمان‌گر و خلاء نهادهای دموکراتیک اجتماعی، از آنجائیکه جامعه ایران به این مرحله رسید که دیگر رژیم توتالیتر پهلوی اصلاح‌پذیر نمی‌باشد و رژیم کودتائی پهلوی تمامی راه‌های اصلاحات را بسته است، به صورت دفعی این جنبش «وارد وضعیت انقلابی شد». طرح شعار «شاه باید برود» خمینی در آن شرایط باعث گردید تا (در خلاء رهبری دموکراتیک بسیج‌گر) جنبش ضد استبدادی مردم ایران رهبری خمینی را پذیرا بشوند.

بنابراین قبول رهبری خمینی (در فرایند پسا سرکوب خونین ۱۷ شهریور ۵۷) برای جنبش ضد استبدادی مردم ایران «یک انتخاب نبود، بلکه برعکس یک ناگزیر بود»، در نتیجه همین «ناگزیری قبول رهبری خمینی» باعث گردید تا در فرایند پسا سرکوب خونین ۱۷ شهریور میدان ژاله جنبش ضد استبدادی مردم ایران مسیر انحرافی خود را آغاز نماید و آستن جنبش ارتجاعی ضد خود گردد.

۸ - با شکست انقلاب ضد استبدادی مردم ایران و پیروزی ارتجاع مذهبی «استبداد تک مؤلفه‌ای سیاسی» (دوران رژیم توتالیتر پهلوی) وارد مرحله استبداد دو مؤلفه‌ای (که عبارتند از الف - استبداد سیاسی، ب - استبداد دینی) شد؛ که آنچنانکه نائینی در کتاب «تنبیه الامه و تنزیه المله» خود مطرح می‌کند، «استبداد دینی بس خطرناک‌تر از استبداد سیاسی می‌باشد»، پیوند استبداد دینی با استبداد سیاسی (در کادر قانون اساسی ولایت‌مدار فقهاتی، به پیشنهاد حسن آیت عامل دست مظفر بقائی که در پیوند مستقیم با جناح هار امپریالیسم آمریکا قرار داشت) در خبرگان قانون اساسی نهادینه گردید، در نتیجه همین وحدت دو مؤلفه‌ای



آسیب شناسی انقلاب مشروطیت،

نخستین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا

کننده‌ای را به ارمغان آورده است و در عرض مدت یکسال خط فقر از مبلغ ۲/۵ میلیون تومان به مبلغ بیش از ۶ میلیون تومان رسانیده است و نه تنها در ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی چرخه بازتولید قدرت این رژیم بر عوام‌فریبی و سرکوب و جایگزین کردن مشروعیت آسمانی و امام زمانی به جای مقبولیت مردمی و زمینی استوار بوده است.

نه تنها فقط در دوره ۸ ساله دولت نهم و دهم محمود احمدی‌نژاد بیش از ۷۰۰ میلیارد دلار فروش نفت خام که ۶۰ درصد کل فروش نفت تاریخ ایران می‌باشد دود کردند و به هوا فرستادند و نه تنها بحران طبقاتی جامعه امروز ایران را به آنجا رسانیده‌اند که از ۵۹ میلیون نفر جمعیت شهری ایران بیش از ۱۹ میلیون نفر حاشیه‌نشینان و حاشیه تولید می‌باشند و نه تنها فقط در پروژه اشغال سفارت آمریکا در سال ۵۸ جهت حذف مخالفان حکومتی خود بیش از ۱۸ میلیارد دلار از سرمایه‌های خارجی مردم نگون‌بخت ایران هزینه غارت امپریالیسم آمریکا در این رابطه کردید و نه تنها افزایش ضریب جینی و شکاف طبقاتی در جامعه ایران تا آنجا رسانیده است که در جامعه امروز ایران ۷۵ درصد نقدینگی یک تریلیون و ششصد هزار میلیارد تومانی در دست ۲۵ درصد جمعیت ایران می‌باشد و ۲۵ درصد

فراموش نکنیم که در عرصه ساختار استبدادی، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر جامعه نگون‌بخت ایران با رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی متفاوت می‌باشد، چراکه اگر شیشه عمر رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی در دست امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا بود (که در نشست گوادولپ این شیشه عمر رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی به سود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شکستند) شیشه عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در دست قاعده جامعه ایران و فرهنگ دموکراسی‌پرور قرآن می‌باشد. لذا به همین دلیل است که ۴۰ سال است که این رژیم جهت تثبیت حاکمیت خود بر همین توده‌های نگون‌بخت جامعه ایران، از تمامی ترفندهای مختلف مذهبی و معیشتی و پوپولیستی و سیاسی (و تکیه بر اسلام زیارتی و اسلام مداحی‌گری، از زوار اربعین امام حسین با صرف هزاران هزار میلیارد تومان از سرمایه این ملت نگون‌بخت گرفته تا گنبدهای طلائی و هتل‌ها و ساختمان‌های آنچنانی که در شهرهای مذهبی عراق و سوریه با هزینه مردم نگون‌بخت ایرانی و تا قرار دادن هزینه‌های نجومی حوزه‌های فقهاتی در بودجه سالانه مردم ایران) استفاده می‌کند. آن هم در شرایطی که نه تنها پس از ۴۰ سال هنوز بخش بزرگی از دانش‌آموزان جامعه ایران در مدارس کپری و کانکس‌ها و کلاس‌های سه شیفته و دو شیفته با تعداد بیش از ۴۰ نفر تحصیل می‌کنند و نه تنها بیش از ۶۰ درصد جامعه ایران در زیر خط فقر به سر می‌برند و جهت ادامه تحصیل فرزندان خودشان حاضر به فروش اعضای بدنشان می‌باشند و نه تنها در جامعه امروز ایران حداقل حقوق ۱۳ میلیون کارگر ایرانی که با خانواده‌شان بیش از ۵۰ میلیون نفر می‌باشند یک ششم خط فقر اعلام شده خود رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد و نه تنها طبق آمار خود نهادهای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بیش از ۶۰ درصد زنان تحصیلکرده ایران بیکار هستند و نه تنها حجم نقدینگی فعلی به علت افزایش بی در پیکر هزینه‌های جاری رژیم مطلقه فقهاتی و فسادهای چند لایه‌ای و سیستمی و ساختاری به بیش از یک تریلیون و ششصد هزار میلیارد تومان رسیده است؛ و نه تنها رکود و بیکاری و تورم و کاهش قدرت خرید و فسادهای مالی سیستمی و چند لایه‌ای درون حاکمیت، کارد به استخوان مردم ایران رسانیده است و بیش از ۱۹ میلیون نفر حاشیه‌نشینان کلان‌شهرهای ایران سونامی زیر و زیر

نقدینگی در دست ۷۵ درصد جمعیت ایران است و نه تنها در عرض یک ماه در سال ۹۷ طبق آمار بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی بیش از ۳۰ میلیارد دلار از سرمایه‌های ملت نگون بخت ایران از کشور به صورت یکطرفه و برگشت‌ناپذیر خارج شده است و نه تنها اعداد و ارقام نجومی دزدی و سرقت عناصر این رژیم به آنجا رسیده است که تنها خاوری رئیس سابق بانک ملی رژیم مطلقه فقهاتی سه میلیارد دلار سرمایه‌های این مردم را دزدید و برداشت و به کشور کانادا برد و در خدمت سرمایه‌داری جهانی قرار داد و امروز در گوشه‌ای امن و راحت در کانادا زندگی می‌کند (بدون اینکه آب از آب تکان بخورد) و نه تنها بیش از ۷ سال است که با سرمایه‌های این مردم نگون بخت رژیم مطلقه فقهاتی جهت تثبیت هژمونی خود بر هلال شیعه منطقه هزینه ۵ جنگ نیابتی را به عهده دارد (که تنها هزینه سالانه جنگ داخلی سوریه برای مردم نگون بخت ایران بیش از ۶ میلیارد دلار می‌باشد).

نه تنها در عرض ۳ ماه در سال ۹۷ بیش از ۵۰ درصد ارزش پول ملی کشور کاهش پیدا کرده است و نه تنها ۴۰ درصد اقتصاد کشور در دست سپاه ارگان نظامی و انتظامی و امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد و نه تنها در راستای نهادینه کردن اسلام زیارتی و اسلام مداحی‌گری تعداد بقاء متبرکه یا قبور زیارتی در ایران به بیش از یازده هزار قبر رسیده است و نه تنها به علت فساد و دزدی و رانت و خصولتی شدن اقتصاد مملکت در این شرایط از ۲۰ صندوق بازنشستگی، ۱۸ صندوق بازنشستگی در وضعیت ورشکستگی به سر می‌برند و نه تنها در مهرماه ۱۳۹۷ یعنی ماه افتتاح مدارس و دانشگاه‌های کشور طبق آمار خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نوشت‌افزار مورد نیاز دانش‌آموزان و دانشجویان ۷۰ درصد گران شده است و قیمت یک کیلو گوشت در این ماه به بیش از ۷۰ هزار تومان رسیده است و نه تنها رژیم مطلقه فقهاتی در سال ۹۶ جهت استرداد پول‌های سه میلیون خانواده مال باخته صندوق‌ها و مؤسسات مالی رانتی وابسته به نهادهای امنیتی و نظامی - انتظامی رژیم مطلقه فقهاتی، بیش از ۳۵ هزار میلیارد تومان (از طریق

چاپ اسکناس و افزایش پول که همان غارت غیر مستقیم توده‌ها می‌باشد توسط بانک مرکزی) پرداخت کرده است و نه تنها پس از ۴۰ سال که از عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌گذرد، طبق آمارهای خود این رژیم بیش از ۱۰ درصد جمعیت جامعه ایران هنوز در بیسوادی مطلق قرار دارند و نه تنها به علت عدم توانائی مدیریت و فساد و رانت در سیاست‌های مالی و پولی و اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قیمت یک دلار به بیش از ۱۵ هزار تومان و قیمت سکه به بیش از پنج میلیون تومان و قیمت پراید به بیش از ۴۰ میلیون تومان رسیده است.

نه تنها فقط در سال ۹۷ بیش از ۷۲ درصد از قدرت خرید ۱۳ میلیون خانواده کارگری ایران کاسته شده است و نه تنها طبق آمارهای نهادهای خود رژیم مطلقه فقهاتی بیش از ۷ میلیون کودک کار در جامعه ایران وجود دارد و نه تنها ابر بحران محیط زیست از خشکسالی تا ریزگردها که مولود افزایش بی‌رویه جمعیت ۸۲ میلیون نفری جهت رقابت با جمعیت اهل تسنن در عرصه هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی بر هلال شیعه و سد سازی‌های بدون برنامه جهت پر کردن جیب خصولتی‌ها و تغییر اقلیمی و کاهش ۳۰ تا ۵۰ درصد باران در ایران می‌باشد، بیش از ۲۰ استان کشور را تهدید کرده است و نه تنها قدرت خرید ۵ میلیون خانواده مستعمری بگیر بازنشستگی ایران در سه ماه گذشته ۶۷ درصد کاهش پیدا کرده است و نه تنها رشد اقتصادی ایران در سال ۹۷ به منهای ۱/۶ درصد رسیده است و نه تنها نرخ بیکاری طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی در سال ۹۷ به ۱۲/۸ درصد رسیده است و نه تنها طبق آمارهای نهادهای خود رژیم مطلقه فقهاتی ۹۵ درصد حقوق بگیران قانون کار حداقل حقوق می‌گیرند، بلکه مهمتر از همه اینها اینکه در جامعه امروز ایران به علت مناسبات سرمایه‌داری رانتی و دولتی و نفتی حاکم همه موضوع‌های حقوق اساسی عدالت اجتماعی که شامل حق کار و حق آموزش و حق بهداشت و حق مسکن و حق آزادی و حق تشکیلات و سندیکاهاست مستقل و غیره به صورت «کالا» در آمده است.

۴ - جریان چهارم جنبش رو شنگری ایران در فرایند پیشا

به بدنه و قاعده جامعه ایران نفوذ کند و دلیل آن هم این بود که حتی فرایند تکوین سرمایه‌داری تزریقی و دستوری در دوران رضا شاه برعکس سرمایه‌داری مغرب زمین در جامعه ایران صورت دینامیک نداشت، بلکه به صورت آمرانه در چارچوب سرمایه‌های نفتی قرارداد و ثوق الدوله در حال ایجاد بود؛ که همین امر مانع از نهادینه شدن احزاب با وظایف سرمای‌هداری شرایط دموکراتیک در جامعه ایران می‌شد. البته مشکلات ساختاری نظام سرمایه‌داری در جامعه ایران که ریشه در ساختار سرمایه‌داری نفتی و دولتی و رانتی و دستوری و تزریق از بالا داشت، مانع از انجام سازماندهی اقتصادی و سیاسی در جامعه ایران در یک قرن گذشته شده است.

فراموش نکنیم که اولین بستر تشکل و سازماندهی اجتماعی در جوامع سرمایه‌داری تکوین جنبش مستقل سندیکائی است که متأسفانه در جامعه ایران، با اینکه بیش از یک قرن از عمر سرمایه‌داری تولیدی می‌گذرد هنوز جامعه ایران نتوانسته است به آن دست پیدا کند. پر پیداست که در جامعه سرمایه‌داری تا زمانیکه جامعه نتواند به جنبش سندیکائی مستقل از دولت و مستقل از احزاب سیاسی و دارای جوهر دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر دست پیدا نماید، هرگز و هرگز آن جامعه نمی‌تواند به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین دست پیدا کند و البته تا جامعه نتواند به جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین دست پیدا کند، امکان دستیابی به جامعه دموکراتیک وجود ندارد. ☀

پایان

انقلاب مشروطیت جریان حزب اجتماعیون - عامیون بود. حزب اجتماعیون - عامیون تنها جریانی بود که در فرایند پیشا انقلاب مشروطیت در جامعه ایران در عرصه انحطاط‌زدائی تکیه بر رویکرد سوسیالیستی می‌کرد؛ اما از آنجائیکه این جریان نتوانست به صورت نهادینه شده به قاعده جامعه ایران نفوذ پیدا کند و از آنجائیکه این جریان کارزار اصلی جامعه ایران را در چارچوب کار و سرمایه تعریف می‌کرد و این رویکرد حزب اجتماعیون - عامیون، در شرایطی بود که سرمایه‌داری در جامعه ایران هنوز فرایندهای اولیه تکوین خود را در عرصه صنعت و تکنولوژی و تولید صنعتی شروع نکرده بود و مناسبات زمین‌داری بر جامعه ایران حاکم بود و بیش از ۷۰ درصد از جمعیت ده میلیون نفری آن زمان ایران در روستاها زندگی می‌کردند و تنها ۳۰ درصد در شهرها بودند، این همه باعث گردید تا جریان حزب اجتماعیون - عامیون نتواند نه در فرایند پیشا انقلاب مشروطیت و نه در انقلاب مشروطیت (در عرصه حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران) جایگاه و نقش محوری پیدا کند و همین شرایط عینی و ذهنی حرکت اجتماعیون - عامیون باعث گردید تا این جریان گرفتار بن بست بشود.

هر چند که به صورت غیر علنی ادامه این جریان در عرصه انقلاب مشروطیت تحت رهبری حیدر عموآوغلی توانست استمرار پیدا کند، ولی با همه این احوال از آنجائیکه این رویکرد نه امکان در دستور قرار دادن «وظایف سوسیالیستی» برای خود در جامعه عقب‌مانده ایران داشت و نه می‌توانست «وظایف سرمایه‌داری» در دستور کار خود قرار دهد (چراکه در آن صورت دیگر امکان حفظ هویت سوسیالیستی آنچنانکه خود ادعا می‌کردند، برای آنها نمی‌بود) البته حزب کمونیست در دوران رضا شاه پس از پروسه تکوین «وظایف سرمایه‌داری» برای خود تعریف کرده بود؛ ولی با همه این احوال حتی حزب کمونیست در دوران رضاشاه (که از بعد از کودتای ۱۲۹۹ امپریالیسم انگلیس که بستر ساز جایگزینی رژیم کودتائی و توتالیتر رضاخان به جای قاجاریه گردید، سرمایه‌داری تزریق شده از بالا و دستوری در جامعه ایران در حال تکوین بود) هم نتوانست صورت فراگیر پیدا کند و

«مبناسازی اخلاق» یا «تئوری اخلاق انسان» در رویکرد پیامبر اسلام

«تئوری اخلاق تطبیقی» ۵۹

حجاب چهره جان می شود غبار تنم

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست

عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس

اگر زخون دلم بوی عشق می آید

چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند

خوشا دمی که از این چهره برده برفکنم

روم به گلشن رضوان که مرغان چمنم

دریغ و درد که غافل ز حال خویشتم

چو در سراچه ترکیب تخته بند تنم

عجب مدار که همدرد ناچه ختنم

گر اندکی نه بوفوق رضاس خورده مگیر

دیوان حافظ - ص ۳۰۵ - س ۱ به بعد

البته این رویکرد افلاطونی و ارسطویی در اندیشه و منظومه معرفتی مولوی هم ریش کرده است آنچنان که هم در مثنوی و هم در دیوان شمس تبریزی می توان به وفور ریش را مشاهده کرد.

عین آتش در اثر آمد یقین

لاجرم پرتو نباید زاضطراب

قامت تو برقرار آمد به ساز

پرتو و سایه وی است اندر زمین

سوی معدن باز می گردد شتاب

سایهات کوتاه دمی یک دم دراز

مثنوی دفتر سوم - ص ۳۰۵ - س ۷ به بعد

مرغ بر بالا پیران و سایه اش

ابلهی صیاد آن سایه نشود

بی خبر کان عکس آن مرغ هواس

می دود بر خاک و پیران مرغ وش

می دود چندان که بی مایه نشود

بی خبر که اصل آن سایه کجاس

مثنوی - دفتر اول - ص ۱۱ - س ۱۰ به بعد

ما چو چنگیم و تو زخمه می زنی

ما چو ناییم و نوا در ما زتوست

زاری از ما نی تو زاری می کنی

ما چو کوهیم و صدا در ما زتوست

ما چو شطرنجیم اندر برد و مات

برد و مات ما زتوست ای خوش صفات

ما که باشیم ای تو ما را جان و جان

تا که ما باشیم با تو در میان

ما عدم هاییم و هستی های ما

تو وجود مطلق فانی نما

ما همه شیران ولی شیر علم

حمله مان از باد باشد دم به دم

حمله مان از باد و ناپیداست باد

جان فدای آن که ناپیداست باد

باد ما و بود ما از داد توست

هستی ما جمله از ایجاد توست

مثنوی - دفتر اول - ص ۶۲ - س ۸ به بعد

فراموش نکنیم که آنچنانکه قبلاً هم به

اشاره مطرح کردیم، مهم ترین دغدغه

علامه محمد اقبال لاهوری و معلم کبیرمان

شریعتی از بعد از شکست حرکت سیدجمال

و انحراف فقهاتی و حوزه ای حرکت محمد

عبده تا سید قطب ریشه یابی علل و دلایل

انحطاط هزار ساله جوامع مسلمان بود؛ و

این مساله از زمانی برجسته تر گردید که

محمد اقبال و تبع او شریعتی به پروژه

«بازسازی نظری و علمی اسلام و مسلمین

جهت انحطاط زدایی تکیه کردند» چرا که

هم اقبال و هم شریعتی «جبرگرایی نظری

و عملی» در میان جوامع مسلمین به عنوان

عامل اصلی انحطاط آفرین جوامع مسلمانان



تحلیل می‌کردند و در این راستا جهت مبارزه نظری با این عامل هم اقبال و هم شریعتی تلاش کردند تا توسط مبارزه با فلسفه یونانی ارسطویی و افلاطونی و مبارزه با تصوف‌گرایی حتی در اشکال تصوف‌گرایی حافظ و مولوی و مبارزه با اسلام فقهاتی حوزه‌های فقهی به مبارزه همه جانبه با جبر‌گرایی نظری و عملی حاکم بر وجدان مسلمانان بپردازند و به همین دلیل هم اقبال و هم شریعتی چه در عرصه کلامی و چه در عرصه انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی و فلسفه تاریخ کوشیدند جوهر اختیار و انتخاب و اراده و آفرینندگی انسان را پر رنگ و عمده سازند.

قابل ذکر است که خود سیدجمال در اواخر عمر خود پس از بازگشت به مصر جهت آسیب‌شناسی و ریشه‌یابی علل شکست حرکت خود به این واقعیت رسیده بود که یکی از عوامل شکست او جبر‌گرایی حاکم بر ایمان و اعتقاد و فرهنگ جوامع مسلمان می‌باشد، اما هرچند سیدجمال در این رابطه در «تشخیص» یکی از علت‌های انحطاط جوامع مسلمین راه درستی پیمود، ولی او در «تجویز درمان» برعکس اقبال و شریعتی دچار انحراف شد، چرا که سیدجمال جهت مبارزه با روحیه جبر‌گرایی جوامع مسلمین کوشید از طریق تکیه بر فلسفه یونانی و ارسطویی به مقابله با این آفت بپردازد، غافل از اینکه (آنچنانکه اقبال و شریعتی بعداً تبیین کردند) آبخور اولیه جبر‌گرایی در میان جوامع مسلمین و نحله‌های کلامی و فلسفی و فقهی و عرفانی مسلمانان همین اندیشه‌های فلسفی افلاطون و ارسطو بوده است؛ و این رویکرد در منظومه معرفتی به خصوص علامه محمد اقبال لاهوری تا آنجا پر رنگ می‌گردد که اقبال حتی عامل اولیه نظری رویکرد جبر‌گرایانه صوفیان عشقی و رندی و حتی صوفیانه زهدی مثل امام محمد غزالی را همان اندیشه ارسطویی و رویکرد جبر‌گرایانه ارسطو می‌داند.

یادمان باشد که در عرصه اسلام تاریخی در قرن پنجم امام محمد غزالی نخستین نظریه‌پرداز بود که به صورت همه جانبه در مبارزه با رویکرد فلسفی ابن رشد و فارابی، فلسفه یونانی و منظومه معرفتی افلاطون و به خصوص ارسطو را به چالش گرفت. با همه این احوال اقبال هسته رویکرد جبر‌گرایانه و تصوف‌گرایانه و زهد‌گرایانه امام محمد غزالی را در اندیشه ارسطو تعریف می‌نماید.

باری در رابطه با تبیین کلامی اختیار و آزادی و اراده انسان است؛ که اقبال در فصل چهارم کتاب بازسازی فکر دینی - صفحه ۱۲۶ - س ۴ می‌گوید: «بدین ترتیب عنصر رهبری و توجیه‌کنندگی در فعالیت من آشکارا نشان می‌دهد که من یک

علیت شخصی آزاد است. در زندگی و آزادی من نهایی سهیم است که با روا داشتن طلوع و ظهور یک من محدود شایسته تصمیم گرفتن و مبتکرانه به کار پرداختن آزادی اراده آزاد خود را محدود کرده است. این آزادی رفتار خودآگاهانه نتیجه نظر خود فعالی است که در قرآن آمده است. آیاتی در قرآن هست که آشکارا و بی‌شبهه اشاره به این امر است:

«وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ...»
- بگو که حق و حقیقت از پروردگار است پس هر که می‌خواهد ایمان بیاورد و هر که نمی‌خواهد کافر شود» (سوره کهف - آیه ۲۹).

«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا...»
نیک کار کردید برای خودتان کرده‌اید و اگر بد کار کردید باز هم برای خودتان کرده‌اید» (سوره اسرا - آیه ۷).

اسلام به امر مهمی از روان‌شناسی بشری یعنی صعود و نزول قدرت آدمی برای آنکه آزادانه به عمل برخیزد توجه دارد و می‌خواهد قدرت آزادی عمل را به عنوان عاملی ثابت و کاهش‌ناپذیر در زندگی «من» حفظ کند. وقت خاص معین شدن برای نمازهای روزانه که به مدلول قرآن «تملک نفس» آدمی را از طریق اتصال وی به سرچشمه نهایی زندگی و آزادی به وی باز می‌گرداند، برای این است که من را از اثر ماشینی خواب و مشاغل روزانه نجات بخشد. نماز در اسلام به منزله «گریز من» است از ماشینی‌گری به آزادی...»

«برای آنکه جهان در تملک ما درآید دو راه موجود است یکی از آن دو راه عقلی است و راه دیگر باری، آنکه کلمه بهتری نداریم می‌توانیم راه حیاتی بنامیم. راه عقلی عبارت است از «فهم کردن جهان همچون دستگاه سلب و تغییرناپذیری از علت‌ها و معلول‌ها» و اما راه حیاتی عبارت است از «پذیرش مطلقه ضرورت حیات است به صورت کلی که در ضمن تکامل و تحول ثروت درونی زمان تسلسلی را ایجاد می‌کند». این طریق تملک جهان همان است که قرآن آن را «ایمان» می‌خواند. ایمان در دیسکورس قرآن تنها اعتقادی به یک یا چند جمله از نوع خاص نیست. ایمان در قرآن «اطمینان زنده‌ای است که از تجربه نادر حاصل می‌شود و تنها و شخصیت‌های نیرومند شایسته‌اند که به درجه این تجربه و اعتقاد و قضا و قدر یا قدری‌گری عالی مندرج در آن برسند... در تاریخ تجربه دینی اسلامی که به گفته پیامبر اسلام عبارتست از «آفریده شدن صفات خدایی در انسان است» این تجربه به صورت جمله‌هایی از این قبیل بیان شده



اسلام کلامی و اسلام فقهاتی و اسلام صوفیانه از اواخر قرن اول هجری الی الان می‌باشد، به عنوان «آلترناتیو قرآنی» آن روح فلسفی یونانی، معتقد به هسته «من» یا «خود» می‌باشد؛ که در چارچوب خودویژگی‌های روان‌شناختی این «من» یا «خود» اقبال علاوه بر اینکه به تبیین معاد و آخرت و بهشت و جهنم هر فرد می‌پردازد. او با تاسی از آیات قرآن به تبیین مشخصات این «من» یا «خود» انسان می‌پردازد و توسط تبیین پروسس تعالی این «من متناهی» انسانی در برابر «من نامتناهی» هستی است که او به «آزادی» می‌رسد. «من» یا «خود» هسته اصلی منظومه معرفتی اقبال است و بدون فهم و شناخت این هسته اصلی هرگز امکان فهم و شناخت اندیشه‌های عرفانی و کلامی و فلسفی اقبال وجود ندارد.

آنچنانکه اقبال در تشریح فلسفی «خداوند ابژه» خداوند در هستی را به صورت یک «من نامتناهی» تبیین می‌نماید که در برابر آن «من نامتناهی» هستی است که «من انسان» به صورت «متناهی» می‌تواند پروسس شدن و تکامل خود را در بستر دیالکتیک توسط «عبادت و نیایش» به انجام برساند. اقبال مبنای آزادی و اراده و اختیار و آفرینندگی در انسان را در کادر همین «من نامتناهی» هستی و در پیوند با آن همان «من متناهی» انسانی تبیین می‌نماید. زمان حقیقی یا زمان فلسفی (نه زمان ریاضی آلبرت انشتین) که از بزرگترین کشفیات علامه محمد اقبال می‌باشد و تا کسی زمان فلسفی یا زمان حقیقی اقبال را فهم نکند هرگز نمی‌تواند «من نامتناهی» یا «خداوند ابژه» در هستی را فهم نماید، زیرا تنها «زمان فلسفی» یا «زمان حقیقی» محمد اقبال است که نشان می‌دهد جهان دائماً در حال خلق جدید است و نشان می‌دهد که این ماده جهان دائماً در حال کش آمدن می‌باشد و نشان می‌دهد که «درک مکانی از زمان حقیقی یا فلسفی داشتن غلط است» و نشان می‌دهد «بدون فهم زمان حقیقی یا زمان فلسفی درک تکامل در جهان بی‌معنا می‌شود» و نشان می‌دهد که «بدون فهم زمان حقیقی یا زمان فلسفی در خلق دائماً جدید در هستی بی‌معنا می‌گردد» و نشان می‌دهد که تنها در چارچوب «زمان حقیقی یا زمان فلسفی است که می‌توانیم فهم کنیم که جهان لحظه بعد الان وجود ندارد» و این جهان هر لحظه یک جهان جدید است که با جهان لحظه قبل متفاوت می‌باشد. ☀

ادامه دارد

است مثل «من حقم حلاج» یا «من دهرم پیامبر اسلام» و یا «من قرآن ناطقم امام علی» و یا «من سبحانم بایزید»، در عرفان تجربه اتحادی این نیست که «من محدود هویت خود را از طریق منجذب شدن در من نامحدود محو کند بلکه در آمدن نامحدود به آغوش محدود عاشق است. قدری‌گری همراه با این طرز نگرش، نفی من و آزادی و اراده نیست. بلکه برعکس حیات و قدرت نامحدودی است که هیچ سد و بندی در برابر خود نمی‌بیند و ممکن است مردی را (مانند امام حسین) چنان بسازد که اگر تیر همچون باران بر او ببارد با طمأنینه و آرامش نماز گزارد. ولی ممکن است بپرسید که آیا این درست نیست که مدت چندین قرن یک نوع قدری‌گری منحط بر جهان اسلام مسلط بوده است؟ این درست است و تاریخ در پی دارد که نیازمند مطالعه جداگانه دارد. در اینجا کافی است اشاره شود که این نوع قدری‌گری که نقادان اروپایی اسلام آن را در کلمه «قسمت» خلاصه می‌کنند، مقداری از آن معلول اندیشه فلسفی یونانی است و مقداری دیگر از آن نتیجه ضرورت‌های سیاسی است و مقداری دیگر نتیجه کاهش تدریجی نیروی جان‌بخشی بوده است که اسلام در آغاز تکوین به پیروان خود داده بوده است. فلسفه یونانی در جستجوی معنی علت به این صورت که بر خدا قابل انطباق باشد و با پنداشتن زمان همچون اساس ارتباط میان علت و معلول جز به مفهوم خدایی نمی‌توانسته است برسد که خارج و بیرون از جهان است و از خارج و بیرون بر جهان عمل می‌نماید. به این ترتیب خدا در فلسفه یونانی حلقه آخر زنجیر علیت است و بنابراین فاعل واقعی هر حادثه که در جهان پیش می‌آید، تصور می‌کردند فرمانروایان ابن الوقت اموی دمشق (جهت توجیح جنایت کربلا) محتاج دستاویزی بودند که جنایت خود را در کربلا توجیه کنند و میوه‌های سرکوب معاویه را از طغیان اجتماعی عمومی خشک کنند... به این ترتیب علیرغم اعتراض مسلمانان صالح یک جبری‌گری یا قدری‌گری منحط اخلاقی در میان مسلمانان پیدا شد. برای آنکه کسانی منافع مکتسب خویش را از این راه جبری‌گری یا قدری‌گری تأیید کنند، نظریه «فرمان قضا» را دستاویز خود ساختند. این هیچ مایه شگفتی نیست، چراکه در زمان خود ما نیز فیلسوفان بزرگی دلایل عقلی بر کمال نظام فاسد سرمایه‌داری اقامه کرده‌اند» (ادامه ص ۱۲۷ - س ۵).

آنچه از عبارات فوق کتاب باز سازی قابل فهم است اینکه:

۱ - اقبال در چارچوب نفی «روح فلسفی افلاطون و ارسطوئی در انسان» که هسته اصلی منظومه معرفتی اسلام فلسفی و

تبیین «فلسفه مرگ انسان»



در رویکرد امام علی

ب - طرح رویکرد اپیکوریسمی:

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچست
من آدم بهشتیم اما در این سفر
من دوستدار روی خوش و موی دلکشتم
گفتی زسر عهد ازل یک سخن بگو
وجود ما معماییست حافظ
فرصت شمار صحبت کز این دو روزه منزل
آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند
پدرم روضه رضوان بدو گندم بفروخت
کس ندانست که سر منزل مقصود کجاست
پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
زسر غیب کس آگاه نیست قصه مخوان
چه جای شکر و شکایت زنقش نیک و بدست
حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر
در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کاجا
آن تلخ وش که صوفی‌ام الخبائثش خواند
حدیث از مطرب و میگو و راز دهر کمتر جوی
عیان نشد که چرا آدم کجا رفته

هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق
حالی اسیر عشق جوانان مهوشتم
مدهوش چشم مست و می صاف بیغشتم
آنگه بگویمت که دو پیمانہ در کشتم
که تحقیقش فسونت است و فسانه
چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن
تکیه آن به که برین بحر معلق نکنیم
من چرا ملک جهان را بجوی نفروشم
این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد
کدام محرم دل ره درین حرم دارد
چو بر صحیفه هستی رقم نخواهد ماند
کنایتیست که از روزگار هجران گفت
سرها بریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت
اشهی لنا و احلی من قبله العذارا
که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما
را
دریغ درد که غافل زحال خویشتم

حافظ

آنچه از مبانی نظری رویکرد اپیکوریسمی حافظ (در ابیات فوق) قابل فهم است اینکه برعکس امام علی و اقبال و شریعتی و نظریه پردازان اسلام تطبیقی، رویکرد حافظ به انسان رویکرد «جبرگرایانه» می‌باشد.

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند
هر چه استاد ازل گفت بگو می‌گویم
و همین رویکرد جبرگرایانه حافظی که
معلول فضای سیاسی و خفقان و استبداد
سیاسی حاکم بر جامعه و زمان او بوده
است باعث گردیده است تا حافظ هستی
و انسان در چارچوب همین شرایط بی‌سر
و پای سیاسی و اجتماعی حاکم تعریف
و تبیین نماید، در صورتی که امام علی
به تاسی از قرآن و رویکرد پیامبر اسلام،
پیوسته از زاویه توحید حاکم بر جهان و
وجود به مطالعه جوامع بی‌سر و پای خود
می‌پرداخته است؛ و لذا به همین دلیل امام
علی در سرتاسر نهج البلاغه از خطبه‌ها تا
نامه‌ها و تا کلمات قصار پیوسته به نقد
جوامع مسلمین در فرایند پسا وفات
پیامبر اسلام و جوامع مسلمین در زمان
خلافت پنج ساله خودش می‌پردازد؛ و در
وصیت‌نامه خود به امام حسن می‌فرماید:
«...وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ
اللَّهُ حُرًّا...» - پسرم هرگز بنده دیگری
مباش زیرا خدا تو را آزاد آفریده است». در این عبارت کوتاه امام علی به فرزندش امام حسن، یک دنیا معرفت نهفته است چراکه امام علی آزادی و اختیار انسان در چارچوب حقوق طبیعی انسان تعریف می‌نماید و مبنای آزادی و اختیار انسان در آزاد آفریدن اولیه انسان تعریف می‌نماید

چو قسمت ازلی بی‌حضور ما کردند
رضا بداده بده و زجبین گره بگشای
آدمی در عالم خاکی نمی‌آید بدست
گر اندکی نه به وفق رضا است خرده مگیر
که بر من و تو در اختیار نگشادست
عالی دیگر ببايد ساخت و زنو آدمی



نه آزادی اهدائی.

باری، ریشه اپیکوری‌گرایی اندیشه حافظ در همین رویکرد جبرگرایانه او به انسان نهفته است. قابل ذکر است که ورود رویکرد جبرگرایانه به اندیشه عارفان و صوفیان و شاعران و متکلمین و فلاسفه و فقهای مسلمان در ۱۴ قرن گذشته مولود ورود اندیشه افلاطونی و نئوافلاطونی به اندیشه‌های مسلمین می‌باشد، چراکه آنچنانکه اقبال لاهوری می‌گوید جوهر اندیشه‌های افلاطونی و نئوافلاطونی جبرگرائی می‌باشد و به همین دلیل از نظر محمد اقبال فونکسیون اندیشه‌های افلاطونی و نئوافلاطونی در جهان اسلام در ۱۴ قرن گذشته گوسفندپروری بوده است.

راهب دیرینه افلاطون حکیم

از گروه گوسفندان قدیم

رخش او در ظلمت معقول گم

در کهستان وجود افکند سم

آنچنان افسون نامحسوس خورد

اعتبار از دست و چشم و گوش برد

گفت سر زندگی در مردن است

شمع را صد جلوه از افسردن است

بر تخیل‌های ما فرمان رواست

جام او خواب‌آور و گیتی ریاست

گوسفندی در لباس آدم است

حکم او بر جان صوفی محکم است

عقل خود را بر سر گردون رساند

عالم اسباب را افسانه خواند

کار او خلیل اجزای حیات

قطع شاخ سرو رعنا حیات

فکر افلاطون زیان را سود گفت

حکمت او بود را نابود گفت

فطرتش خوابید و خوابی آفرید

چشم هوش او سرابی آفرید

بسکه از ذوق عمل محروم بود

جان او وارفته معدوم بود

منکر هنگامه موجود گشت

خالق اعیان نامشهود گشت

زنده جان را عالم امکان خوش است

مرده دل را عالم اعیان خوش است

راهب ما چاره غیر از رم نداشت

طاقت غوغای این عالم نداشت

دل بسوز شعله افسرده بست

نقشان دنیای افیون خورده بست

از نشیمن سوی گردون پر گشود

باز سوی آشنیان آمد فرود

در خم گردون خیال او گم است

من ندانم درد یا خشت خم است

قوم‌ها از سکر او مسموم گشت

خفت و از ذوق عمل محروم گشت

کلیات اقبال لاهوری - اسرار خودی - ص ۲۳ - ۱۶

بنابراین به همین دلیل است که اشعری‌گری که رویکرد کلامی تمامی اهل عرفان و تصوف و شاعران ۱۴ قرن گذشته جوامع مسلمین بوده است، سنتز و مولود همین ورود رویکرد جبرگرائی افلاطونی و نئوافلاطونی در جهان اسلام بوده است. لذا گرچه حافظ در دیوان خود اهل تصوف را و اهل زهد را و جامعه فقه‌زده زمان خود را توسط عرفان تنعمی‌اش به نقد می‌کشد، اما از آنجائیکه عرفان تنعمی حافظ مبنای جبرگرائی دارد، این رویکرد حافظ در طول بیش از ۶ قرن گذشته نتوانسته است جوامع فقه‌زده و جبرزده و استبدادزده و تصوف‌زده مسلمین را دچار تحول زیرساختی فرهنگی و سیاسی و اجتماعی بکند؛ و شاید بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که برعکس لوتر در مغرب زمین که نقدهای مذهبی او بستر ساز ظهور پروتستانیسم و رنسانس و دوران روشنگری مغرب زمین شد، نقدهای



جامعه مذهبی حافظ کوچکترین فونکسیون اجتماعی و فرهنگی و سیاسی در ۶ قرن گذشته در جامعه فقه‌زده و استبدادزده و تصوف‌زده ایران نداشته است.

پر واضح است که مخالفت علامه محمد اقبال با رویکرد حافظ ریشه در همین نقد جبرگرایی رویکرد حافظ داشته است، چراکه محمد اقبال بر این باور است که تنها توسط ایمان به اختیار و اراده انسان در چارچوب مبارزه با جبرگرایی کلامی و فلسفی و فقهی و عرفانی مسلمانان است که می‌توان در جوامع مسلمین تحول و دگرگونی ایجاد کرد؛ و به همین دلیل است که محمد اقبال باید فیلسوف و متکلم و عارف اختیار در جهان اسلام در ۱۴ قرن گذشته تعریف کرد. برای فهم این مهم کافی است که انسان مختار محمد اقبال را با انسان مجبور حافظ در مقایسه با هم قرار دهیم تا بدانیم فاصله راه از کجا تا کجاست.

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد

حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد

فطرت آشفت که از خاک جهان مجبور

خودگری خودشکنی خودنگری پیدا شد

خبری رفت زگردون به شبستان ازل

حذر ای پردگیان پرده دری پیدا شد

آرزو بی‌خبر از خویش باغوش حیات

چشم واکرد و جهان دگری پیدا شد

زندگی گفت که در خاک تپیدم همه عمر

تا ازین گنبد دیرینه دری پیدا شد

کلیات اقبال - افکار - ص ۲۱۵ - س ۳

این رویکرد اختیارگرایانه فلسفی محمد اقبال به انسان است که باعث گردیده است تا اقبال در داستان خلقت انسان این انسان را به صورت «خودگری خودشکنی خودنگری» تعریف نماید و اما سیمای انسان مجبور تعریف شده حافظ:

بارها گفته‌ام و بار دیگر می‌گویم

که من دلشده این ره نه بخود می‌پویم
در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند
آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم
من اگر خارم و گر گل چمن‌آرایی هست
که از آن دست که او می‌کشدم می‌رویم
دوستان عیب من بیدل حیران مکنید
گوهری دارم و صاحب نظری می‌جویم
گرچه با دلق ملمع می‌گلگون عیبست
مکنم عیب کزو رنگ ریا می‌شویم
خنده و گریه عشاق زجایی دگرست
می‌سرایم بشب و وقت سحر می‌مویم
حافظم گفت که خاک در میخانه مبوی
گو مکن عیب که من مشک ختن می‌بویم

دیوان حافظ - دکتر یحیی قریب - ص ۳۱۸ - سطر ۸ به بعد

ادامه دارد

«بازسازی» رابطه خدا، انسان و جهان

در چارچوب وحی نبوی پیامبر اسلام

پیامبر اسلام در چارچوب تجربه صوفیانه اهل تصوف، جفا به تجربه نبوی پیامبر اسلام (و مسیری است که قرآن برای آینده بشریت ترسیم کرده است) می‌باشد.

۱۳ - در رویکرد قرآن و پیامبر اسلام (برعکس رویکرد تاچر نخست وزیر اسبق انگلیس که می‌گفت جامعه وجود ندارد، هر چه هست همین فرد و افراد می‌باشد و در چارچوب این رویکرد تاچری بود که نئولیبرالیسم تاچر- ریگانی تمامی حقوق فردی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی برای طبقه برخوردار و سرمایه‌دارها می‌خواستند و هیچ حق و حقوقی برای همگان یا جامعه که در رویکرد آنها اصلاً وجود و واقعیت خارجی ندارند، قائل نبودند) «جامعه به عنوان یک واقعیت می‌باشد» و هدف رسالت تمامی انبیاء ابراهیمی آنچنانکه امام علی در خطبه یک نهج‌البلاغه می‌گوید «شورائیدن عقول توده‌ها و شورائیدن جوامع بشری از قاعده جهت برپائی عدالت و قسط در جامعه می‌باشد.»

بدین خاطر در همین رابطه بوده است که تمامی تلاش پیامبر و قرآن بر این امر قرار داشته است تا «تمام جامعه را به عنوان کنشگران اصلی در عرصه برپائی عدالت اقتصادی و عدالت سیاسی و عدالت نژادی و عدالت اجتماعی و عدالت جنسیتی و عدالت آموزشی و غیره (که در گرو مبارزه مستمر با کالائی شدن نیروی کار انسان و کالائی شدن محیط زیست و کالائی

البته همین روحانی شدن وجود خود باعث می‌گردد تا در رویکرد قرآن و پیامبر اسلام آدمی خودش بدون واسطه بتواند با خداوند تماس بگیرد «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» - ای پیامبر اگر بندگان من از تو در باب من سؤال کردند به آنها بگو من به شما نزدیکم هر آن که شما من را بخوانید من اجابت می‌کنم پس بپذیرید از من و ایمان بیاورید به من شاید هدایت و رهبری بشوید» (سوره بقره - آیه ۱۸۶).

چون تویی از ما به ما نزدیکتر

ما زخود سوی تو گردانیم سر

در چنین تاریکی بفرست نور

با چنین نزدیکی دوریم دور

ورنه در گلخن گلستان از چه رست

این دعا هم بخشش و تعلیم توست

مولوی - مثنوی - دفتر دوم - سطر ۳۳

فلسفه دعا در قرآن و در رویکرد پیامبر اسلام برای تبیین همین «رابطه بدون واسطه انسان با خداوند می‌باشد» و صد البته توسط همین دعا در قرآن و رویکرد پیامبر اسلام است که باعث می‌گردد تا انسان در عرصه وجود صورت «نظاره‌گر» و «تماشاگر» صرف نداشته باشد بلکه برعکس صورت «بازی‌گر» پیدا کند و همین صفت «بازی‌گری انسان» در عرصه وجود است که باعث گردیده است تا از قرن هفتم میلادی با بعثت پیامبر اسلام و تکوین قرآن «انسان تغییرگرا جایگزین انسان تفسیرگرای گذشته تاریخ بشر بشود.»

۱۲ - در رویکرد پیامبر اسلام و قرآن از آنجائیکه «عامل ختم نبوت» پیامبر اسلام، «ظهور عقل برهان استقرائی در قرن هفتم میلادی در بشریت بوده است»

«الدین هو العقل و لا دین لمن لا عقل له» - دین همان عقل است پس کسی که عقل ندارد دین هم ندارد» (پیامبر اسلام) لذا به همین دلیل با ظهور عقل برهان استقرائی در بشریت که موضوع محوری قرآن و تکیه اصلی گفتمان عقلانیت پیامبر اسلام در ۱۴ قرن گذشته بوده است، در فرایند «ختم نبوت» پیامبر اسلام بسط تجربه نبوی پیامبر اسلام «تنها از طریق عقل جمعی بشریت ممکن می‌باشد» هر چند که تجربه دینی به صورت فردی می‌تواند به عنوان مقوم عقلانیت و مقوم اخلاق بشریت در فرایند ختم نبوت دارای فونکسیون مثبت باشد؛ بنابراین خلاصه کردن بسط تجربه نبوی در فرایند ختم نبوت

شدن آموزش و همه امور انسانی و اجتماعی می‌باشد) به میدان مبارزه پایدار و مستمر آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه بکشانند.»

۱۴ - در رویکرد قرآن و پیامبر اسلام آزادی به معنای آزادی برای همه جامعه است (نه طبقه یا گروه خاص استثمارگر و استثمارگر و استعمارگر و استعبادگر) و عدالت و برابری تنها زمانی دارای ارزش می‌باشد که برای جامعه بخواهند نه برای گروه‌های برخوردار سیاسی اقتصادی خودی.

۱۵ - در رویکرد قرآن و پیامبر اسلام از آنجائیکه وحی در عرصه هدایت‌گری وجود از آغاز تا کنون و برای همیشه به عنوان یک پدیده دوبرابر و مشککه می‌باشد و از آنجائیکه در رویکرد قرآنی عقل انسان چه به صورت عقل فردی و چه به صورت عقل جمعی، خود فرایندی از پروسس وحی به عنوان عنصر هدایت‌گر وجود در اشکال مختلف آن می‌باشد و وحی نبوی پیامبران ابراهیمی و در رأس آنها پیامبر اسلام تنها حلقه‌ای از پروسس وحی می‌باشد و از آنجائیکه در رویکرد قرآن خداوند همراه با انسان،

«...إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...»
- خداوند سرنوشت قوم و جامعه‌ای را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه خود آن جوامع آنچه را که در ضمیرشان هست تغییر بدهند» (سوره رعد - آیه ۱۱) در راستای تغییر جهان و جامعه و تاریخ حرکت می‌کند و از آنجائیکه در رویکرد قرآن و پیامبر اسلام معماری انسان چه در عرصه فردی و چه در عرصه اجتماعی مولود اراده و آگاهی و اختیار او می‌باشد،
«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» - ما راه را به انسان نشان داده‌ایم چگونه رفتن به عهده اوست» (سوره انسان - آیه ۳)

بنابراین به همین دلیل در رویکرد پیامبر اسلام و قرآن تغییر تکاملی در جهان و جامعه و خود انسان در گرو «پیوند ابدیت با تغییر» است.

ماحصل اینکه در بیش از چهارده قرن گذشته (دوران ختم نبوت پیامبر اسلام) در چارچوب «پیوند دو مؤلفه ابدیت و تغییر» به عنوان دینامیزم اسلام تاریخی سه رویکرد متفاوت تکوین پیدا کرده است، رویکرد اول رویکرد اسلام دگماتیسم یا همان اسلام فقهاتی و اسلام روایتی حوزه‌های فقهی شیعه و سنی می‌باشد که چه در تسنن و چه در تشیع با نادیده گرفتن «اصل تغییر و مطلق کردن ابدیت» در بیش از هزار

سال گذشته به بیراهه اسلام فقهاتی افتاده‌اند که حاصل آن گردید که آنها با مطلق کردن فقه قرآنی (که آیات فقهی قرآن کمتر از ۴ درصد کل آیات قرآن می‌باشند و البته بیش از ۹۰ درصد از این ۴ درصد آیات فقهی قرآن هم در عرصه فقه فردی و هم در عرصه فقه اجتماعی علاوه بر اینکه صورت تأسیسی توسط قرآن و پیامبر اسلام نداشته‌اند، فقط در برابر فقه و سنت جامعه جاهلیت عربستان صورت امضائی داشته‌اند، طبیعی است که از آنجائیکه تلاش پیامبر اسلام و قرآن در راستای تحول تدریجی جامعه آن زمان عربستان که همان قبائل بادیه‌نشین عربستان بودند، بوده است، به همین دلیل قرآن و پیامبر اسلام جهت تحول تدریجی جامعه قبائلی عربستان، آنچنانکه شاه ولی الله دهلوی می‌گوید، مجبور بوده تا به صورت موقت و امضائی نه تأسیسی، بر تعدادی از قوانین عرفی مورد تأیید جامعه جاهلیت و قبائل عربستان که فونکسیون منفی اجتماعی در آن کانتکست تاریخی و اجتماعی نداشته‌اند به صورت موقت نه دائم مهر تأیید بگذارد) و با تعطیل کردن «اصل اجتهاد در اصول و فروع» قرآن و اسلام و محصور کردن اصل اجتهاد به اجتهاد فقهی حوزه‌های فقهاتی کلاً اصل تغییر در عرصه دینامیزم اسلام را تعطیل کنند که البته در ادامه همین رویکرد دگماتیست انحرافی حوزه‌های فقهاتی شیعه و سنی بوده است که باعث گردید تا «اسلام روایتی جایگزین اسلام قرآنی بشود». همان اسلام روایتی که از نظر محمد بن حنیفه بزرگترین فقیه قرن اول هجری، در قرن آغازین ختم نبوت پیامبر اسلام بیش از ۱۹ حدیث تأیید شده از پیامبر اسلام وجود نداشته است. البته به مرور زمان بر اثر به کار افتادن ماشین حدیث و روایت‌سازی‌های قدرت‌های سه مؤلفه‌ای حاکم توسط طرفداران اسلام دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی شیعه و سنی خروارها روایت ساخته شده است که تنها بحارالانوار محمدباقر مجلسی فقیه بزرگ دربار شاه سلطان حسین صفوی ۱۱۰ جلد از این روایت‌ها می‌باشد. در نتیجه همین خروارها کتاب روایت توانست اسلام تطبیقی قرآن و پیامبر اسلام را که در چارچوب پیوند دیالکتیکی بین «ابدیت و تغییر» تعریف می‌شدند، از عرصه جامعه‌سازی و انسان‌سازی و تاریخ‌سازی خارج سازند.

رویکرد دوم رویکرد انطباقی می‌باشد (بنیانگذار اولیه اسلام انطباقی مأمون عباسی در قرن دوم هجری می‌باشد) که برعکس رویکرد دگماتیست حوزه‌های فقهی، طرفداران

اولاً آنچه‌آنکه در ۱۸ آیه اول سوره نجم به صراحت مطرح شده است، وحی نبوی پیامبر اسلام مولود تعالی وجودی و اگزستانسی خود پیامبر اسلام بوده است که در عرصه پراتیک باطنی یا پراتیک عمودی معراجی پیامبر اسلام در دوران فرایند ۱۵ ساله فاز حرائی او برای او حاصل شده است.

ثانیاً مطابق آنچه که در ۱۸ آیه اول سوره نجم مطرح شده است بستر تکوین وحی نبوی پیامبر اسلام «قلب یا فؤاد یا وجود تعالی یافته خود پیامبر اسلام بوده است»، به عبارت دیگر مطابق آنچه که در ۱۸ آیه اول سوره نجم مطرح شده است، «شکل تکوین وحی نبوی پیامبر اسلام صورت درونی و خودجوش و دینامیک داشته است و وحی نبوی پیامبر اسلام به صورت برونی و پکیجی و مکانیکی و تزریق شده از برون تکوین پیدا نکرده است.»

باری به این ترتیب است که فهم مکانیزم وحی نبوی پیامبر اسلام به صورت دینامیک (نه مکانیکی و تزریقی) باعث می‌گردد تا با «رویکرد تجربی» (در سه مؤلفه تجربه باطنی و تجربه در پراتیک اجتماعی و تجربه حسی و علمی) به دینامیزم اسلام و قرآن تکیه نمائیم.

ثالثاً مطابق آنچه که از ۱۸ آیه اول سوره نجم قابل فهم است، اینکه برعکس وحی نبوی انبیاء ابراهیمی پیشا پیامبر اسلام (که وحی نبوی آنها به صورت دفعی و خارج از پراتیک اجتماعی تکوین پیدا کرده است) وحی نبوی پیامبر اسلام مولود پراتیک اجتماعی او در دو فرایند ۱۳ ساله مکی و ۱۰ ساله مدنی بوده است؛ بنابراین در این رابطه بوده است که به جز ۵ آیه اول سوره علق، هیچکدام از آیات دیگر قرآن در غار حرا برای پیامبر اسلام حاصل نشده است؛ و اصلاً مهمتر از آن اینکه پیامبر اسلام در دوران ۲۳ سال مکی و مدنی به موازات تکوین پراتیک اجتماعی مکی و مدنی خود حتی برای یکبار هم دیگر به غار حرا یا دوران یا فرایند حرائی خود جهت تکیه بر پراتیک منفرد باطنی باز نگشته است. ☀

ادامه دارد

رویکرد اسلام انطباقی در هزار سال گذشته توسط عمده کردن فرهنگ برون دینی (از فلسفه یونانی در عصر مأمون عباسی گرفته تا فرهنگ دنیاگریز و اختیارستیز تصوف هند شرقی و تا فرهنگ جبرگرایانه کلامی اشعری‌گری و یونانی‌زده اعتزالی و در ادامه آن در دوران مدرنیته و پسا مدرنیته با مطلق کردن علوم تجربی و ساینس) به صورت یکطرفه این فرهنگ برون دینی را به درون دین اسلام تزریق کردند؛ که البته این رویکرد اسلام انطباقی هم در هزار سال گذشته مانند رویکرد دگماتیست اسلام فقهاتی و اسلام روایتی نتوانسته است حداقل فونکسیون مثبت اجتماعی و تاریخی و انسانی برای جوامع مسلمین شیعه و سنی ایجاد نماید.

رویکرد سوم که همان رویکرد مورد نظر قرآن و پیامبر اسلام از آغاز ظهور و تکوین آن بوده است، «رویکرد تطبیقی» می‌باشد (به جای رویکرد دگماتیست اسلام فقهاتی حوزه‌های فقهی و رویکرد اسلام انطباقی که به صورت رسمی از زمان مأمون عباسی توسط تزریق یکطرفه فرهنگی‌های فلسفی یونانی و فرهنگ تصوف هند شرقی و فرهنگ فقهی تورات تحریف شده تکوین پیدا کرده است و تا به امروز ادامه دارد) بر پایه پیوند دیالکتیکی یا دو طرفه بین «ابدیت و تغییر» تکوین پیدا کرده است.

در رویکرد تطبیقی پیامبر اسلام هر چند «ابدیت» یا اصول محوری توحید و نبوت و آخرت قرآن (منهای مطلق کردن آیات فقهیان) به عنوان محور مطرح می‌باشد، «تغییر» یا نوآوری‌های جامعه بشریت و عقل جمعی انسان در دوران مختلف به عنوان شرط تعیین کننده دینامیزم اسلام مطرح می‌باشد؛ بنابراین بدین ترتیب است که می‌توانیم نتیجه بگیریم که بدون حرکت تطبیقی در چارچوب پیوند تطبیقی (نه انطباقی و نه دگماتیست فقهی و فلسفی و صوفیانه و کلامی اشعری و اعتزالی) نمی‌توانیم به دینامیزم واقعی قرآن و اسلام پیامبر اسلام دست پیدا کنیم.

لذا به همین دلیل است که در ۱۸ آیه اول سوره نجم در راستای تبیین اسلام تطبیقی قرآن و پیامبر اسلام، «این تبیین رویکرد قرآن و پیامبر اسلام از وحی نبوی شروع می‌کند» چراکه مطابق آنچه که فوقاً مطرح کردیم «بدون فهم و شناخت مکانیزم وحی نبوی پیامبر اسلام امکان شناخت دینامیزم قرآن برای ما وجود ندارد» و دلیل این امر هم این می‌باشد که:

